تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجاهم**

**رستاخیز**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**موضـوع :      صفحـه :**

**مقدمـه مــــؤلــــف 7**

**بخش اول: رستاخیز**

**فصل اول : شرح رستاخیز در آیات قرآن 9**

### قسمت اول – تعریف و شناخت قیامت 9

### سومين زندگاني

### روز قيامت، اجلي مسمي براي مجموعه عالم

### پايان عمر دنيا

### يوم عظيم، روزي كه مردم قيام مي كنند!

### رستاخيز مردگان، وعده حق الهی

### روز جمع، روز تغابن

### قيامت، روز بدون رفيق و بدون معامله

### يوم الدين، و پادشاه يوم الدين

### خیر بودن زندگی آخرت

### نعمت حيات، نعمت مرگ، نعمت بعث

### قسمت دوم – خصوصیات روز قیامت 16

### قيامت، روز معرفت به خداي حق مبين

### روزي كه حقايق با نور خدا ظهور مي كنند!

### علم خدا در روز قيامت

### قيامت، روز بروز تأويل كتاب

### قيامت، روز داوري خدا بين مشركين و مخلصين

### روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلایق

### رستاخیز يحيي و عيسي، پيامبران الهي

### جمع رسولان در پيشگاه خدا در قيامت

### بررسي شرك مسيحيت در پيشگاه خدا در قيامت

### عهد الهي و پرسش از آن در قيامت

### روز ظهور تسلط خدا بر زمين و آسمانها

### بحثي درباره دروغگوئي در قيامت

### روشن شدن نيرنگها و خيانتها در قيامت

### تنهائي و دست خالي بودن انسان در قيامت

### روز قيامت، روز فصل و داوري بين اديان

### قيامت، روز حكم الهي درباره اختلاف در عبادات اديان

### چه چيزي در روز قيامت سود مي دهد؟

### يأس مجرمين بعد از وقوع قيامت

### يوم الجمع، روز تفكيك اهل جنت و اهل سعير

### حركت مؤمن با نور خود در روز قيامت

### روز ظهور دشمني همه دوستان، غير از متقين!

### خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قيامت

### از بين رفتن انساب در روز قيامت

### روزي كه خدا اجازه برگشت نمي دهد!

### گواهي روز الست، و سوال از آن در قيامت

### انكشاف حقيقت توحيد به دارندگان علم در قيامت

### دو دلیل قيام قيامت

### معاد: انگيزه عبادت خدا

### قسمت سوم – وقوع واقعه 40

### وقوع قيامت بدون اعلام و علامت قبلي

### وَ مَا أَمْرُ الساعَةِ إِلا كلَمْح الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب

### نزديكي قيامت به زندگي دنيا

### اشتباه مجرمین در فاصله زماني بين دنيا و آخرت

### پنهان بودن قيامت و ظهور ناگهاني آن

### اختصاص علم ساعت به خدای تعالی

### شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!

### إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ الساعَة

### غفلت از قيامتي كه ناگهان در مي آيد!

### جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!

### 

### قسمت چهارم – بررسی وضع منکرین قیامت 47

### خبرها بر آنان كور شد!

### روز بطلان پندارهاي باطل و خدايان پنداري

### آرزوي بازگشت به دنيا

### روز حسرت

### سرنوشت آخرتی دوگانه

### زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!

### خسارت ديدگان در قيامت

### تفاوت رفتار با مسلمين و مجرمين در قيامت

### ادامه صفت و ملكه دروغگوئي منافقين در قيامت

### عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان

### علت انحراف ها- عدم ايمان به روز جزا

### اختلاف نظر مشركين درباره روز قيامت

### نتايج بعيد شمردن قيامت

### كيفر بعيد شمردن قيامت

### کیفر استهزاء وقوع قیامت

### چه كسي به آخرت ايمان يا شك دارد؟

### لعنتي تا قيامت برای اولين گناهكار

**فصل دوم : براهين رستاخيز در قرآن 62 157**

### 

### قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت 62

### چنين است خروج انسانها از خاك - كَذاَلِكَ تُخْرَجُون

### چنين است رستاخیز - كَذاَلِكَ النُّشور

### و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذاَلِكَ الخُرُوج

### چگونه مردگان را زنده می کنیم!

### نشان حیات تازه در احیای در ختان میوه

### رستاخيز طبيعت، و رستاخيز انسانها

### تولد انسان، رشد گياه، و زنده شدن مردگان

### قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت 68

### تجديد خلقت، و برگشت به خلقت اوليه

### موضع کفار در انکار خلقت جديد

### اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید

### قادر بودن خدا بر خلقت جدید

### اعاده عين نفس با بدني جديد

### مفهوم ایجاد و اعاده

### سهولت ایجاد و اعادة خلقت براي خدا

### وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است !

### سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد

### بازگشت شبيه آغاز

### احياء استخوانهاي پوسيده !

### پاسخ قرآن به شبهات معاد

### قيامت آمدني است!

### قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز 78

### إِنَّهُ يَبْدَؤُا الخْلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود

### پايان نظام هستي انسان با موت و حشر

### براهين مهم معاد 81

### نمونه اي از مرگ موقت، و احياي مجدد

### نمونة زنده كردن مرده ها به وسيله مسيح(ع)

### سرگذشت عيسي«ع» وسيله علم به قيامت

### زنده شدن اصحاب كهف و زنده شدن در قيامت

### محشر حاجيان، نمونه ای از محشر قيامت

### دانشمندان و متفكران، و اعتقادشان به حشر

### مقدمه ای بر روز جمع شدن خلايق

### معاد، هدف خلقت

### اثبات معاد با مشاهدة آثار اقوام منقرض شده

### حقانيت خبر قيامت در قرآن

### برهاني بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت

### زنده شدن مردگان، و اشتباه منكرين در موقف آن

### چرا قيامت و جزا را باور نداريد؟!

### خبر عظيم !

### دلایلی از آیات بر خبر عظیم

### بعث و قيامت: هدف خلق آسمانها و زمين

**فصل سوم: شرح مقدمات رستاخيز در قرآن 99**

### موضوع رجعت

### آخرالزمان- مرگ آخرين نفرات روي زمين

### هلاكت همه موجودات درآسمانها، در زمين، و در برزخ

### با نفخة اول همه مي ميرند !

### تحولات طبيعي قبل از خروج انسانها از زمين

### درهم كوبيده شدن سد ذوالقرنين ( نشانه آغاز قيامت)

### يورش يأجوج و مأجوج ( از علايم آغاز قيامت )

### خروج دَابَّةِالأَرْضِ ( از حوادث قبل از قيامت)

### حشر فوجي از هر امتى ( از حوادث قبل از قيامت)

### وقتي قيامت بيايد!

### ايمان بعد از ظهور علايم و اشراط قيامت

### ارث زمين به بندگان صالح مي رسد!

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**رستاخیز**

**فصل اول**

شرح رستاخیز در آیات قرآن

### قسمت اول – تعریف و شناخت قیامت

# سومين زندگاني

* **”** قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَينِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَينِ فَاعْترَفْنَا بِذُنُوبِنَا ...،
* مى‏گويند پروردگارا تو ما را دو بار ميراندى و دو نوبت زنده كردى اينك به گناهان خود اعتراف مى‏كنيم ....“

مراد از اينكه گفتند: دو بار ما را ميراندى و دو بار زنده كردى، ميراندن در آخرين روز زندگى دنيا و زنده كردن در برزخ است و سپس ميراندن از برزخ، و زنده كردن در قيامت براى حساب است .

در نتيجه زندگى داراى سه مرحله مى‏شود:

يكى زندگى در دنيا، دوم در برزخ، سوم در قيامت.

آيه 11 و 12 سوره غافر( مؤمن) الميزان ج : 17 ص : 474

# روز قيامت، اجلي مسمي براي مجموعه عالم

* ” مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالحْقّ‏ِ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضون،
* ما آسمانها و زمين را جز به حق و براى مدتى معين نيافريديم و كسانى كه كافر شدند از هر چه انذار مى‏شوند اعراض مى‏كنند.“

منظور از سماوات و ارض و ما بين آن دو، مجموع عالم محسوس بالا و پايين است. و مراد از اجل مسمى نقطه انتهاى وجود هر چيز است، و مراد از آن نقطه در آيه شريفه، اجل مسماى براى مجموعه عالم است و آن روز قيامت است كه در آن روز آسمان مانند طومار در هم پيچيده گشته، و زمين به زمينى ديگر مبدل مى‏شود و خلايق براى واحد قهار ظهور مى‏كنند.

مي فرمايد: ما عالم مشهود را با همه اجزاى آن، چه آسمانى و چه زمينى، نيافريديم مگر به حق، يعنى داراى غايت و هدفى ثابت، و نيز داراى اجلى معين كه وجودش از آن تجاوز نمى‏كند، و چون داراى اجلى معين است قهرا در هنگام فرا رسيدن آن اجل فانى مى‏شود، و همين فانى شدنش هم هدف و غايتى ثابت دارد، پس بعد از اين عالم عالمى ديگر است كه آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود .

آيه 3 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 284

# پايان عمر دنيا

* ” كلُّ مَنْ عَلَيهَا فَان،
* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّك ذُو الجَلاَلِ وَ الاكْرَامِ‏،
* هر چه بر گرده زمين است نابود مى‏شود،
* تنها ذات پروردگارت باقى مى‏ماند، چون او داراى صفات جلال و جمال است.“

قرآن شريف مي فرمايد: هر جنبندة داراى شعورى كه بر روى زمين است به زودى فانى خواهد شد. از جملة ” كل من عليها فان،“ اين نكته به طور اشاره استفاده مى‏شود كه مدت و أجل نشأه دنيا با فناى جن و انس به سر مى‏آيد و عمرش پايان مى‏پذيرد، و نشأه آخرت طلوع مى‏كند.

هر دو مطلب يعنى فناى جانداران صاحب شعور زمين، و طلوع نشأه آخرت كه نشأه جزا است، از نعمتها و آلاى خداى تعالى است، چون زندگى دنيا حياتى است مقدمى براى غرض آخرت و معلوم است كه انتقال از مقدمه به غرض و نتيجه، نعمت است.

حقيقت اين فنا انتقال از دنيا به آخرت، و رجوع به خداى تعالى است، همچنان كه در بسيارى از آيات كريمه قرآن اين فناء به انتقال مذكور تفسير شده و فهمانده كه منظور از آن فناى مطلق و هيچ و پوچ شدن نيست.

**” و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام! “**

مي فرمايد: پروردگارت **(عز اسمه)** با همه جلال و اكرامش باقى مى‏ماند، بدون اينكه فناى موجودات اثرى در خود او و يا دگرگونى در جلال و اكرام او بگذارد .

آيه 26 و 27 سوره الرحمن الميزان ج 19 ص 168

# يوم عظيم، روزي كه مردم قيام مي كنند!

* ” أَ لا يَظنُّ أُولَئك أَنهُم مَّبْعُوثُونَ،
* لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
* يَوْمَ يَقُومُ النَّاس لِرَب الْعَلَمِينَ،
* آيا آنها گمان نمي كنند كه در روزى بس بزرگ مبعوث خواهند شد،
* روزى كه مردم به فرمان پروردگار جهانيان مى‏ايستند.“
* منظور از يوم عظيم، روز قيامت است. ” يَوْمَ يَقُومُ النَّاس لِرَب الْعَلَمِينَ،“ مراد از روزى كه مردم براى رب العالمين به پا مى‏خيزند، باز همان روز قيامت است كه سر از قبرها بر مى‏آورند، و اين تعبير كنايه است از اينكه بعد از مردن دوباره زنده مى‏شوند تا خدا در بين آنان حكم و داورى كند.

آيه 4 تا 6 سوره مطففين الميزان ج 20 ص 381

# رستاخيز مردگان، وعده حق الهی

* ” وَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لا يَبْعَث اللَّهُ مَن يَمُوت بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُون،
* به خدا قسم خوردند، قسمهاى مؤكد كه هر كه بميرد خدايش زنده نمى‏كند، چنين نيست بلكه خدا وعده‏اى كرده كه بر عهده اوست ولى بيشتر مردم نمى‏دانند.“

مي فرمايد: خدا هر كه را كه بميرد دوباره زنده مى‏كند و اين وعده، وعده‏اى است ثابت و به عهده خدا، يعنى خدا بر خود واجب كرده كه اين وعده را نسبت به بندگان خويش عملى سازد، پس بهيچوجه تخلف و تغير نمى‏پذيرد، و ليكن بيشتر مردم نمى‏دانند كه اين وعده را نسبت به بندگان خويش عملى خواهد كرد، و وعده‏اى است غير قابل تخلف و قضايى است غير قابل تغير، و علت ندانستنشان هم اين است كه از آيات خدا كه همه دلالت بر بعث مى‏كند و از اين وعده كشف مى‏نمايد اعراض كرده‏اند، و آن آيات خلقت آسمانها و زمين و اختلاف مردم در ظلم و طغيان و عدالت و احسان و تكليف نازل شده در شرايع الهى است.

آيه 38 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 360

# روز جمع، روز تغابن

* ” يَوْمَ يجْمَعُكمْ لِيَوْمِ الجَمْع ذَلِك يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صلِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِيمُ‏،
* وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا أُولَئك أَصحَب النَّارِ خَلِدِينَ فِيهَا وَ بِئْس الْمَصِيرُ،
* روزى كه شما را جمع مى‏كند براى يوم الجمع، آن روز روز تغابن است و كسى كه به خدا ايمان آورده عمل صالح كرده باشد خدا گناهانش را مى‏آمرزد و در جناتى داخلش مى‏كند كه از زير درختانش نهرها روان است و در آن جنات تا ابد جاودانه خواهد بود و اين خود رستگارى عظيمى است،
* و كسانى كه كافر شدند و آيات ما را تكذيب كردند آنان اهل آتش و در آتش خالدند و چه بد سرانجامى است!0“

منظور از يوم جمع روز قيامت است كه مردم همگى جمع مى‏شوند، تا خداى تعالى بينشان فصل قضا كند، همچنان كه فرمود:” و نفخ فى الصور فجمعناهم جمعا . “

مساله جمع شدن براى روز قيامت در قرآن كريم مكرر آمده، و امثال آيه زير آن را تفسير مى‏كند و مى‏فرمايد:” ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون،“ و نيز مى‏فرمايد:” فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون،“ و مى‏فرمايد: ” ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون،“ كه همه اين آيات اشاره دارند به اينكه جمع شدن مردم در قيامت به منظور فصل القضاء و داورى است.

**” ذلك يوم التغابن،“**

منظور از يوم التغابن كه در قرآن آمده روز قيامت است، چون در آن روز براى همه مردم كشف مى‏شود كه در معامله‏اى كه آيات زير بدان اشاره نموده مغبون شده‏اند:

* ” و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله،
* بعضى از مردمند كه جان خود را در برابر خوشنوديهاى خدا مى‏فروشند،“
* ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم ...،
* خدا از مؤمنين جانهايشان را خريدارى كرده ...
* و الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا
* آنهايى كه با عهد خدا و سوگندهاشان بهاى اندكى به دست مى‏آورند . “

در روز قيامت براى همه اين معامله‏گران كشف مى‏شود كه **مغبون** شده‏اند، آن كس كه معامله نكرده مى‏فهمد كه از معامله نكردن مغبون شده، و آن كس كه در معامله‏اش بهاى اندك دنيا به دست آورده مى‏فهمد كه از معامله كردنش مغبون شده، پس همه مردم در آن روز مغبون خواهند بود.

در روايات اسلامي، در تفسير برهان از ابن بابويه به سند خود از حفص بن غياث از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت آورده كه فرمود: منظور از **يوم التلاق** روزى است كه اهل آسمان و زمين به هم بر مى‏خورند، و منظور از **يوم التناد** روزى است كه اهل دوزخ اهل بهشت را نداء مى‏كنند كه:” افيضوا علينا من الماء او مما رزقكم الله - كمى از آن آب و يا از آنچه خدا روزيتان كرده به ما افاضه كنيد،“ و منظور از **يوم التغابن** روزى است كه اهل بهشت اهل آتش را مغبون مى‏كنند، و منظور از **يوم الحسرة** روزى است كه مرگ را مى‏آورند و ذبح مى‏كنند، ديگر كسى دچار مرگ نمى‏شود .

آيه 9 سوره تغابن الميزان ج 19 ص 505

# قيامت، روز بدون رفيق و بدون معامله

* ” قُل لِّعِبَادِى الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصلَوةَ وَ يُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خِلَلٌ،
* به بندگان من كه ايمان آورده‏اند بگو: پيش از آن كه روزى بيايد كه در آن نه معامله باشد و نه دوستى، نماز را به پاداشته و از آنچه روزيشان داده‏ايم پنهان و آشكار را انفاق كنند.“

روز قيامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همين است. در آن روز ديگر مجالى براى جبران سعادتهاى فوت شده وجود ندارد، ديگر با معاوضه و دوستى و محبت و خلت، نمى‏توان چيزهايى را كه از دست رفته جبران كرد!

از اينجا روشن مى‏شود كه جمله:” يقيموا الصلوة و ينفقوا،“ بيان از راه خدا است و در معرفى راه خدا، تنها به اين دو اكتفا كرد، چون ساير وظائف و دستورات شرعى كه هر يك به تناسب خود، شانى از شؤون حيات دنيوى را اصلاح مى‏كند، همه از آن دو ركن، منشعب مى‏شوند، مانند نماز كه ميان بنده و پروردگار او، و يا انفاق، كه ميان بنده با بندگان ديگر را اصلاح مى‏ كند.

خلت و دوستى كه جهت تقوى و رنگ آن را نداشته باشد در قيامت منتفى است، و اما خلت و دوستى كه رنگ تقوى داشته باشد، يعنى بخاطر خدا بوده باشد، البته در قيامت ثابت و نافع است:” الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين.“

آيه 31 سوره ابراهيم الميزان ج : 12 ص : 82

# يوم الدين، و پادشاه يوم الدين

مراد از **يوم الدين** در سوره حمد **روز قيامت** است، چون دين به معناى جزاء است، و جزاء در روز قيامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم مى‏شود مراد از عالمين هم عوالم انس و جن، و جماعتهاى آنان است.

در اين آيه مَلِك را به روز جزا نسبت داده، و فرموده: ” مَلِك يوم الدين - پادشاه روز جزاء.“ و در جاى ديگر فرموده: ” لمن المُلك اليوم لله الواحد القهار - امروز مُلك از كيست؟ از خداى واحد قهار! “

آيه 3 سوره حمد الميزان ج : 1 ص : 34

# روزي كه نه بازگشتي هست و نه پناهگاه و نه انكاري!

* ” استَجِيبُوا لِرَبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُم مِّن مَّلْجَإٍ يَوْمَئذٍ وَ مَا لَكُم مِّن نَّكيرٍ،
* اى مردم دعوت پروردگارتان را بپذيريد، قبل از آنكه بيايد روزى كه از ناحيه خدا برگشت برايش نيست، در آن روز ديگر هيچ پناهگاهى نداريد، و نمى‏توانيد جرائم خود را انكار كنيد.“

اين آيه شريفه مردم را دعوت مى‏كند به اينكه فرمايشات خدا و انذار او از روز قيامت را بپذيرند.

و معنايش اين است: بپذيريد دعوت پروردگارتان را قبل از فرا رسيدن روزى كه از طرف خدا ردى و برگشتى برايش نيست، يعنى آمدن آن روز قضاى حتمى است كه خدا به هيچ وجهى آن را بر نمى‏گرداند.

” ما لكم من ملجا يومئذ و ما لكم من نكير.“ كلمه ملجا مانند ملاذ به معناى پناهگاهى است كه بدان پناه مى‏برند. مي فرمايد: شما در آن روز از ناحيه خدا پناهگاهى نداريد، و نمى‏توانيد آنچه از شما سر زده انكار كنيد، چون حقايق از هر جهت ظاهر و هويدا مى‏گردد.

آيه 47 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 99

# خیر بودن زندگی آخرت

* وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ‏،
* و زندگى دنيا جز لهو و لعب چيزى نيست و هر آينه خانه آخرت بهتر است براى كسانى كه تقوا را پيشه خود مى‏سازند آيا باز هم تعقل نمى‏كنيد ؟”

اين آيه بيان مى‏كند حال حيات دنيوى و اخروى و مقايسه بين آندو را، و اينكه حيات دنيوى لهو و لعب است و بس، زيرا كه اين زندگى چيزى جز يك سلسله عقايد اعتبارى و غرضهاى موهوم نيست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمى به موهومات، بنا بر اين دنيا نيز يك نوع لعب خواهد بود .

و از آنجائى كه آدمى را از مهمات حيات اخرويش كه حيات حقيقى و دائمى است بازمى‏دارد، و لهو هم چيزى است كه آدمى را از مهماتش بازمى‏دارد، پس دنيا هم نوعى لهو است.

و اما اينكه چرا دار آخرت خير است آنهم تنها براى متقين؟ جهتش اين است كه دار آخرت حياتى است حقيقى و ثابت، و چنين حياتى جز براى متقين دست نمى‏دهد، از اين جهت فرمود: خير است براى متقين .

آيه 32 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 79

# نعمت حيات، نعمت مرگ، نعمت بعث

* ” وَ هُوَ الَّذِى أَحْيَاكمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ إِنَّ الانسنَ لَكفُورٌ،
* اوست كه شما را زنده مى‏كند و مى‏ميراند و باز زنده‏تان مى‏كند كه هر آينه انسان كفران پيشه است.“

سياق ماضى در احياكم دلالت مى‏كند بر اينكه مقصود از آن، حيات دنيا است، و اهميتى كه معاد دارد اقتضاء مى‏كند كه مراد از جمله ثم يحييكم حيات اخروى در روز قيامت باشد، نه حيات برزخى .

و اين نعمت حيات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حيات، از نعمتهاى بزرگ الهى است كه خدا با آن منت را بر بشر تمام كرده و به همين جهت در آخر آيه فرموده: به درستى كه انسان به طور مسلم كفران پيشه است.

آيه 66 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 570

### قسمت دوم – خصوصیات روز قیامت

# قيامت، روز معرفت به خداي حق مبين

* ” يَوْمَئذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ‏،
* روزي كه خدا حساب و كيفر آنها را تمام و كامل خواهد پرداخت.“

اين آيه از غرر و آيات برجسته قرآنى است، كه معرفت خداى را تفسير مى‏كند، چون جمله:” و يعلمون ان الله هو الحق المبين،“ خبر مى‏دهد كه حق به هيچ وجه از وجوه و به هيچ تقديرى از تقادير، سترت و خفاء ندارد و بديهى‏ترين بديهيات است كه جهل به آن تعلق نمى‏گيرد، ولى بسيار مى‏شود كه يك امر بديهى مورد غفلت قرار مى‏گيرد، **پس علم به خداى تعالى معنايش دانستن امرى مجهول نيست، بلكه معنايش رفع غفلت از درك او است،** كه بسا از اين رفع غفلت به علم و معرفت تعبير مى‏شود، و مى‏گويند فلانى معرفت به خدا دارد و خداشناس است كه معناى واقعى‏اش اين است كه فلانى از خدا غافل نيست، و همين معنايى است كه روز قيامت براى همه دست مى‏دهد، و مى‏فهمند كه خدا حق مبين و آشكار است، چون در قيامت ديگر عواملى براى غفلت نيست.

و به مثل اين معنا، آيه:” لقد كنت فى غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،“ اشاره مى‏فرمايد.

آيه25 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 135

# روزي كه حقايق با نور خدا ظهور مي كنند!

* ” فى بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكرَ فِيهَا اسمُهُ يُسبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَصال،
* رِجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تجَرَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصلَوةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَوةِ،

يخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّب فِيهِ الْقُلُوب وَ الأَبْصرُ،

* در خانه‏هايى كه خدا اجازه داده همواره محترم و با عظمت باشند و نام وى در هر بامداد و پسين در آن ياد شود،
* مردانى هستند كه تجارت و معامله، از ياد خدا و نماز خواندن و زكات دادن غافلشان نمى‏كند،

**و از روزى كه در اثناى آن روز دلها و ديدگان زير و رو شود بيم دارند**.“

منظور از اين روز، روز قيامت است. و مراد از قلوب و ابصار دلها و ديدگان عموم مردم- اعم از مؤمن و كافر- است.

و اما علت تقلب قلوب و ابصار، از آياتى كه در وصف روز قيامت آمده بر مى‏آيد كه اين تقلب به خاطر ظهور حقيقت و كنار رفتن پرده‏ها از روى حقايق است، مانند آيه:” فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“ و آيه:” و بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون،“ و آياتى ديگر.

در نتيجه اين تقلب دلها و ديدگان در آن روز از مشاهده و رؤيت دنيايى كه خاصيتش غفلت از خدا و حق و حقيقت است به سوى سنخ ديگرى از مشاهده و رويت متصرف مى‏شود، و آن عبارت است از رؤيت به نور ايمان و معرفت كه مؤمن آن روز با نور پروردگارش بينا مى‏گردد، در نتيجه چشمش به كرامت‏هاى خدا مى‏افتد، بر خلاف كفار كه آن روز از جهت اين نور كورند.

و جز آنچه مايه بدبختى ايشان است نمى‏بينند، همچنان كه درباره آن روز فرموده:” و اشرقت الارض بنور ربها،“ و نيز فرموده:” يوم ترى المؤمنين و المؤمنات يسعى نورهم بين ايديهم و بايمانهم،“ و نيز فرموده:” و من كان فى هذه اعمى فهو فى الآخرة اعمى،“ و همچنين فرموده:” وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة،“ و نيز فرموده:” كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون.“

از آنچه گذشت چند نكته روشن گرديد:

اول، علت اينكه در ميان همه اوصاف قيامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذكر فرمود اين است كه منظور آيه بيان آن وسيله‏اى است كه بايد با آن، به سوى هدايت خدا به نورش كه همان نور ايمان و معرفت و نور مخصوص به روز قيامت و بينايى در آن روز است توسل جست، و معلوم است كه در چنين مقامى از ميان صفات قيامت مناسب‏تر همان تقلب قلوب و ابصار مى‏باشد.

دوم اينكه: مراد از قلوب و ابصار جانها و بصيرتها است.

سوم اينكه: توصيف روز قيامت به دو صفت تقلب قلوب و تقلب ابصار به منظور بيان علت خوف است، زيرا اهل اين خانه از اين نظر از روز قيامت مى‏ترسند كه در آن روز دلها و ديده‏ها زير و رو مى‏گردد و از اين تقلب بيم دارند، چون يكى از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به كرامت او است، كه خود شقاوت دائمى و عذاب جاودانى است. پس اهل اين خانه در حقيقت از خودشان مى‏ترسند.

آيه 36و37 سوره نور الميزان ج : 15 ص : 178

# علم خدا در روز قيامت

در روز قيامت علم خداى تعالى كه پادشاه حقيقى است از قبيل علمى كه پادشاهان از راه گزارشات مملكت به احوال رعيت خود پيدا مى‏كنند نيست، و خداوند مانند آنان كه به پاره‏اى از احوال رعيت عالم و نسبت به پاره‏اى جاهل و حال بعضى از رعايا را مستحضر و از حال بعضى ديگر غافلند نيست، بلكه خداى سبحان لطيف و خبير به هر چيز است .

بحث علمی الميزان ج : 6 ص : 354

# قيامت، روز بروز تأويل كتاب

* ” وَ لَقَدْ جِئْنَهُم بِكِتَبٍ فَصلْنَهُ عَلى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ،
* هَلْ يَنظرُونَ إِلا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتى تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَت رُسلُ رَبِّنَا بِالْحَقّ‏ِ فَهَل لَّنَا مِن شفَعَاءَ فَيَشفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ‏،
* **كتابى به سوى آنان بياوريم كه شرح آن را از روى علم داده‏ايم،**

**كتابى است كه براى آنانكه ايمان بياورند، مايه هدايت و رحمت است،**

* **مگر جز تاويل آيه‏هاى آن، انتظارى مى‏برند؟**

**روزى كه تاويل آن بيايد كسانى كه از پيش آنرا فراموش كردند گويند:**

**فرستادگان پروردگار ما به حق آمده بودند!**

**آيا شفيعانى داريم كه از ما شفاعت كنند؟**

**و يا ممكن است برگرديم و اعمالى غير آنچه مى‏كرديم بكنيم؟**

**به خويشتن ضرر زدند و از آن خدايان دروغين كه مى‏خواندند خبرى و اثرى نديدند.“**

در اين آيات از روز قيامت كه روز بروز تاويل است خبر داده، مى‏فرمايد: وقتى در روز قيامت حقيقت امر برايشان معلوم شد آن وقت به حقانيت شرايعى كه انبيا برايشان آورده بودند اعتراف خواهند كرد.

آيه 52و53 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 167

# قيامت، روز داوري خدا بين مشركين و مخلصين

* ” أَلا للَّهِ الدِّينُ الخالِص وَ الَّذِينَ اتخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلا لِيُقَرِّبُونَا إِلى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ بَيْنَهُمْ فى مَا هُمْ فِيهِ يخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَذِبٌ كفَّارٌ،
* آگاه باش كه دين خالص تنها براى خداست و كسانى هم كه به جاى خدا اوليايى مى‏گيرند منطقشان اين است كه ما آنها را بدين منظور مى‏پرستيم كه قدمى به سوى خدا نزديكمان كنند به درستى كه خدا در بين آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حكم مى‏كند به درستى خدا كسى را كه دروغگو و كفران پيشه است هدايت نمى‏كند.“

در اين آيه دلالتى است بر اينكه آن حكمى كه خدا در روز قيامت بين مشركين و مخلصين مى‏كند عليه مشركين است، نه به نفع ايشان و مى‏رساند كه مشركين به سوى آتش خواهند رفت.

آيه 3 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 357

# روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلایق

* ” اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لا رَيْب فِيهِ وَ مَنْ أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً،
* الله كه جز او معبودى نيست بطور قطع شما انسانها را كه نسل به نسل تا قيامت پديد مى‏آئيد در قيامت كه شكى در آن نيست، گرد مى‏آورد و كيست كه در گفتار از خدا راستگوتر باشد ؟ “

پيش روى شما روزى است كه خداى سبحان همه شما را در آن جمع مي كند، و شما را جزاء مى‏دهد، اگر دعوتش را بپذيريد، جزاى خير و اگر رد كنيد كيفر مى‏دهد.

آيه 87 سوره نساء الميزان ج : 5 ص : 57

# رستاخیز يحيي و عيسي، پيامبران الهي

* ” وَ سلَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوت وَ يَوْمَ يُبْعَث حَيًّا،
* درود بر وى روزى كه تولد يافت و روزى كه مى‏ميرد و روزى كه زنده برانگيخته مى‏شود.“

خداي تعالي، روز تولد و مرگ و برانگيخته شدن حضرت يحيي عليه السلام را با سلامى فخيم و عظيم درود مي فرستد، و در اين ايام كه هر كدامش ابتداى يكى از عوالم است، و آدمى در آن زندگى مى‏كند از هر مكروهى قرين سلامت باشد، روزى كه متولد مى‏شود به هيچ مكروهى كه با سعادت زندگى دنيايش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزى كه مى‏ميرد و زندگى برزخيش را شروع مى‏كند قرين سلامت باشد، و روزى كه دوباره زنده مى‏شود و به حقيقت حيات مى‏رسد سلامت باشد، و دچار تعب و خستگى نگردد .

درباره حضرت عيسي نيز قرآن كريم چنين سلامي را حكايت مي كند كه خود عيسي عليه السلام فرمود:

” و السلام على يوم ولدت و يوم اموت و يوم ابعث حيا.“

حضرت عيسي نيز در اين آيه در سه موطن تكون و هستيش به خودش سلام كرده است.

بله، ميان اين سلام كردن و آن سلام كردن فرقى هست، و آن اين است كه سلام در داستان يحيى، بدون الف و لام آمده، و دلالت بر نوعى خاص دارد، و در اين قصه با الف و لام آمده كه جنس و عموميت را مى‏رساند، و فرق ديگر اينكه در داستان يحيى سلام كننده بر او خداى سبحان بود، و در اين داستان خود عيسى بوده است .

آيه 15و 33 سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 26و64

# جمع رسولان در پيشگاه خدا در قيامت

* ” يَوْمَ يجْمَعُ اللَّهُ الرُّسلَ فَيَقُولُ مَا ذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لا عِلْمَ لَنَا إِنَّك أَنت عَلَّمُ الْغُيُوبِ،
* به ياد آريد روزى را كه خداوند رسولان خود را جمع نموده و از آنان مى‏پرسد مردم چه جوابتان دادند ؟ مى‏گويند نمى‏دانيم به درستى كه تويى داناى نهانى‏ها !“

خداوند ماجرايى كه بين او و پيغمبرانش كه هر كدام شاهد بر امت خويش و بهترين شهدايند در روز قيامت رخ خواهد داد، ذكر مي كند، چون خداى تعالى فرداى قيامت از آن بزرگواران مى‏پرسد چه كسانى دعوت‏شان را پذيرفتند؟ آنان هم كه داناترين مردمند به اعمال امت خود و از طرف پروردگار شهداى بر امت خويشند، جواب مى‏دهند:” لا علم لنا انك انت علام الغيوب،“

در اينجا سؤال خداوند از اين است كه مردم چگونه دعوت شما انبيا را پذيرفتند؟

چون علم به چگونگى پذيرفتن مردم از قبيل علم به غيب نيست بلكه از قبيل علم شهودى است، پس معلوم شد اينكه انبيا گفتند:” لا علم لنا،“ نفى مطلق علم نيست بلكه نفى علم حقيقتى است كه به عالم غيب هم راه داشته باشد، و تنها خداوند واحد قهار است كه نزد اوست كليد غيب‏هايى كه جز او كسى را از آن علم و اطلاعى نيست.

از آيات بسيارى استفاده مى‏شود كه روز قيامت روزى است كه هر چيزى به حقيقت و واقعيتش جلوه مى‏كند، بنا بر اين در آن روز هيچ گفتارى هم نيست مگر اينكه حق و حقيقت باشد، از آن جمله است آيه:

* ” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا ، ذلك اليوم الحق !“

جواب انبياء يك نوع خضوعى است در برابر عظمت و كبريائى پروردگار و اعتراف به احتياج ذاتى و بطلان حقيقى خود در برابر مولاى حقيقيشان و رعايت آداب حضور و اظهار حقيقت امر است نه جواب نهايى كه بعد از آن جواب ديگرى نباشد، براى اينكه اولا خداوند سبحان آنان را شهداى بر امت قرار داده، كما اينكه فرموده:” فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنا بك على هؤلاء شهيدا،“ و نيز فرموده:” و وضع الكتاب و جى‏ء بالنبيين و الشهداء،“ و براى شاهد بودن انبياء عليهم‏السلام‏ معنايى جز اين تصور نمى‏شود كه در روز قيامت كه روز جلوه حقيقت است در باره امت‏هاى خود شهادت به حق دهند، و اين شهادتى را كه خداوند براى ايشان مقدر فرموده بزودى در آنروز خواهند داد..

اين علم و شهادت از نوع علم متداول و شهادت معمولى در بين ما مردم عادى نيست، بلكه از نوع علمى است كه مخصوص به خود خداوند است، و خداوند آنرا به طائفه‏اى از مكرمين و محترمين از بندگان خود اختصاص داده است.

و ثانيا: خداوند سبحان، علم را تنها براى طائفه‏اى از بندگان خود كه در روز قيامت مقرب درگاه اويند اثبات كرده و فرموده:” و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث،“ و نيز فرموده:” و على الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم،“ و نيز فرموده:” و لا يملك الذين يدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم يعلمون.“

و عيسى بن مريم عليهماالسلام از جمله كسانى است كه آيه شامل او مى‏شود. او، و رسول خدا(ص) از كساني هستند كه از روى علم به حق شهادت داده‏اند.

آيه 109 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 290

# بررسي شرك مسيحيت در پيشگاه خدا در قيامت

* ” وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعِيسى ابْنَ مَرْيَمَ ءَ أَنت قُلْت لِلنَّاسِ اتخِذُونى وَ أُمِّىَ إِلَهَينِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سبْحَنَك مَا يَكُونُ لى أَنْ أَقُولَ مَا لَيْس لى بِحَقٍ إِن كُنت قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فى نَفْسى وَ لا أَعْلَمُ مَا فى نَفْسِك إِنَّك أَنت عَلَّمُ الْغُيُوبِ،
* و نيز به ياد آر زمانى را كه خداى تعالى به عيسى بن مريم فرمود: آيا تو به مردم گفتى كه اى مردم مرا و مادرم را به غير از خدا دو معبود ديگر بگيريد؟ عيسى گفت: پروردگارا منزهى تو، شايسته من نيست چيزى را كه حق من نيست بگويم، و فرضا اگر هم گفته باشم تو خود آنرا شنيده و دانسته‏اى، آرى تو ميدانى آنچه را كه در نفس من است و اين منم كه به چيزهايى كه در نزد تو است آگهى ندارم. براستى تو علام الغيوبي !‌“

اين آيات گفتگوى خداى تعالى را با عيسى بن مريم عليهماالسلام در باره آنچه كه نصارا در حق وى گفته‏اند حكايت مى‏كند.

خداى تعالى به عيسى بن مريم فرمود:

* ” آيا تو به مردم گفتى كه اى مردم مرا و مادرم را به غير از خدا دو معبود ديگر بگيريد؟

زمان روز قيامت است، روزى است كه راستگوئى راستگويان آنان را سود مى‏دهد. عيسى عليه‏السلام‏ در جواب خداوند عرض مى‏كند: سبحانك! من تا زنده بودم شاهد و ناظر اعمال‏شان بودم ولى بعد از اينكه مرا به جوار خود خواندى اطلاعى از اعمال آنها ندارم تو خودت رقيب و ناظر بر آنان بودى !

مسيح عليه‏السلام پس از تسبيح خداى تعالى چيزى را كه خداوند از انتسابش به وى پرسش نموده و آن اين بوده كه به مردم گفته باشد غير از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگيريد، انكار نمود.

از اين آيه شريفه كه حال مسيح عليه‏السلام را حكايت مى‏كند معلوم شد كه ساحت مقدس آن جناب از اين خرافات كه ملت مسيح در حق وى مى‏گويند، برى و منزه است و وى مسؤول آنچه مى‏گويند و مى‏كنند نيست، و لذا خود مسيح در آخر كلامش عرض كرد :

* ” ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم،“

اگر سرانجام كار امت من به چنين شرك و كفر رسوا و مفتضحى كشيد من كه پيغمبر آنان بودم هيچ تقصيرى نداشتم و هيچ تعهدى در باره آن به گردنم نيست، براى اينكه در كارشان مداخله نداشتم تا اينكه حكمى كه تو - اى پروردگار - بين خودت و آنان دارى شامل من هم بشود .

اين امت من و اين حكم تو هر طور كه مى‏خواهى در آنان حكم كن، اگر بخواهى آنان را مشمول حكمى كه در باره كسانى كه به تو شرك مى‏ورزند، قرار داده و در آتش بسوزانى بندگان تواند، و اختيار و تدبير امرشان به دست تو است، مى‏توانى بر ايشان خشم كنى، چون توئى مولاى حقيقى، و اختيار امر بنده، به دست مولاى اوست.

و اگر بخواهى اثر اين ظلم عظيمى كه كرده‏اند محو ساخته و به اين وسيله از ايشان درگذرى باز هم تويى عزيز و حكيم!

آيه 116 سوره مائده الميزان ج : 6 ص : 346

# عهد الهي و پرسش از آن در قيامت

* ” فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسئَلَنَّ الْمُرْسلِينَ‏،
* فَلَنَقُصنَّ عَلَيهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائبِينَ‏،
* ما در قيامت از هر قومى كه پيغمبر بسوى آنان فرستاده‏ايم پرسش نموده، و از پيغمبران نيز پرسش مى‏كنيم،
* و آنچه را كه كرده‏اند از روى علم برايشان نقل مى‏كنيم و ما هرگز غايب نبوده‏ايم.“

عهدى را كه خداوند از آدميان گرفته كه او را بپرستند و چيزى را شريك او قرار ندهند در سوره اعراف مبناى كلام قرار گرفته، و آنگاه از سير تاريخى اين عهد كه بر حسب مسير انسانيت در امم و قرون گذشته نموده است بحث مى‏كند.

چون اكثر امم گذشته اين عهد را شكسته و آن را از ياد بردند، و در نتيجه وقتى پيغمبرى در بين آنان مبعوث مى‏شده و آيات و معجزاتى مى‏آورده كه آنان را به ياد عهد خود بيندازد تكذيب مى‏كردند و جز عده كمى به وسيله آن آيات متذكر نمى‏شدند .

عهد الهى اجمالى است از تفصيل دعوت‏هاى دينى الهى كه در طبيعت انسان‏هاى مختلف از جهت اختلافى كه در استعداد قبول و رد آن دارند، و همچنين از جهت اختلاف اماكن و اوضاع و احوال و شرايطى كه به نفوس آنان احاطه دارد، مختلف مى‏شود.

در بعضى از نفوس پاك كه بر اصل فطرت باقى مانده‏اند هدايت به سوى ايمان به خدا و آيات او را نتيجه مى‏دهد، و در بعضى ديگر كه هميشه اكثريت را تشكيل مى‏دهند و مردمى پست و مستغرق در شهوات دنيايند خلاف آن را، كه همان كفر و طغيان و سرپيچى است نتيجه مى‏دهد.

آيه 6 و 7 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 5

# روز ظهور تسلط خدا بر زمين و آسمانها

* ” . . . وَ الأَرْض جَمِيعاً قَبْضتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السمَوَت مَطوِيَّت بِيَمِينِهِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلى عَمَّا يُشرِكُونَ‏،
* . . . چون او را از نظر معاد نشناخته‏اند كه تمامى موجودات زمين در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزه و متعالى است از شركى كه به وى مى‏ورزند.“

منظور از كلمه أرض كره زمين است با همه اجزأ و اسبابى كه در آن در يكديگر فعاليت دارند، و قبض بر هر چيز و بودن آن در قبضه، كنايه است از تسلط تام بر آن، يا انحصار تسلط صاحب قبضه بر آن كه آيه:” و الامر يومئذ لله،“ و آياتى ديگر اين معنا را تاييد مى‏كنند.

معناى انحصار ملك و امر و حكم و سلطان و امثال آن در روز قيامت براى خداى تعالى، اين نيست كه اين عناوين در دنيا منحصر در خدا نباشد، بلكه معنايش اين است كه در قيامت اين عناوين بهتر ظهور دارد و اهل محشر آنها را به وضوح درك مى‏كنند، بر خلاف دنيا كه در آنجا اين معانى براى همه روشن نيست و گرنه در دنيا هم اين عناوين مال خدا است .

پس معناى بودن زمين در قيامت در قبضه خدا، اين است كه در قيامت اين معنا براى مردم روشن مى‏شود، نه اينكه اصل آن تنها در قيامت پيدا مى‏شود و خدا تنها در آن روز داراى چنين تسلط و مالكيت مى‏گردد.

حاصل دو جمله ” و الأرض جميعا قبضته يوم القيمة،“ و جمله ” و السموات مطويات بيمينه،“ اين است كه در آن روز سبب‏هاى زمينى و آسمانى از سببيت مى‏افتند، و ساقط مى‏شوند و آن روز اين معنا ظاهر مى‏گردد كه هيچ مؤثرى در عالم هستى بجز خداى سبحان نيست.

” سبحانه و تعالى عما يشركون،“ اين جمله خداى تعالى را از شرك‏هايى كه مشركين ورزيده و غير خدا را شريك در ربوبيت و الوهيت خدا دانستند و در نتيجه تدبير عالم را به خدايان خود نسبت دادند و آنها را پرستيدند، منزه مى‏دارد.

آيه 67 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 443

# بحثي درباره دروغگوئي در قيامت

* ” وَ يَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشرَكُوا أَيْنَ شرَكاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُون، ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتهُمْ إِلا أَن قَالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشرِكِين،
* و روزى كه همگى آنها را محشور مى‏كنيم، به كسانى كه شرك ورزيدند مى‏گوييم: كجايند آن شركائى كه براى ما مى‏پنداشتيد،
* آنوقت است كه عذرى ندارند مگر اينكه بگويند به خدا، كه پروردگار ما است سوگند، ما مشرك نبوديم. “

از آياتى كه متعرض وصف روز قيامت است برمى‏آيد كه آنروز، روز بروز حقايق و بيرون افتادن اسرار است و خدعه و دروغى كه از لوازم نشات دنيوى است در آنروز تصور ندارد، با اين حال به فرضى هم كه مشركين به دروغ سوگند ياد كنند چه نفعى بر دروغشان مترتب مى‏شود؟

جواب اين است كه مساله دروغگوئى كفار و قسم دروغ خوردنشان كه در چند جاى قرآن ذكر شده، براى اين نيست كه به اين وسيله به اغراض فاسد خود رسيده حقيقت امر را پوشيده بدارند بلكه كفار از آنجائى كه در دنيا عادت كرده بودند كه به وسيله دروغ و خدعه و فريب و سوگندهاى دروغ، خود را از مهلكه‏ها رهانيده و منافع را به خود جلب كنند، و دروغگوئى ملكه راسخه‏اى در دلهايشان شده بود، و وقتى ملكه‏اى در نفس رسوخ نمود نفس ناگزير در اجابت خواسته‏هاى آن است، همچنانكه مرد فحاش وقتى ملكه دشنام دادن در نفسش مستقر گشت، هر چه هم تصميم بگيرد، نمى‏تواند از آن خوددارى نمايد. از اين جهت كفار نيز در قيامت روى عادت و ملكه‏اى كه در دنيا داشتند بى اختيار لب به دروغ مى‏گشايند.

اين است سر دروغگوئى كفار در روز قيامت، چرا كه روز قيامت روز برون ريختن سريره‏ها است و معلوم است سريره و باطنى كه آميخته با دروغ است جز دروغ از او ترشح نمى‏كند .

آيه 22 و 23 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 68

# روشن شدن نيرنگها و خيانتها در قيامت

* ” وَ لا تَكُونُوا كالَّتى نَقَضت غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمَنَكمْ دَخَلا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّننَّ لَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ‏،
* و چون آن كس كه رشته خود را از پس تابيدن پنبه و قطعه قطعه كند مباشيد كه قسمهايتان را ما بين خودتان براى آن كه گروهى بيشتر از گروه ديگر است دستاويز فريب كنيد. حق اينست كه خدا شما را به قسمها امتحان مى‏كند و روز قيامت مطالبى را كه در مورد آن اختلاف داشته‏ايد برايتان بيان مى‏كند.“

مي فرمايد: شما قسم‏هاى خود را وسيله غدر و نيرنگ و خيانت قرار مى‏دهيد، و با آن، دلهاى مردم را خوش مى‏كنيد آن وقت خيانت و خدعه را پياده مى‏سازيد و عهدى كه با مردم بسته‏ايد نقض مى‏كنيد.

” انما يبلوكم الله به ...،“ يعنى اين خود امتحانى است الهى كه شما را با آن مى‏آزمايد، و سوگند مى‏خورم كه به زودى در روز قيامت شما را به آنچه در آن اختلاف مى‏كرديد متوجه مى‏سازد آن وقت خواهيد فهميد حقيقت آنچه كه در دنيا بر سرش تخاصم مى‏كرديد و به جان هم مى‏افتاديد و براى محو آثار حق، راه باطل را طى مى‏كرديد، آن روز به خوبى معلوم مى‏شود كه چه كسى گمراه و چه كسى در غير گمراه بوده است.

آيه 82 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 484

# تنهائي و دست خالي بودن انسان در قيامت

* ” وَ كلُّهُمْ ءَاتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْداً،
* و همگيشان روز قيامت تنها به پيشگاه خدا وارد شوند.“

مراد از آمدن تك و تنها در قيامت، آمدن با دست خالى است كه مالك هيچ چيز از آنهايى كه در دنيا به حسب ظاهر مالك بودند نباشد، در دنيا گفته مى‏شد: فلانى حول و قوه‏اى دارد، صاحب مال و اولاد و انصار است، وسائل و اسباب زندگيش فراهم است، و همچنين باور كرده بود كه مالك است .

ولى آن روز تمامى اين اسباب از او فاصله گرفته‏اند، و او تك و تنها است، هيچ چيزى با او نيست، و او به حقيقت معناى عبوديت عبدى است كه هيچ چيز را مالك نبوده و نخواهد بود، آرى كار قيامت همين است كه حقايق را جلوه‏گر مى‏سازد.

هر چه و هر كس در آسمانها و زمين است بنده خدا و مطيع او در عبوديت است، و از وجود و آثار وجود جز آنچه را خدا به او داده ندارد، و آنچه را هم به او داده از در بندگى و اطاعت پذيرفته، حتى در پذيرفتنش هم اختيارى از خود نداشته و از عبوديتش تنها اين معنا ظاهر نمى‏گردد، بلكه” الله احصيهم و عدهم عدا،“ خدا عبوديت را بر آنان مسجل كرده، و هر يك را در جاى خود قرار داده، و او را در كارى كه از او مى‏خواسته به كار زده، و خود شاهد عبوديتش بوده، باز تنها اين نيست، بلكه به زودى هر يك، فرد و تنها نزد او خواهند آمد، در حالى كه مالك هيچ چيز نيستند، و همراهشان چيزى ندارند، و با همين وضع است كه حقيقت عبوديتشان براى همه روشن مى‏شود، و آن را به چشم خود مى‏بينند، و وقتى حال تمامى موجودات كه در آسمانها و زمين است اين باشد، ديگر چطور ممكن است بعضى از همين موجودات فرزند خدا باشد، و واجد حقيقت لاهوتى و مشتق از جوهره آن باشد؟ و چگونه الوهيت با فقر جمع مى‏شود؟

آيه 95 سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 153

# روز قيامت، روز فصل و داوري بين اديان

* ” إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصبِئِينَ وَ النَّصرَى وَ الْمَجُوس وَ الَّذِينَ أَشرَكوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ شهِيدٌ،
* كسانى كه ايمان آوردند و آنان كه يهودى شدند و صابئى‏ها و نصارى و مجوس و كسانى كه شرك آوردند خدا در روز رستاخيز ميانشان امتياز مى‏نهد، و از هم جدايشان مى‏كند كه خدا به همه چيز گواه است.“

مراد از” الذين آمنوا “ كسانى هستند كه به محمد بن عبد الله صلى‏الله‏عليه ‏وآله‏ وسلّم‏ و كتاب او قرآن ايمان آوردند.

مراد از ” الذين هادوا “ گروندگان به موسى عليه السلام و پيامبران قبل از موسى است كه در موسى توقف كردند و كتابشان تورات است كه بخت نصر پادشاه بابل وقتى در اواسط قرن هفتم بر آنان مستولى شد قبل از مسيح آن را سوزانيد و مدتها به كلى نابود شد تا آنكه عزراى كاهن در اوايل قرن ششم قبل از مسيح در روزگارى كه كورش پادشاه ايران بابل را فتح نموده و بنى اسرائيل را از اسارت نجات داده و به سرزمين مقدس برگردانيد، آن را به رشته تحرير در آورد.

مراد از ” صابئين “ پرستندگان كواكب نيستند بلكه عبارتند از معتقدين به كيشى كه حد وسط ميان يهوديت و مجوسيت است و كتابى دارند كه آن را به حضرت يحيى بن زكرياى پيغمبر نسبت داده‏اند، و امروز عامه مردم ايشان را صبى‏ء مى‏گويند.

مراد از” نصارى “ گروندگان به مسيح، عيسى بن مريم عليهماالسلام‏ و پيامبران قبل از وى، و كتب مقدسه انجيل‏هاى چهارگانه لوقا، مرقس، متى و يوحنا و كتب عهد قديم است، البته آنمقدار از كتب عهد قديم كه كليسا آن را مقدس بداند، ليكن قرآن كريم مى‏فرمايد: كتاب مسيحيان تنها آن انجيلى است كه به عيسى نازل شد.

منظور از” مجوس “ قوم معروفى هستند كه به زرتشت گرويده، و كتاب مقدسشان اوستا نام دارد. چيزى كه هست تاريخ حيات زرتشت و زمان ظهور او بسيار مبهم است، به طورى كه مى‏توان گفت به كلى منقطع است. اين قوم كتاب مقدس خود را در داستان استيلاى اسكندر بر ايران به كلى از دست دادند، و حتى يك نسخه از آن نماند، تا آنكه در زمان ملوك ساسانى مجددا به رشته تحرير در آمد، و به همين جهت ممكن نيست بر واقعيت مذهب ايشان وقوف يافت. آنچه مسلم است، مجوسيان معتقد هستند كه براى تدبير عالم دو مبدأ است، يكى مبدأ خير، و ديگرى مبدأ شر. اولى نامش يزدان و دومى اهريمن و يا اولى نور، و دومى ظلمت است. و نيز مسلم است كه ايشان ملائكه را مقدس دانسته، بدون اينكه مانند بت‏پرستان براى آنها بتى درست كنند، به آنها توسل و تقرب مى‏جويند.

و نيز مسلم است كه عناصر بسيطه- و مخصوصا آتش را- مقدس مى‏دارند. و در قديم الايام مجوسيان در ايران و چين و هند و غير آنها آتشكده‏هايى داشتند كه وجود همه عالم را مستند به اهورامزدا دانسته، او را ايجاد كننده همه مى‏دانستند.

و اما مراد از مشركين در” الذين اشركوا “ همان وثنى‏ها هستند كه بت مى‏پرستيدند، و اصول مذاهب آنها سه است: يكى مذهب وثنيت صابئه، و يكى وثنيت برهمائيه، و يكى بودايى.

البته اين سه مذهب اصول مذاهب مشركين است، و گر نه اقوام ديگرى هستند كه از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوى بخواهند مى‏پرستند، بدون اينكه پرستش خود را بر اصل منظمى استوار سازند، مانند بت‏پرستان حجاز، و طوائفى در اطراف معموره جهان.

” ان الله يفصل بينهم يوم القيامة .“

مقصود از اين فصل فصل قضاء و حكم به حق در مسائلى است كه صاحبان اين مذاهب در آن اختلاف داشته‏اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان كه هيچ ساترى در ميان نماند، و هيچ حاجبى جلو آن حكم به حق را نگيرد. ” ان الله على كل شى‏ء شهيد،“ اين جمله تعليل آن فصل است كه چگونه فصل به حق است .

خدا در روز قيامت ميان مردمى كه با هم اختلاف داشتند حكم مى‏كند و آنها را از يكديگر متمايز و جدا مى‏سازد .

## بعد از جدا سازي فرقه هاي حق و باطل:

* ” هذان خصمان اختصموا فى ربهم فالذين كفروا قطعت لهم ثياب من نار يصب من فوق رؤسهم الحميم.
* اين دو طايفه دشمنان هم هستند كه در مورد پروردگارشان با يكديگر مخاصمه كرده‏اند، و كسانى كه كافرند برايشان جامه‏هايى از آتش بريده شده و از بالاى سرهايشان آب جوشان ريخته مى‏شود! “

اشاره به دو طايفه‏اى است كه جمله” ان الله يفصل بينهم يوم القيمة،“ و جمله بعدى‏اش: ”و كثير من الناس و كثير حق عليه العذاب،“ بر آن دو دلالت مى‏كرد.

و از اينكه اختلاف كنندگان بشر را با اينكه اديان آنان و مذاهبشان بسيار است، منحصر در دو طايفه كرده فهميده مى‏شود كه برگشت تمامى اديان مختلف به دو طايفه است، يكى حق و يكى باطل، چون اگر اين دو جامع را در نظر نگيريم، به هيچ معناى ديگرى نمى‏توانيم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا كنيم.

و محق و مبطل در عالم دو طايفه هستند در مقابل هم، يكى به حق ايمان دارد و ديگرى به آن كفر مى‏ورزد.

پس طوائف مذكور در آيه هم، با همه اختلافى كه در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اينكه دو خصم هستند، اقوال مختلفى بيشتر از دو تا دارند. بنا بر اين خوب مى‏توان فهميد كه تعبير ” خصمان اختصموا،“ چقدر جالب و پر معنا است.

از يك طرف اهل خصومت را تثنيه آورده، و از سوى ديگر خصومتشان را به صورت جمع تعبير كرده، و آنگاه خصومتشان را درباره پروردگارشان دانسته و فهمانده كه اختلافشان در وصف ربوبيت خداى تعالى بوده، و در نتيجه فهمانده است كه برگشت تمامى اختلافات مذاهب هر قدر هم كه زياد باشند در يك مساله است، و آن وصف ربوبيت خدا است.

پاره‏اى رب خود را به اسماء و صفاتى توصيف مى‏كنند كه او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالى به او نسبت مى‏دهند كه لايق ساحت اوست، و به آن اوصافى كه گفتيم ايمان دارند.

اينها اهل حقند، و بر طبق همين اوصاف، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل مى‏كنند، و در نتيجه اعمالشان جز صالحات چيزى نيست.

پاره‏اى ديگر او را به آنچه از اسماء و صفات كه مستحق و سزاوار است توصيف نمى‏كنند، مثلا براى او شريك يا فرزند قائل مى‏شوند و در نتيجه وحدانيت او را منكر مى‏گردند، و يا صنع و ايجاد عالم را به طبيعت و يا دهر نسبت مى‏دهند، و يا منكر رسالت و نبوت، و يا رسالت بعضى از رسل، و يا منكر يكى از ضروريات دين حق مى‏شوند، و در نتيجه به حق كفر مى‏ورزند و آن را مى‏پوشانند، و اين كافر و آن مؤمن به آن معنايى كه گفتيم عبارتند از خصمان.

## كيفر فرقه هاي ضلال و صاحبان اديان منحرف:

آنگاه شروع كرده، در بيان كيفر و سزاى آن دو خصم، و عاقبت امر هر يك از آن دو، و نخست كيفر كفار را بيان نموده، مى‏فرمايد:” فالذين كفروا قطعت لهم ثياب من نار يصب من فوق رؤسهم الحميم.“ يعنى براى كفار لباس از آتش مى‏برند، و از بالاى سرشان آب جوش بر سرشان مى‏ريزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ايشان، از معده و روده و غيره است، همه آب مى‏شود:

* يُصهَرُ بِهِ مَا فى بُطونهِمْ وَ الجُلُودُ وَ لهُم مَّقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كلَّمَا أَرَادُوا أَن يخْرُجُوا مِنهَا مِنْ غَمٍ أُعِيدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَاب الحَرِيق،
* امعاء ايشان را با پوستها بگدازد و برايشان گرزهايى آهنين آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آيند بدان باز گردانيده شوند گويند عذاب سوزان را بچشيد ! “

## پاداش صاحبان دين حق:

ميان آيه فوق و آيه زير مقابله‏اى است، كه خواننده عزيز خود آن را درك مى‏كند:

* ” إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الأَنْهَرُ يحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلى الطيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلى صرَطِ الحَمِيدِ،
* خدا كسانى را كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‏اند به بهشتهايى مى‏برد كه در آن جويها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مرواريد زيور كنند و لباسشان در آنجا ديبا خواهد بود، آنان به گفتار نيك هدايت شده‏اند و به راه ستوده رهنمايى گشته‏اند.“

قول طيب كلامى است كه در آن خبائث نباشد. و كلام خبيث به معناى كلامى است كه يكى از اقسام باطل در آن باشد، و خداى تعالى قول طيب مؤمنين را يكجا جمع نموده، و فرموده:” دعواهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين! “

پس معناى اينكه فرمود به سوى قول طيب هدايت شدند اين است كه خداوند وسيله را براى چنين سخنى برايشان فراهم نمود.

و هدايتشان به صراط حميد - حميد يكى از اسماء خداست - اين است كه از ايشان جز افعال پسنديده سر نزند، همچنانكه جز كلام طيب از دهان ايشان بيرون نمى‏آيد.

آيه 17 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 505

# قيامت، روز حكم الهي درباره اختلاف در عبادات اديان

* ” اللَّهُ يحْكُمُ بَيْنَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ‏،
* خدا روز قيامت در باره مطالبى كه در آن اختلاف مى‏كرديد ميان شما حكم مى‏كند.“

گويا كفار از اهل كتاب و يا مشركين وقتى عبادات اسلامى را ديده‏اند و چون براى آنها نوظهور بوده و نظير آنرا در شريعت‏هاى سابق، يعنى شريعت يهود نديده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول الله«ص» بر آمده‏اندو خداى تعالى جواب داده كه هر امتى از امتهاى گذشته عبادتى داشته‏اند كه آن قسم خدا را عبادت مى‏كردند، و عبادت هيچ امتى به امت ديگر منتقل نمى‏شده چون خداوند با هر شريعت، شرايع قبلى را نسخ مى‏كرد و بهتر از آن را مى‏آورد، چون افكار امتهاى بعدى ترقى يافته‏تر از قبلى‏ها بود و استعداد عبادتى كاملتر و بهتر از سابق را يافته بودند، پس هميشه عبادت سابقين در حق لاحقين نسخ مى‏شد، پس ديگر معنا ندارد كه شما با پيغمبر صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم نزاع كنيد كه چرا طريقه عبادتت شبيه به طريقه سابقين نيست.

” و ان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون،“ مراد از اين جدال، مجادله و بگومگوى در همان مساله طرز عبادت باشد. بعد از آنكه آن حجت مذكور را در پاسخشان آورد، رسول گرامى خود را دستور مى‏دهد كه اگر زير بار نرفتند به حكم خدا ارجاعشان ده. حكم، حكم خدا است.

” فقل الله اعلم بما تعملون،“ زمينه‏چينى است براى اينكه ايشان را به حكم خدا ارجاع دهد و معنايش اين است كه: خدا داناتر است به آنچه مى‏كنيد، و ميان شما حكم مى‏كند حكم كسى كه حقيقت حال را كاملا مى‏داند، چيزى كه هست اين حكم را روز قيامت مى‏كند و در ازاى مخالفتتان با حق و اهل حق به حسابتان مى‏رسد .

آيه 69 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 574

# چه چيزي در روز قيامت سود مي دهد؟

* ” وَ لا تخْزِنى يَوْمَ يُبْعَثُونَ‏،
* يَوْمَ لا يَنفَعُ مَالٌ وَ لا بَنُونَ‏،
* إِلا مَنْ أَتى اللَّهَ بِقَلْبٍ سلِيمٍ‏،
* و روزى كه مردم بر انگيخته مى‏شوند مرا خوار مگردان،
* روزى كه مال و فرزندان سود ندهد،
* مگر آنكه با قلب پاك سوء خدا آمده باشد.“

در اين آيات كه حضرت ابراهيم عليه السلام از پروردگار خود مسالت نمود كه او را در روز قيامت خزى نكند، فهميده مى‏شود كه در آن روز هر انسانى محتاج به يارى خدا است، و بنيه ضعيف بشرى تاب مقاومت در برابر اهوال و هراسهايى كه آن روز با آنها مواجه مى‏شود ندارد، مگر آنكه خدا او را يارى و تاييد كند.

” يوم لا ينفع مال و لا بنون،“ در اين جمله سود داشتن مال و فرزندان در روز قيامت بكلى نفى شده، و اين بدان جهت است كه رابطه مال و فرزندان كه در دنيا مناط در يارى و مساعدت طرفينى است، رابطه‏اى است و همى و خيالى، كه تنها در نظام اجتماعى بشر معتبر شمرده مى‏شود و در خارج از ظرف اجتماع مدنى هيچ اثرى ندارد. مال كه يا كاغذى است به نام اسكناس و يا فلزى است به نام طلا و امثال آن و نيز يك انسان به نام فرزند كه موجودى است مستقل، چه ارتباطى به زندگى من كه نيز انسانى هستم مستقل مى‏تواند داشته باشد؟

و روز قيامت كه روز انكشاف حقايق و جدا شدن آنها از موهومات است و روزى است كه ديگر اسباب و مؤثرات اعتبارى، از سببيت مى‏افتد، مال به ماليتش و فرزند به عنوان فرزنديش، و خويشاوند به عنوان قرابتش نيز از اعتبار مى‏افتد، همچنان كه قرآن كريم مى‏فرمايد:” و لقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة و تركتم ما خولناكم وراء ظهوركم،“ و نيز فرموده:” فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم يومئذ و لا يتسائلون .“

پس مراد از سود نداشتن مال و فرزندان در روز قيامت، اين است كه در قيامت آنطور كه در دنيا و در اجتماع بشرى معتبر بود اعتبار ندارد.

* ” الا من اتى الله بقلب سليم.“

از سياق بر مى‏آيد كه آن جناب در مقام بيان معناى جامعى است كه قيامت را از ساير روزها متمايز كند، و از پروردگار خود درخواست كرده كه اولا در روزى كه مال و اولاد و ساير آنچه در دنيا سود مى‏دهد سودى نمى‏بخشد، او را يارى كند، و بيچاره نسازد، كه مقتضاى اين مقدمه چينى اين است كه مطلوب واقعى از جمله:” الا من اتى الله بقلب سليم،“ بيان چيزى باشد كه در آن روز نافع است.

در آن روز مال و اولاد سودى نمى‏دهد و ليكن هر كس با قلب سليم نزد خدا آيد از سلامت قلب سود مى‏برد.

و خلاصه مفاد كلام اين مى‏شود كه مدار سعادت در آن روز بر سلامت قلب است، چه اينكه صاحب آن قلب سالم در دنيا مال و فرزندى داشته باشد و يا نداشته باشد.

آيه شريفه از نظر معنا قريب به آيه:” المال و البنون زينة الحيوة الدنيا و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا و خير املا،“ است چيزى كه هست در آيه مورد بحث نفع را به قلب سليم نسبت داده، كه آن قلبى است كه از ننگ ظلم و تاريكى شرك و گناه سالم باشد، همچنان كه در وصف آن روز فرموده:” و عنت الوجوه للحى القيوم و قد خاب من حمل ظلما،“ و در آيه چهل و شش كهف نفع و ثواب را به باقيات الصالحات نسبت داده است.

آيه 87تا89 سوره شعرا الميزان ج : 15 ص : 402

# يأس مجرمين بعد از وقوع قيامت

* ” وَ يَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ يُبْلِس الْمُجْرِمُون،
* و روزى كه قيامت به پا شود مجرمين مايوس مى‏گردند.“

اين آيه حال مجرمين را بيان مى‏كند، كه بعد از قيام ساعت يعنى برگشتن به سوى خدا براى حساب و جزاء، چه حالى دارند.

كلمه يبلس به معناى نوميدى از رحمت خداست، كه منشا همه شقاوتها و بدبختى‏ها است.

آيه 12 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 240

# روز قيامت روز فصل و قضا بين حق و باطل

* ” إِنَّ رَبَّك هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كانُوا فِيهِ يخْتَلِفُونَ‏،
* پروردگارت روز رستاخيز در مورد چيزهايى كه در آن اختلاف داشته‏اند ميانشان حكم مى‏كند.“

منظور از اين اختلاف، اختلاف مردم در دين است، و اين اختلاف را به راه نينداختند مگر از باب ستم، ستمى كه به يكديگر مى‏كردند، همچنان كه در چند جا از كلامش به اين معنا اشاره نموده، از آن جمله فرموده:” ولقد آتينا بنى اسرائيل الكتاب ... فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم . “

مراد از جمله يفصل بينهم قضاء و داورى بين حق و باطل، و محق و مبطل است.

آيه 25 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 400

# يوم الجمع، روز تفكيك اهل جنت و اهل سعير

* ” وَ كَذَلِك أَوْحَيْنَا إِلَيْك قُرْءَاناً عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلهَا وَ تُنذِرَ يَوْمَ الجَمْع لا رَيْب فِيهِ فَرِيقٌ فى الجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فى السعِيرِ،
* و اين چنين به سويت وحى كرديم قرآنى عربى را تا مردم مكه و پيرامون آن را انذار كنى و از روز جمع (قيامت) كه شكى در آن نيست بترسانى، روزى كه دسته‏اى در بهشت و دسته‏اى در جهنم خواهند بود.“

منظور از روز جمع روز قيامت است كه خداى تعالى در جاى ديگر در باره‏اش فرموده:” ذلك يوم مجموع له الناس ... فمنهم شقى و سعيد.“

دو دسته شدن مردم چيزى است كه مشيت خداى سبحان به آن تعلق گرفته، و به همين منظور دين را براى مردم تشريع كرده، و از راه وحى مردم را از روز جمع انذار نموده، چون او ولى مردم است، و آنها را بعد از مردن زنده مى‏كند، و بين آنان در آنچه اختلاف مى‏كردند حكم مى‏فرمايد.

” فريق فى الجنة و فريق فى السعير،“ در آن روز يك دسته بهشتى و دسته ديگر جهنمى مى‏شوند، يعنى به دو دسته تقسيم مى‏گردند، يكى سعيد و داراى پاداش و ديگرى شقى و معذب. پس بايد قبلاً انذار بشوند تا از راه شقاوت بپرهيزند، و از پرتگاه هلاكت كنار آيند.

آيه 7 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 20

# حركت مؤمن با نور خود در روز قيامت

* ” ... يَوْمَ لا يخْزِى اللَّهُ النَّبىَّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسعَى بَينَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَنهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّك عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،
* ... در روزى كه خدا نبى و مؤمنين با او را خوار نمى‏سازد نورشان جلوتر از خودشان در حركت است از جلو و طرف راست حركت مى‏كند مى‏گويند پروردگارا نور ما را تمام كن و ما را بيامرز كه تو بر هر چيز توانايى!“

روزى كه خدا پيامبرش را خوار نمى‏كند، و كسانى كه به او ايمان آوردند، و در نتيجه با او هستند، اولا نورشان در جلو و در دست راستشان در حركت است، و ثانيا مى‏گويند پروردگارا نور ما را كامل كن!

احتمال دارد نورى كه در پيش روى آنان به حركت در مى‏آيد نور ايمان باشد، و نور دست راستشان نور عمل باشد .

” يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انك على كل شى‏ء قدير،“ از سياق بر مى‏آيد مغفرتى كه مؤمنين درخواست مى‏كنند سبب تماميت نور و يا حداقل ملازم با تماميت نور باشد، در نتيجه آيه شريفه مى‏رساند كه مؤمنين در آن روز نور خدا را ناقص مى‏بينند، و چون نور آن روز ايمان و عمل صالح امروز است، معلوم مى‏شود نقصى در درجات ايمان و عمل خود مى‏بينند، و يا مى‏بينند كه آثار گناهان در نامه اعمالشان جاى عبوديت را گرفته، و در آن نقاط عمل صالحى نوشته نشده، و آمرزش گناهان كه درخواست دوم ايشان است، تنها باعث آن مى‏شود كه گناهى در نامه نماند، ولى جاى خالى آن گناهان را چيزى پر نمى‏كند، لذا درخواست مى‏كنند، خدا نورشان را تمام كند، يعنى آن نقاط خالى را هم پر كند، و آيه شريفه” و الذين امنوا بالله و رسله اولئك هم الصديقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم،“ هم به اين معنا اشاره دارد .

آيه 8 سوره تحريم الميزان ج 19 ص 565

# روز ظهور دشمني همه دوستان، غير از متقين!

* ” الأَخِلاءُ يَوْمَئذِ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلا الْمُتَّقِينَ‏،
* آن روز دوستان دنيائى دشمن يكديگرند مگر پرهيزكاران.“

اينكه چرا همه دوستان، به استثناء متقين دشمن يكديگرند، براى اين است كه لازمه دوستى طرفينى اين است كه يكطرف، طرف ديگر را در مهماتش كمك كند، و اين كمك وقتى در غير رضاى خدا باشد، در حقيقت كمك به بدبختى و شقاوت و عذاب دائمى آن طرف است، همچنان كه در جاى ديگر در حكايت گفتار ستمگران در قيامت فرموده:” يا ويلتى ليتنى لم اتخذ فلانا خليلا لقد اضلنى عن الذكر بعد اذ جاءنى،“ به خلاف دوستى‏هاى متقين كه همه مايه پيشرفت آنان در راه خدا است، و در روز قيامت همه به سود ايشان خواهد بود .

آيه 67 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 181

# خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قيامت

* ” وَ مَنْ أَضلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لا يَستَجِيب لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ هُمْ عَن دُعَائهِمْ غَفِلُونَ‏،
* وَ إِذَا حُشِرَ النَّاس كانُوا لهُمْ أَعْدَاءً وَ كانُوا بِعِبَادَتهِمْ كَفِرِينَ‏،
* كيست گمراه‏تر از كسى كه غير خدا را مى‏پرستد كسى را كه تا روز قيامت هم يك دعايش را مستجاب نمى‏كند و اصولا از دعاى پرستندگان خود بى‏خبرند،
* و چون مردم محشور شوند همان خدايان دشمن ايشان و به عبادتشان كافر خواهند بود.“

منظور از حشر در اينجا مبعوث كردن مردم از قبورشان، و سوق دادن آنها به سوى محشر است، كه در آن روز آلهه آنان دشمنشان شده، و به شرك آنان كافر گشته، از ايشان بيزارى مى‏جويند، همچنان كه آيه” تبرأنا اليك ما كانوا ايانا يعبدون و آيه فكفى بالله شهيدا بيننا و بينكم ان كنا عن عبادتكم لغافلين،“ اين مضامين را حكايت مى‏كند.

و در سياق دو آيه مورد بحث اشاره‏اى است به اينكه سنگ و چوبهاى جماد كه در اين عالم در نظر ما جماد و بى‏جانند، چون آثار حيات در آنها نمى‏بينيم، در نشاه آخرت معلوم مى‏شود كه براى خود جان داشته‏اند، و آن روز آثار حيات از ايشان بروز مى‏كند.

آيه 5و6 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 286

# از بين رفتن انساب در روز قيامت

* ” لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكمْ وَ لا أَوْلَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،
* خويشاوند و اولاد شما كه به خاطر سلامتى آنان با كفار دوستى مى‏كنيد در روز قيامت به درد شما نمى‏خورند، روز قيامت همه اين روابط عاطفى قطع مى‏شود ، شما مى‏مانيد و عملتان، و خدا بدانچه مى‏كنيد بينا است.“

روز قيامت خداى تعالى با از كار انداختن اسباب دنيوى، ميان شما جدايى مى‏اندازد، همچنان كه در جاى ديگر فرموده:” فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم يومئذ،“ و علت سقوط اسباب و از آن جمله خويشاوندى ظاهرى اين است كه خويشاوندى كه معنايش منتهى شدن نسبت دو نفر يا بيشتر به يك رحم و يا يك صلب است، تنها آثارش را در ظرف دنيا كه ظرف حيات اجتماعى است بروز مى‏دهد، و باعث مودت و الفت و معاضدت و عصبيت، و يا خدمت و امثال آن مى‏گردد، چون ظرف اجتماع است كه بالطبع و بر حسب آراء و عقائد، انسان را محتاج به اين امور مى‏سازد، آراء و عقائدى كه آن را هم فهم اجتماعى در انسان ايجاد مى‏كند، و در خارج از ظرف حيات اجتماعى خبرى از اين آراء و عقائد نيست.

در قيامت وقتى حقائق آشكارا جلوه مى‏كند، و رفع حجاب و كشف غطاء مى‏شود، - اثرى از آراء و پندارهاى دنيايى نمى‏ماند، و رابطى كه ميان اسباب و مسببات بود، و آن استقلالى كه ما در دنيا براى اسباب و تاثيرش در مسببات مى‏پنداشتيم، به كلى از بين مى‏رود، همچنان كه قرآن كريم در جاى ديگر فرموده:” لقد تقطع بينكم و ضل عنكم ما كنتم تزعمون،“ و نيز فرموده:” و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب.“

پس در قيامت رابطه اسباب و انساب وجود ندارد، و هيچ خويشاوندى از خويشاوندى‏اش بهره‏مند نمى‏شود، پس سزاوار انسان عاقل نيست كه به خاطر خويشاوندان و فرزندان، به خدا و رسولش خيانت كند، چون اينان در قيامت دردى از او دوا نمى‏كنند.

آيه 3 سوره ممتحنه الميزان ج 19 ص 392

# روزي كه خدا اجازه برگشت نمي دهد!

* ” فَأَقِمْ وَجْهَك لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئذٍ يَصدَّعُونَ‏،
* **رو به سوى دين مستقيم كن قبل از آنكه روزى برسد كه ديگر خدا اجازه برگشت ندهد! در آن روز مردم از هم جدا شوند.“**

مراد از روزى كه برگرداننده‏اى براى آن نيست، و كسى نيست كه آن را از خدا برگرداند، روز قيامت است، و روز قيامت مردم به دو طرف بهشت و جهنم متفرق مى‏شوند.

” من كفر فعليه كفره و من عمل صالحا فلانفسهم يمهدون،“ يعنى هر كس كفر بورزد وبال كفرش بر خودش مى‏باشد، و يا هر كه كفر بورزد كفرش عليه خودش است، چون همان عمل و يا اعتقادى كه در اين نشئه كفر نام دارد، در نشئة ديگر به آتش جاودانه منقلب مى‏شود.

اين آيه بيان يكى از دو فريق است، و فريق ديگر را آيه بعدى بيان مى‏كند: ” و من عمل صالحا فلانفسهم يمهدون.“ فريق دوم كه ايمان آورده و عمل صالح كردند، بسترى براى خود گسترده‏اند.

كسانى كه - بعد از ايمان - اعمالى صالح را كردند براى خود تهيه ديده‏اند سرمايه‏اى را كه با آن زندگى كنند، و به زودى بر آنچه براى خود گسترده‏اند قرار مى‏گيرند.

آيه 43 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 295

# گواهي روز الست، و سوال از آن در قيامت

* ” وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّك مِن بَنى ءَادَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلى أَنفُسِهِمْ

أَ لَست بِرَبِّكُمْ ؟ قَالُوا بَلى شهِدْنَا !

أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كنَّا عَنْ هَذَا غَفِلِينَ‏،

* و چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت‏هايشان نژادشان را بياورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت كه مگر من پروردگار شما نيستم؟

گفتند: چرا، گواهى مى‏دهيم!

تا روز رستاخيز نگوييد كه از اين نكته غافل بوده‏ايم.“

اين آيات مساله پيمان گرفتن از بنى نوع بشر بر ربوبيت پروردگار را ذكر مى‏كند، و خود از دقيق‏ترين آيات قرآنى از حيث معنا و از زيباترين آيات از نظر نظم و اسلوب است.

* ” و اشهدهم على انفسهم، الست بربكم ؟ “

اشهاد بر هر چيز حاضر كردن گواه است در نزد آن، و نشان دادن حقيقت آن است، تا گواه حقيقت آن چيز را از نزديك و به حس خود درك نموده و در موقع به آنچه كه ديده شهادت دهد، و اشهاد كسى بر خود آن كس نشان دادن حقيقت او است به خود او تا پس از درك حقيقت خود و تحمل آن در موقعى كه از او سؤال مى‏شود، شهادت دهد.

” الست بربكم ؟ “ مورد استشهاد را معلوم كرده و مي فهماند آن امرى كه براى آن، ذريه بشر را استشهاد كرده‏، ربوبيت پروردگار ايشان است، تا در موقع پرستش به ربوبيت خداى سبحان شهادت دهند.

جمله:” بلى شهدنا! “ اعتراف انسان‏ها است به اينكه اين مطلب را ما شاهد بوديم و چنين شهادتى از ما واقع شد .

” و اذ اخذ ربك من بنى آدم ...،“ دلالت دارد بر اينكه تمامى افراد بشر مورد اين استشهاد واقع شده، و يكايك ايشان به ربوبيت پروردگار اعتراف نموده‏اند و ذيل آن و همچنين آيه بعدش غرض از اين اخذ و استشهاد را بيان مى‏كند:

* ” ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين،“ و
* ” او تقولوا انما اشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم.... “

مى‏فهماند كه اگر اين اخذ و اشهاد از بندگان و اخذ ميثاق بر انحصار ربوبيت نبود بندگان مى‏توانستند در روز قيامت به يكى از آن دو تمسك جسته، و حجتى را كه خداوند عليه شرك ايشان اقامه مى‏كند و به استناد آن، مشركين را محكوم به آتش مى‏سازد، دفع نمايند.

آيه 172 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 400

# انكشاف حقيقت توحيد به دارندگان علم در قيامت

* ” . . . قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْى الْيَوْمَ وَ السوءَ عَلى الْكفِرِين،
* . . . كسانى كه دانش يافته‏اند گويند امروز رسوايى و بدى بر كافران است!“

” الذين اوتوا العلم“ كه خدا به داشتن علم توصيفشان كرده و خبر داده كه در قيامت چنين و چنان مى‏گويند همان كسانيند كه به وحدانيت خدا علم يافته و حقيقت توحيد بر ايشان مكشوف گشته است.

در وصف آن روز مى‏فرمايد:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،“ و معلوم است كه تنها كسى صواب مى‏گويد كه از خطاء و لغو و باطل محفوظ باشد، و هرگز از باطل در سخن محفوظ نمى‏شود مگر آنكه در عملش نيز از باطل محفوظ باشد، پس بايد كسانى باشند كه جز حق نمى‏بينند و جز حق، عمل نمى‏كنند و جز به حق، لب نمى‏گشايند .

خصوص آيه مورد بحث راجع به معصومين است.

آيه 27 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 340

# دو دلیل قيام قيامت

* ” لِّيَجْزِى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئك لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كرِيمٌ‏،
* تا آنان كه ايمان آورده عملهاى صالح مى‏كنند پاداش دهد، اينان آمرزشى و رزقى آبرومندانه دارند.“

اين آيه يكى از دو سبب قيام قيامت را شرح مى‏دهد و مى‏گويد براى اين است كه خداى سبحان افراد با ايمان و داراى عمل صالح را به مغفرت و رزق كريم كه عبارت است از بهشت و آنچه در آن است جزاء دهد.

و سبب دومى قيام قيامت را جمله” و الذين سعوا فى آياتنا معاجزين اولئك لهم عذاب من رجز اليم - **كسانى كه به منظور جلوگيرى از پيشرفت آيات ما تلاش مى‏كنند عذابى پليد و دردناك دارند**،“ بدان اشاره مى‏كند.

آيه 4و5 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 539

# معاد: انگيزه عبادت خدا

* ” إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَناً وَ تخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ‏،
* شما به جاى خدا بتهايى مى‏پرستيد و تهمتها مى‏تراشيد با اينكه آنچه به جاى خدا مى‏پرستيد هيچ رزقى را براى شما مالك نيستند، پس رزق را از نزد خدا بطلبيد و او را عبادت نموده و شكرش به جا آوريد كه به سويش بازمى‏گرديد.“

” اليه ترجعون،“ اين كه گفتيم خدا را عبادت كنيد، نه براى اين كه به شما رزق دهد، بلكه براى اينكه به سويش باز مى‏گرديد، و از شما حساب مى‏كشد، چون اگر قيامتى و رجوعى و حسابى نبود، براى عبادت خدا هيچ علت قانع كننده‏اى وجود نداشت، چون رزق و امثال آن هر يك براى خود اسباب خاص طبيعى دارد، و رزق نه با عبادت زياد مى‏شود، و نه با كفر نقصان مى‏پذيرد، پس تنها ملاك عبادت سعادت اخروى است، كه با ايمان و كفر و عبادت و شكر و ترك عبادت و كفران مختلف مى‏شود، پس بايد مساله رجوع به خدا باعث عبادت و شكر شود، نه طلب رزق .

آيه 17 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 172

### 

### قسمت سوم – وقوع واقعه

# وقوع قيامت بدون اعلام و علامت قبلي

* ” أَ فَأَمِنُوا أَن تَأْتِيهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشعُرُونَ‏،
* مگر ايمن شده‏اند كه پوششى از عذاب خدا به ايشان برسد، يا قيامت ناگهان و در حالى كه خبر ندارند بر آنان درآيد؟ “

كلمه بغتةً به معناى ناگهانى است، يعنى قيامت بناگهانى بيايد در حالى كه ايشان از آمدنش خبر نداشته باشند، چون آمدن قيامت مسبوق به علامتى كه وقت آنرا تعيين كند نيست.

آيه 107 سوره يوسف الميزان ج : 11 ص : 377

# وَ مَا أَمْرُ الساعَةِ إِلا كلَمْح الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب

* ” وَ للَّهِ غَيْب السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ الساعَةِ إِلا كلَمْح الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب إِنَّ اللَّهَ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،
* غيب آسمانها و زمين خاص خداست كار قيامت چشم بهم زدنى بيش نيست و يا نزديكتر از آن، به درستى كه خدا به همه چيز تواناست.“

مراد از غيب سماوات و ارض، غيبى است كه آسمانها و زمين مشتمل بر آنند، يعنى آسمان و زمين دو رو دارند يكى براى مردم مشهود است و روى ديگرش غايب، ولى براى خدا هر دو مشهود است.

كلمه ساعت به معناى قيامت است كه خود يكى از غيب‏هاى سماوات و ارض است. قيامت خارج از امر آسمان و زمين نيست و در همين آسمان و زمين است. قيامت ملك خداست، و خدا مى‏تواند در آن تصرف نموده يك روز پنهانش بدارد و روزى ديگر آشكارش كند، و براى او دشوار هم نيست، زيرا امر او مانند ” لمح بصر- چشم بهم زدن“ و يا نزديك تر از آن است چون خدا بر هر چيزى توانا است .

جمله:” وما امرالساعة الا كلمح البصر او هو اقرب،“ براى اين آورده نشده كه اصل قيامت و امكان آن را اثبات كند، بلكه براى نفى دشوارى و مشقت در اقامه آن آورده شده تا بفهماند اقامه قيامت بر خدا دشوار نيست، و بلكه بسيار آسان است. البته امر قيامت نسبت به خداى تعالى چنين آسان است، و گر نه خود خداى تعالى امر آن را عظيم شمرده و فرموده:” ثقلت فى السموات و الارض!‌“

اگر امر آن را به چشم بر هم زدن تشبيه كرده خواسته است فوريت آن را برساند، كه براى انسانها آسان‏ترين و كم مدت‏ترين كارها است، و دنبالش فرمود:” او هو اقرب،“ يعني براى ما از اين هم آسانتر است: ” يقول كن فيكون!“

امر قيامت نسبت به قدرت و مشيت خداى تعالى مانند امر آسان‏ترين خلق است: ” ان الله على كل شى‏ء قدير،“

آيه 77 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 439

# نزديكي قيامت به زندگي دنيا

* ” ... وَ لا تَستَعْجِل لهُّمْ كَأَنهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلا ساعَةً مِّن نهَارِ بَلَغٌ فَهَلْ يُهْلَك إِلا الْقَوْمُ الْفَسِقُونَ‏،
* ... و در نفرين آنان عجله مكن براى اينكه آنقدر وعده خدا نزديك است كه وقتى مى‏رسد به نظرشان مى‏آيد كه گويا بيش از يك ساعت از روز در دنيا نزيسته‏اند، و اين قرآن بلاغ است، و آيا به جز مردم تبهكار كسى هلاك مى‏شود؟“

” كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار،“ اين آيه نزديكى قيامت را به ايشان و به زندگى دنيايشان بيان مى‏كند چون وقتى آن روز را مشاهده مى‏كنند و وعده‏هايى را كه خدا از آن روز داده مى‏بينند، و آن عذابهايى كه برايشان آماده شده مشاهده مى‏كنند، حالشان حال كسى است كه گويا بيش از ساعتى از يك روز در زمين درنگ نكرده‏اند.

آيه 35 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 331

# اشتباه مجرمین در فاصله زماني بين دنيا و آخرت

* ” وَ يَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيرَ ساعَةٍ كَذَلِك كانُوا يُؤْفَكُونَ‏،
* روزى كه رستاخير بپا شود، بزه‏كاران سوگند خورند كه جز ساعتى درنگ نكرده‏اند، روش آنان در دنيا هم همين طور بود كه حق را باطل، و آيات داراى دلالت را بى دلالت وانمود مى‏كردند.“

اين آيه حكايت وضع مجرمين است در قيامت، كه در مساله فاصله بين دنيا و آخرت دچار اشتباه شده، به حدى كه پنداشتند كه اين فاصله ساعتى از يك روز بوده است.

* ” و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهذا يوم البعث ...،“

اهل علم و ايمان سخن ايشان را رد كرده‏اند، كه درنگ آنان يك ساعت نبوده، بلكه به مقدار فاصله بين دنيا و آخرت بوده است، همان فاصله‏اى كه آيه” و من ورائهم برزخ الى يوم يبعثون،“ آن را بيان مى‏كند.

” ... لكنكم كنتم لا تعلمون،“ لكن شما جاهل و شكاك بوديد، يقين به چنين روز نداشتيد، و به همين جهت امروز امر بر شما مشتبه شده است.

آيه 55 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 308

# پنهان بودن قيامت و ظهور ناگهاني آن

* ” إِنَّ الساعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كلُّ نَفْسِ بِمَا تَسعَى‏،
* فَلا يَصدَّنَّك عَنهَا مَن لا يُؤْمِنُ بهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَترْدَى‏،
* قيامت آمدنى است، مى‏خواهم آن را پنهان كنم تا هر كس در مقابل كوششى كه مى‏كند سزا ببيند،
* آنكه رستاخيز را باور ندارد و پيروى هوس خود كند ترا از باور كردن آن باز ندارد كه هلاك مى‏شوى.“

مراد از اخفاء قيامت، پنهان كردن آن به تمام معناست.

مي فرمايد: مي خواهم آن را پنهان و مكتوم نگه دارم، و به هيچ وجه احدى را از آن آگاه نكنم، تا وقتى واقع مى‏شود ناگهانى و دفعتاً واقع شود، همچنانكه قرآن كريم صريحا فرموده:” لا تاتيكم الا بغتة. “

يا مي خواهد خبر ندهد تا مخلصين از غير مخلصين جدا شده و شناخته شوند، چون بيشتر مردم خداى را به اميد ثواب و ترس از عقاب عبادت مى‏كنند، و يا از نافرمانيش خوددارى مى‏نمايند، در حالى كه درست‏ترين عمل آن عملى است كه صرفا براى رضاى خدا انجام شود، نه به طمع بهشت و ترس از جهنم، و با پنهان داشتن روز قيامت اين تميیز به خوبى صورت مى‏گيرد، و معلوم مى‏شود چه كسى خداى را به حقيقت بندگى مى‏كند، و چه كسى در پى بازرگانى خويش است .

آيه 15 و 16 سوره طه الميزان ج : 14 ص : 196

# اختصاص علم ساعت به خدای تعالی

* ” إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَةِ وَ يُنزِّلُ الْغَيْث وَ يَعْلَمُ مَا فى الأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّا ذَا تَكسِب غَدًا وَ مَا تَدْرِى نَفْس بِأَى أَرْضٍ تَمُوت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُ،
* بدرستى علم رستاخيز پيش خدا است، و كي باران فرود آورد، و آنچه را در رحمها است مي داند، كسى نمى‏داند كه فردا چه مى‏كند و كسى نمى‏داند كه در كدام سرزمين مى‏ميرد، اما خدا دانا و آگاه است.“

علم به قيام قيامت، از مسائلى است كه خداوند علم بدان را به خود اختصاص داده، و احدى جز او از تاريخ وقوع آن خبر ندارد.

جمله” ان الله عنده علم الساعة - به درستى خدا نزد او است علم به قيامت،“ نيز اين انحصار را مى‏رساند.

آيه 34 سوره لقمان الميزان ج : 16 ص : 356

# شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!

* ” يَسئَلُك النَّاس عَنِ الساعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيك لَعَلَّ الساعَةَ تَكُونُ قَرِيباً،
* مردم از تو از قيامت مى‏پرسند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و تو چه مى‏دانى شايد قيامت نزديك باشد.“

آيه شريفه تنها مى‏فرمايد: مردم از قيامت مى‏پرسند، و ديگر بيان نمى‏كند كه از چه چيز آن مى‏پرسند، ولى از تعبير قيامت به ساعت بر مى‏آيد كه مراد پرسش كنندگان تاريخ وقوع قيامت است، مى‏خواستند بفهمند آيا قيامت نزديك است يا دور؟ خدای تعالی رسول گرامی خود را دستور مى‏دهد كه در پاسخ ايشان بگويد: من از آن اطلاعى ندارم، و نه تنها من اطلاع ندارم بلكه جز خدا احدى اطلاع ندارد، و اين جواب تنها جوابى است كه در همه جاى قرآن در مواردى كه از تاريخ قيامت سؤال شده به كار رفته است .

” و ما يدريك لعل الساعة تكون قريبا - **چه مى‏دانى، اى بسا كه تاريخ آن خيلى نزديك باشد! “**

اين جمله ابهام در مساله را بيشتر مى‏كند، تا بهتر بفهماند كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ نيز در اين مساله مانند ساير مردم است، و قيامت از آن اسرارى نيست كه خدا به وى گفته، و از مردم پنهان كرده باشد.

آيه 63 سوره احزاب الميزان ج : 16 ص : 521

# إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ الساعَة

* ” إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ الساعَةِ وَ مَا تخْرُجُ مِن ثَمَرَتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تحْمِلُ مِنْ أُنثى وَ لا تَضعُ إِلا بِعِلْمِهِ ... ،
* تنها خدا است كه مى‏داند قيامت كى است، و چه ميوه‏اى از غلافش بيرون مى‏آيد، و جانداران ماده چه فرزندى مى‏زايند، و هيچ مادرى تنها فرزند خود را به زمين نمى‏گذارد مگر با علم خدا....“

” إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ الساعَةِ، “ برگشتن علم به قيامت به سوى خدا، به معناى آن است كه اين علم مختص به او است، و احدى به جز او اطلاعى از آن ندارد.

” و ما تخرج من ثمرات من أكمامها...،“ هيچ ميوه‏اى از ظرف و غلافش بيرون نمى‏آيد و هيچ ماده‏اى حامله نمى‏شود و وضع حمل نمى‏كند، مگر با علم خدا، يعنى خداى تعالى به تمام جزئيات احوال هر چيزى دانا است.

پس خداى سبحان بدان جهت كه آفريدگار اشياء است، و گرداننده احوال آنها است، عالم به آنها و به جزئيات حالات آنها، و مراقب وضع آنها نيز هست.

آيه 47 سوره فصلت الميزان ج : 17 ص : 609

# غفلت از قيامتي كه ناگهان در مي آيد!

* ” هَلْ يَنظرُونَ إِلا الساعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشعُرُونَ‏،
* آيا منتظر همينند كه قيامت ناگهانى و در حالى كه از آن بى‏خبرند به سر وقتشان آيد؟ “

اين كفار با كفر و تكذيبشان به آيات خدا انتظار نمى‏كشند مگر آمدن قيامت را كه به طور ناگهانى بيايد و نيز در حالى بيايد كه ايشان با اشتغال به امور دنيايشان به كلى از آن غافل باشند. همچنان كه فرموده:” ما ينظرون الا صيحة واحدة تاخذهم و هم يخصمون.“

خلاصه، حالشان حال كسى است كه هلاكت تهديدشان مى‏كند، و هيچ در صدد پيش گيرى از آن و يافتن وسيله‏اى براى نجات از آن نباشند، و در عوض بنشينند و منتظر آمدن هلاكت باشند.

آيه 66 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 181

# هیچ کس مانع تحقق قیامت نیست!

* ” إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لاَتٍ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ‏،
* عذابى كه به شما وعده مى‏دهند آمدنى است و شما فرار نتوانيد كرد.“

امر خدا در باره بعث و جزا كه همان وعده‏هاى از طريق وحى است آمدنى و محقق شدنى است و شما عاجز كننده خدا نيستيد تا او را از تحقق دادن امرش مانع شويد.

آيه 134 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 490

# جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!

* ” يَسئَلُونَك عَنِ الساعَةِ أَيَّانَ مُرْساهَا ؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبى لا يجَلِّيهَا لِوَقْتهَا إِلا هُوَ،

ثَقُلَت فى السمَوَتِ وَ الأَرْضِ، لا تَأْتِيكمْ إِلا بَغْتَةً،

يَسئَلُونَك كَأَنَّك حَفِىٌّ عَنهَا،

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ‏!

* تو را از رستاخيز پرسند كه كى بپا مى‏شود؟

بگو علم آن نزد پروردگار من است كه جز وى، آن را به موقع خود آشكار نمى‏كند،

در آسمانها و زمين سنگين است و جز ناگهان به شما در نمى‏آيد!

از تو مى‏پرسند گويى تو آن را مى‏دانى،

* بگو علم آن نزد خداست ولى بيشتر مردم اين نكته را نمى‏دانند! “

علم به زمان وقوع قيامت از غيبهايى است كه مختص به خداى تعالى است، و كسى جز خدا از آن اطلاعى ندارد، و بطور كلى هيچ دليلى در تعيين وقت و حدس وقوع آن نيست، پس قيامت بپا نمى‏شود مگر ناگهانى، و در اين بيان با ذكر بعضى از اوصاف قيامت به حقيقت آن اشاره شده است.

ثبوت و وجود قيامت و علم به آن يكى است، يعنى وقوع و ثبوتش در كمون غيب نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر مى‏كند بدون اينكه غير او كسى به آن احاطه يافته و يا براى چيزى از اشياء ظاهر گردد. چگونه ممكن است چيزى به آن احاطه يابد و يا آن براى چيزى ظاهر گردد و حال آنكه ظهور و تحققش ملازم با فناى هر چيز است؟

اين علم و احاطه‏اى كه مى‏خواهد به قيامت تعلق بگيرد خود جزو نظام اين عالم است، و نظام سببى كه حاكم بر اين عالم است و در موقع وقوع قيامت بر هم خورده و به يك نظام ديگرى متبدل مى‏شود.

از همين جا ظاهر مى‏شود كه منظور از اينكه فرمود:” ثقلت فى السموات و الارض،“ اين است كه علم به قيامت در آسمانها و زمين سنگين است، و البته سنگينى علم به آن عين سنگينى وجود آن است.

براى اينكه ثقل قيامت منحصر در يك جهت و دو جهت نيست بلكه تمامى آنچه كه راجع به آن است از قبيل ثبوت آن و علم به آن و صفات آن بر آسمانها و زمين و غيره همه ثقيل است، زيرا همين بس كه ثبوت آن مستلزم فنا و نابودى آنها است، و در آنها يعنى در آسمانها و زمين چيزى كه فناى خودش را تحمل كند وجود ندارد.

اينجا است كه وجه كلام خداى سبحان در ” لا تاتيكم الا بغتة،“ ظاهر مى‏شود، چون ”بغتة“ و همچنين ”فجاة“ به معناى پديد آمدن چيزى است بطور ناگهانى و بدون اينكه قبل از پديد آمدن معلوم باشد، و قيامت بخاطر همان سنگينى و عظمتش است كه بطور ناگهانى پديد مى‏آيد، چون هيچ وصف و علامتى از آن ممكن نيست قبلا معلوم شود، و نيز ممكن نيست كه اول مقدارى از آن ظاهر شود و سپس همه آن صورت وقوع بگيرد، و لذا پديد آمدنش براى تمامى اشياء بطور ناگهانى است .

از آيه شريفه تنها استفاده شد كه علم به قيامت را جز خدا كسى طاقت تحملش را ندارد، و ليكن بايد دانست كه تنها علم به خود قيامت اينطور نيست، بلكه علم به خصوصيات و اوصاف آن نيز همينطور است .

آيه 187 و 188 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 481

### 

### قسمت چهارم – بررسی وضع منکرین قیامت

### 

# خبرها بر آنان كور شد!

* ” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَا ذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسلِينَ‏،
* فَعَمِيَت عَلَيهِمُ الأَنبَاءُ يَوْمَئذٍ فَهُمْ لا يَتَساءَلُونَ‏،
* و روزى كه خدا ندايشان مى‏كند و مى‏فرمايد: چگونه پيامبران را پاسخ گفتيد؟
* پس در آن روز پوشيده گردد بر آنان خبرها و از شدت عذاب از يكديگر خبر نمى‏گيرند.“

انسان در موقعيتى قرار گرفته كه به خبرى راه نمى‏يابد.

( مقتضاى ظاهر اين بود كه بى خبرى را به خود آنان نسبت دهد، ولى مى‏بينيم كه به عكس تعبير كرده، و فرموده:” فعميت عليهم الانباء - خبرها بر آنان كور شد،“ ) و اين به خاطر آن است كه بفهماند كفار در آن روز از همه طرف ماخوذ مى‏شوند، و راه نجات از همه طرف به رويشان بسته مى‏شود، و دستشان از تمامى اسباب بريده و كوتاه مى‏گردد، همچنان كه در سوره بقره، آيه 166 فرموده:” وتقطعت بهم الاسباب!“

توضيح اينكه: وقتى تمامى اسباب براى آنان از تاثير ساقط شد، ديگر در آن روز اخبار راهى به سوى آنان ندارد، و ايشان هم راهى به خارج از وجود خود ندارند، تا چيزى را دست‏آويز نموده، به آن اعتذار بجويند، و به اين وسيله خود را از عذاب نجات دهند .

” فهم لا يتساءلون.“ - در اينجا نيز بعد از گفتن اينكه كفار به طور كلى از چهار ديوارى وجود خود راهى به خارج از خود ندارند، فرمود پس بين خودشان نيز سؤال و جوابى رد و بدل نمى‏شود، تا از راه گفتگو و مشورت بهانه و عذرى پيدا كنند، و آن را عذر نافرمانى خود، يعنى تكذيب رسولان، و رد دعوت ايشان قرار دهند.

آيه 65 و66 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 94

# روز بطلان پندارهاي باطل و خدايان پنداري

* ” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكاءِى الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ‏،
* روزى كه خدا ندايشان مى‏كند و مى‏فرمايد: كجايند آن شركايى كه براى من معتقد بوديد.“

منظور از شركاء همان معبودهايى است كه مشركين در دنيا آنها را مى‏پرستيدند، و اگر آن معبودها را شركاء خواند، به خاطر اين است كه مشركين بعضى از شؤون خداى تعالى را از قِبَل خود به آنها داده بودند، و به آنها نسبت مى‏دادند، از قبيل پرستش و تدبير.

” قال الذين حق عليهم القول ربنا هؤلاء الذين اغوينا اغويناهم كما غوينا،“ الهه‏اى كه مشركين آنها را شركاى خداى سبحان مى‏پنداشتند دو صنف بودند، يك صنف بندگان گرامى خدا بودند، از قبيل ملائكه مقرب، و عيسى بن مريم عليهماالسلام‏ و صنف ديگر ياغيان جن، و گردنكشان انس، كه ادعاى الوهيت كردند، مانند فرعون و نمرود و غير آن دو، و خداى سبحان هر كسى هم كه در باطل اطاعت شود، ملحق به آنان كرده مانند ابليس، و شيطانهايى كه قرين انسانها مى‏شوند، و پيشوايان ضلالت.

و آنهايى كه مورد نظر آيه مورد بحث هستند از صنف دوم مى‏باشند، چون صنف اول كه ملائكه و عيسى بن مريم عليهماالسلام هستند، كسى را اغواء نكرده‏اند.

پس مراد از” الذين حق عليهم القول،“ كه از مشركين بيزارى مي جويند، پيشوايان شركند، هر چند كه مشركين هم مصداق ” الذين حق عليهم القول،“ هستند، و عذابشان حتمى است.

آيه 62 سوره قصص الميزان ج : 16 ص : 90

# آرزوي بازگشت به دنيا

* ” رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كفَرُوا لَوْ كانُوا مُسلِمِين،
* ذَرْهُمْ يَأْكلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسوْف يَعْلَمُونَ‏،
* چه بسا كه كافران دوست مى‏دارند كه كاش مسلمان بودند،
* رهايشان كن بخورند و سرگرم بهره‏گيرى از لذت‏ها باشند و آرزوها به خود مشغولشان كند كه بزودى خواهند فهميد.“

آيه شريفه دلالت مى‏كند بر اينكه كسانى كه در دنيا كفر ورزيدند به زودى - يعنى وقتى كه بساط زندگى دنيا برچيده شود - از كفر خود پشيمان شده آرزو مى‏كنند اى كاش در دنيا اسلام آورده بوديم.

* ” ذرهم ياكلوا و يتمتعوا و يلههم الامل فسوف يعلمون!“
* رهايشان كن! بخورند و كيف كنند، و آرزو بازشان بدارد!

اين دستورى است به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به اينكه دست از ايشان بر دارد و رهايشان كند تا در باطل خود سرگرم باشند.

” فسوف يعلمون،“ احتياجى به استدلال و احتجاج نيست خودشان به زودى مى‏فهمند، چون حق و حقيقت بالأخره يك روزى ظاهر خواهد گرديد.

* و ما اهلكنا من قرية الا و لها كتاب معلوم ... و ما يستاخرون.“

مي فرمايد: رهايشان كن كه ايشان در اين زندگى دنيا اسلام آور نيستند، تنها وقتى خواهان آن مى‏شوند كه اجلشان رسيده باشد، و آن هم به اختيار كسى نيست بلكه براى هر امتى كتاب معلومى نزد خداست كه در آن اجلهايشان نوشته شده، و نمى‏توانند آنرا - حتى يك ساعت - جلو و يا عقب بيندازند.

آيه 2 و 3 سوره حجر الميزان ج : 12 ص : 139

# روز حسرت

* ” وَ أَنذِرْهُمْ يَوْمَ الحَسرَةِ إِذْ قُضىَ الأَمْرُ وَ هُمْ فى غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا يُؤْمِنُونَ‏،
* آنان را از روز ندامت بترسان، آن دم كه كار بگذرد و آنها بى‏خبر مانند و باور ندارند.“

می فرماید: اى پيغمبر، ايشان را بترسان از روزى كه امر قضاء مى‏شود، يعنى كار يكسره مى‏گردد و هلاكت دائمى بر آنان حتمى مى‏شود، آن وقت از سعادت هميشگى كه روشنى چشم هر كسى است منقطع مى‏گردند، پس حسرتى مى‏خورند كه با هيچ مقياسى اندازه‏گيريش ممكن نيست، و اين بدان جهت است كه اينان در دنيا غفلت ورزيدند و راهى كه ايشان را به آن روشنى چشم هدايت مى‏كرد و مستقيما به آن مى‏رسانيد، يعنى راه ايمان به خداى يگانه و تنزيه او از داشتن فرزند و شريك بود ترك گفته، راه مخالف آن را پيمودند.

از ظاهر سياق بر مى‏آيد كه جمله” اذ قضى الامر،“ بيان جمله ” يوم الحسرة “ باشد، در نتيجه اشاره به اين مى‏شود كه اين حسرتى كه به آن دچار مى‏شوند از ناحيه قضاى امر مى‏آيد، و قضاء وقتى باعث حسرت مى‏شود كه فوت گردد آنچه باعث روشنى چشم و آرزو و سعادت شخص مقضى عليه گردد، و سعادتى كه او مى‏توانست به آن نائل شود از بين ببرد، و ديگر به خاطر نداشتن آن هيچ خوشى در زندگى ندارد، چون همه دلبستگى‏اش به آن بود، و معلوم است كه انسان هيچ وقت راضى نمى‏شود كه چنين چيزى از او فوت شود هر چند كه حفظش مستلزم هر ناملايمى باشد، مگر آنكه آن را به غفلت از وى بربايند، و گر نه به هيچ قيمتى حاضر نيست كه آن را از دست بدهد، و لذا مى‏بينيم در دنباله سخن فرمود:” و هم فى غفلة و هم لا يؤمنون .“

آيه 39 سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 65

# سرنوشت آخرتی دوگانه

* ” وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ لَكِن يُدْخِلُ مَن يَشاءُ فى رَحْمَتِهِ وَ الظلِمُونَ مَا لهُم مِّن وَلىّ‏ٍ وَ لا نَصِيرٍ،
* اگر خدا مى‏خواست مى‏توانست همه را امتى واحد قرار دهد، اما سنتش بر اين قرار گرفته كه هر كس را بخواهد در رحمتش داخل سازد، و ظالمان هيچ سرپرست و ياورى نداشته باشند.“

خداى سبحان نبوت و انذار را كه نتيجه وحى است بدين جهت مقدر و مقرر كرد كه مى‏دانست به زودى يعنى در قيامت مردم دو دسته مى‏شوند، لذا مقدر كرد تا مردم از داخل شدن در زمره دوزخيان بپرهيزند.

مراد از يك امت كردن مردم اين است كه همه را يك جور خلق كند، حال يا اينكه همه را به بهشت ببرد، و يا همه را به دوزخ، چون خداى تعالى ملزم نيست به اينكه سعداء را داخل بهشت و اشقياء را داخل جهنم كند، بلكه اگر مى‏خواست مى‏توانست اين كار را نكند، و ليكن چون خواسته، مى‏كند، و بين دو فريق از نظر سرنوشت آخرت فرق مى‏گذارد، چون سنتش بر اين جريان يافته، و به همين نيز وعده داده، و او خلف وعده نمى‏كند .

آيه 8 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 23

# زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!

* ” ... وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الخْاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلا إِنَّ الظلِمِينَ فى عَذَابٍ مُّقِيمٍ‏،
* ... و آنهايى كه ايمان آوردند مى‏گويند: زيانكاران كسانى هستند كه در قيامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آرى، بدانند كه ستمگران در عذابى دائمى خواهند بود.“

اين سخن را در آيه شريفه به مؤمنين نسبت داده، و مؤمنين در قيامت مى‏گويند: **زيانكاران كسانى هستند كه در قيامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را... !**

نكته قابل دقت اينكه گويندگان اين سخن در قيامت همه مؤمنين- حتى افراد ضعيف الايمان- نيستند، بلكه مؤمنينى هستند كه ايمان كامل دارند، همانهايى كه در قيامت اجازه دارند سخن بگويند، و هر چه هم مى‏گويند حق محض است، مانند اصحاب اعراف و شهداء، يعنى گواهان اعمال، كه قرآن در باره‏شان فرموده: ” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ و نيز فرموده:” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمان و قال صوابا.“

آيه 45 سوره شوري الميزان ج : 18 ص : 98

# خسارت ديدگان در قيامت

* ” وَ للَّهِ مُلْك السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ يَوْمَئذٍ يخْسرُ الْمُبْطِلُونَ‏،
* و ملك آسمانها و زمين تنها از آن خدا است، در روزى كه قيامت بپا شود اهل باطل زيانكارند.“

كلمه خسر و خسران به معناى كم شدن سرمايه است، و اين كلمه را به خود انسان هم نسبت مى‏دهند، مى‏گويند فلانى خسران يافت و به فعل او نيز نسبت داده مى‏گويند تجارت فلانى خسران يافت. و در دست‏آوردهاى نفسى و معنوى نيز استعمال مى‏شود، مانند صحت، سلامت، عقل، ايمان و ثواب. و اين قسم خسران همان است كه خداى تعالى آن را خسران مبين خوانده است.

هر خسرانى كه خداى تعالى در قرآن ذكر كرده به همين معناى اخير است، نه خسران به معناى دست‏آوردهاى مالى و تجارتى.

و در معناى كلمه **مبطلون** بايد گفت: ابطال به معناى فاسد كردن و از بين بردن چيزى است، چه اينكه آن چيز حق باشد و چه باطل.

در اين آيه شريفه قيامت مظروف يوم، و يوم ظرف آن شده، با اينكه قيامت خودش يوم است، و هر دو يك چيزند، لذا در توجيهش آنچه به ذهن نزديك‏تر است اين است كه بگوييم: منظور از ساعت (قيامت) فعليت حوادث آن روز است، فعليت بعث و جمع خلائق و حساب و جزاء كه در اين صورت مى‏توان كلمه يوم را ظرف اين حوادث قرار داده است.

و معناى آيه اين است: روزى كه ساعت، يعنى روز بازگشت به سوى خدا، بر پا مى‏شود در آن روز مبطلون، آنهايى كه حق را باطل جلوه مى‏دادند و از آن اعراض مى‏كردند، زيانكار مى‏شوند.

آيه 27 سوره جاثيه الميزان ج : 18 ص : 269

# تفاوت رفتار با مسلمين و مجرمين در قيامت

* ” أَ فَنَجْعَلُ المُسلِمِينَ كالمُجْرِمِينَ‏، مَا لَكمْ كَيْف تحْكُمُونَ‏،
* أَمْ لَكمْ كِتَبٌ فِيهِ تَدْرُسونَ‏، إِنَّ لَكمْ فِيهِ لِما تخَيرُونَ‏،
* أَمْ لَكمْ أَيْمَنٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكمْ لِما تحْكُمُونَ‏،
* سلْهُمْ أَيُّهُم بِذَلِك زَعِيمٌ، أَمْ لهُمْ شرَكاءُ فَلْيَأْتُوا بِشرَكائهِمْ إِن كانُوا صدِقِينَ‏،
* آيا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار مى‏كنيم؟
* شما را چه مى‏شود و اين چه حكمى است كه مى‏كنيد؟،
* آيا كتابى داريد كه از آن درس مى‏خوانيد؟
* كه آنچه را شما انتخاب مى‏كنيد از آن شما است؟
* و يا ما سوگندهاى مؤكد به نفع شما و عليه خود خورده‏ايم كه تا روز قيامت مى‏توانيد هر حكمى برانيد؟
* اى پيامبر از ايشان بپرس كه اين كتاب بر كدامشان نازل شده؟
* نكند شركايى دارند كه در قيامت با شفاعت آنها داراى سرنوشتى مساوى با مسلمين مى‏شوند اگر چنين است پس شركايشان را معرفى كنند اگر راست مى‏گويند!؟ “

دقت در سياق آيات، اين معنا را دست مى‏دهد كه هر چند آيه شريفه مى‏خواهد تساوى را رد كند، و ليكن نه تنها از اين جهت كه مجرمين با آن همه جرم مساوى با مسلمانان نيستند، بلكه نكته‏هاى اضافى ديگرى را هم به طور اشاره مى‏فهماند، و آن اين است كه احترام مسلمين اجازه نمى‏دهد كه مجرمين با ايشان برابر باشند، گويا فرموده: اينكه شما كفار مى‏گوييد در آخرت هم ما و مسلمانان يكسان هستيم سخن باطلى است، براى اينكه خدا راضى نمى‏شود كه مسلمانان را با آن همه احترامى كه نزدش دارند مانند مجرمين قرار دهد، و شما مجرميد پس با آنان حال و روز يكسانى نخواهيد داشت.

مراد از مسلمين كسانى هستند كه تسليم فرمان خدايند، و جز آنچه او اراده كرده پيروى نمى‏كنند، اگر انجام كارى را اراده كرده انجام مى‏دهند، و اگر ترك كارى را خواسته ترك مى‏كنند، در مقابل اين تسليم همان كلمه اجرام است، و آن به اين معنا است كه كسى عمل زشت مرتكب بشود، و مطيع فرمان خدا نباشد.

آيه 35 تا 41 سوره قلم الميزان ج 19 ص 638

# ادامه صفت و ملكه دروغگوئي منافقين در قيامت

* ” يَوْمَ يَبْعَثهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يحْلِفُونَ لَكمْ وَ يحْسبُونَ أَنهُمْ عَلى شىْ‏ءٍ أَلا إِنهُمْ هُمُ الْكَذِبُونَ‏،
* روزى كه خدا همگيشان را مبعوث مى‏كند براى او هم سوگند مى‏خورند همانطور كه براى شما سوگند مى‏خوردند و گمان مى‏كنند كه تكيه‏گاهى محكم دارند آگاه باشيد كه آنان دروغگويند.“

مي فرمايد: منافقين در روز قيامت هم براى خدا سوگند خواهند خورد، همان طور كه در دنيا براى شما سوگند مى‏خورند.

سوگند دروغ خوردنشان در روز قيامت با اينكه آن روز روز كشف حقايق است، از اين باب است كه ملكات آنان در آن روز كشف مى‏شود، و مساله دروغگويى در دلهاى آنان ملكه شده، در دنيا به دروغ عادت كرده بودند، هميشه بنا را بر اين داشتند كه باطل را سرپوشى براى حق كنند، و آن را با سوگند دروغين به صورت حق جلوه دهند .

پس منافقين هم مانند هر صاحب ملكه‏اى ديگر آن طور كه زندگى مى‏كنند مى‏ميرند، و آن طور كه مى‏ميرند زنده مى‏شوند.

و يكى از همان دروغهايشان اين است كه در آن روز درخواست برگشتن به دنيا مى‏كنند، و يا از خدا مى‏خواهند از آتش در آيند.

و يكى ديگر گفتگوهايى است كه در آتش دارند، و امثال اينها همه مظاهر دروغگوييهاى ايشان است كه قرآن آنها را بيان كرده است، و هيچ يك از آنها با وضع قيامت سازگار نيست، چون قيامت عالم مشاهده حقايق است، روز جزاء است، نه روز عمل، و در چنين روزى جاى اين حرفها نيست، و ليكن همانطور كه گفتيم اين سخنان از ملكات آنان تراوش مى‏كند.

آيه 18 سوره مجادله الميزان ج 19 ص 336

# عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان

* ” وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الأَرْض جَمِيعاً قَبْضتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السمَوَت مَطوِيَّت بِيَمِينِهِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلى عَمَّا يُشرِكُونَ‏،
* و خدا را آن طور كه حق شناسايى او است نشناخته‏اند چون او را از نظر معاد نشناخته‏اند كه تمامى موجودات زمين در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزه و متعالى است از شركى كه به وى مى‏ورزند.“

اينكه فرمود: نمى‏توانند خدا را آن طور كه حق اندازه‏گيرى او است، اندازه بگيرند، تمثيلى است براى اينكه مردم آن طور كه بايد خدا را نمى‏شناسند، چون از حيث معاد و برگشت اشياء به او، كه جمله ” و الأرض جميعا قبضته يوم القيمة ...،“‌ آن را افاده مى‏كند او را نمى‏شناسند.

چون در اين جمله اين معنا را خاطر نشان مى‏كند كه در روز قيامت تمامى اسباب از سببيت مى‏افتند و دست خلق از همه آنها بريده مى‏شود، تنها يك سبب مى‏ماند و آن هم خداى مسبب الاسباب است.

و در آن روز زمين را قبضه مى‏كند، آسمانها را درهم مى‏پيچد، و براى مردن همه زنده‏ها، و زنده شدنشان در صور مى‏دمد، و زمين به نور پروردگارش نورانى مى‏گردد، و كتاب را مى‏گذارند و انبياء و شهداء را مى‏آورند، و بين خلق داورى مى‏شود، و هر كسى آنچه را كه كرده به طور كامل دريافت مى‏كند، و مجرمين را به سوى آتش و متقين را به سوى بهشت مى‏برند .

خدايى كه چنين شانى در مالكيت و تصرف دارد اگر كسى او را با اين شؤون بشناسد، همين شناسايى ايجاب مى‏كند كه تنها به سوى او روى آورد و به كلى از غير او اعراض كند. و ليكن مشركين چون ايمانى به معاد ندارند پس در حقيقت قدر خدا را به حقيقت قدردانى ندانسته و نشناخته‏اند، و بدين سبب بوده كه از پرستش او اعراض نموده به پرستش غير او پرداخته‏اند .

آيه 67 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 442

# علت انحراف ها- عدم ايمان به روز جزا

* ” وَ مَا ذَا عَلَيهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيماً،
* چه مى‏شد اگر به خدا و روز جزا ايمان مى‏آوردند و از آنچه خدا روزيشان كرده انفاق مى‏نمودند، با اينكه خدا به وضعشان دانا است؟ “

از اين آيه استفاده مى‏شود اگر بخيل و ريا كار با بخل خود و يا رياكاريش به خدا شرك مى‏ورزد، علتش اين است كه به روز جزا ايمان ندارد.

و در جاى ديگر باز علت اين انحرافها را نداشتن ايمان به روز حساب دانسته و فرموده:” و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب- پيروى هواى نفس مكن و گرنه تو را از راه خدا دور مى‏كند، و محققا علت دور شدن كسانى كه از راه خدا دور مى‏شوند اين است كه روز حساب را فراموش كرده‏اند، و به همين جهت عذابى شديد دارند.“

آنگاه در جاى ديگر هواپرستى را شرك خوانده و فرموده:” افرايت من اتخذ اله هواه و اضله الله على علم .“

پس با همه اين آيات روشن ساخت كه توحيد عملى عبارت است از اين كه انسان عملى را كه انجام مى‏دهد صرفا براى آن انجام دهد كه ثواب خداى را به دست آورد، و در حين عمل به ياد روز حساب باشد، روزى كه روز ظهور ثوابها و عقابها است، و شرك در عمل اين است كه انسان روز جزا را فراموش كند، - و معلوم است كه اگر ايمان به آن داشته باشد فراموشش نمى‏كند- و در نتيجه عملى را كه مى‏كند به منظور تحصيل مثوبت نباشد، بلكه براى هدفى باشد كه هواى نفسش آن هدف را در نظرش جلوه داده، از قبيل مال دنيا، و يا ستايش مردم، و يا امثال آن، چنين انسانى هواى نفس خود را رو بروى خود قرار داده، و مانند پرستش خدا آنرا مى‏پرستد، و شريك خدايش قرار مى‏دهد .

آيه 39 سوره نساء الميزان ج : 4 ص : 561

### 

# اختلاف نظر مشركين درباره روز قيامت

* الَّذِى هُمْ فِيهِ مخْتَلِفُونَ‏، َكلا سيَعْلَمُونَ‏...
* كه در آن با هم به جدل و اختلاف كلمه برخاستند،

چنين نيست كه منكران پنداشته‏اند به زودى وقت مرگ را خواهند دانست...! “

” الذى هم فيه مختلفون،“ مشركين در اصل انكار معاد متفق بودند، اختلافشان تنها در طرز انكار آن بوده، بعضى آن را محال مى‏دانستند و به خاطر محال بودنش منكر بودند.

بعضى ديگر آن را محال نمى‏دانستند، بلكه تنها به نظرشان بعيد مى‏رسيده، از اين جهت انكارش نمودند.

بعضى هم نه آن را محال مى‏دانستند، و نه بعيد مى‏شمردند، بلكه انكارشان از اين جهت بود كه در آن شك داشتند.

بعضى هم يقين بدان داشتند، و ليكن از در عناد منكر آن مى‏شدند كه جمله” بل لجوا فى عتو و نفور،“ حكايت حال ايشان است.

و آنچه از آيات سه‏گانه اول سوره و بعد آن به دست مى‏آيد اين است كه وقتى از قرآن شنيدند كه در انذار و تهديد ايشان سخن از روز قيامت و جزا و يوم الفصل مى‏آورد، برايشان گران آمده، شروع كرده‏اند از يكديگر بپرسند كه اين چه خبر عجيبى است، كه تاكنون به گوش ما نخورده؟ و چه بسا به خود رسول خدا رجوع كرده و يا از مؤمنين مى‏پرسيدند كه روز قيامت چيست و چه خصايصى دارد، و چه وقت واقع مى‏شود؟ ” متى هذا الوعد ان كنتم صادقين!‌ “

” كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون،“ اين جمله جلو ايشان را از پرسش از قيامت مى‏گيرد، پرسشي كه گفتيم منشا آن مختلف بوده است.

و معناى آيه اين است كه بايد دست از اين پرس و جوى‏ها بردارند، براى اينكه حقيقت امر به زودى برايشان كشف مى‏شود، و اين خبر - قيامت - واقع مى‏شود، آن وقت آنچه امروز نمى‏دانند خواهند دانست، و در اين تعبير تهديدى هم هست همان تهديدى كه در آيه” و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون،“ به چشم مى‏خورد.

آيه 3و4 سوره **نبأ** الميزان ج 20 ص 258

# نتايج بعيد شمردن قيامت

* ” وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً،
* وَ مَا أَظنُّ الساعَةَ قَائمَةً وَ لَئن رُّدِدت إِلى رَبى لأَجِدَنَّ خَيراً مِّنْهَا مُنقَلَباً،
* و به باغ خود شد در حالى كه ستمگر به نفس خويش بود گفت گمان ندارم كه هيچ وقت اين باغ نابود شود،
* گمان ندارم رستاخيز به پا شود، و اگر به سوى پروردگارم برند سوگند كه در آنجا نيز بهتر از اين خواهم يافت.“

این آیه وضع افرادی را بیان می کند که براى خود كرامت و استحقاقى براى خيرات معتقد مى‏شوند، كه خود باعث اميد و رجائى كاذب نسبت به هر خيرى و سعادتى مى‏گردد، يعنى چنين كسانى آرزومند مى‏شوند كه بدون سعى و عمل به سعادتهايى كه منوط به عمل است نائل آيند.

آن وقت از در استبعاد مى‏گويند چطور ممكن است قيامت قيام كند؟ و به فرضى هم كه قيام كند و من به سوى پروردگارم برگردانده شوم در آنجا نيز به خاطر كرامت نفسانى و حرمت ذاتى كه دارم به باغ و بهشتى بهتر از اين بهشت و به زندگيى بهتر از اين زندگى خواهم رسيد.

كلام او متضمن شرك به خداى سبحان و دعوى استقلال براى خود و براى اسباب و مسببات بود كه از فروع شرك او همان استبعاد او نسبت به قيام قيامت و ترديد در آن بود.

توبيخى كه در آيه به وى شده، اين است كه وى دچار مبادى شرك شده بود، يعنى در نتيجه نسيان پروردگار معتقد به استقلال خود و استقلال اسباب ظاهرى شده بود كه همين خود مستلزم عزل خداى تعالى از ربوبيت و زمام ملك و تدبير را به دست غير او دانستن است، و اين خود ريشه و اصلى است كه هر فساد ديگرى از آن سر مى‏زند، حال چه اينكه چنين شخصى به زبان موحد باشد و يا منكر آن، و معتقد به الوهيت آلهه هم باشد.

” هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا.“

آيه35و36 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 432

# كيفر بعيد شمردن قيامت

* ” وَ يَقُولُ الانسنُ أَ ءِذَا مَا مِت لَسوْف أُخْرَجُ حَياًّ،
* انسان مى‏گويد: آيا پس از مردن در آينده زنده از قبر بيرون خواهم آمد ؟ “

اين جمله حكايت كلام انسان در انكار بعث و استبعادش از آن است، البته اين سخن تنها از كفار بت‏پرست و منكرين صانع بلكه از كسانى هم كه هنوز به دليل معاد بر نخورده‏اند سر مى‏زند.

و بعيد نيست كه مراد از انسانى كه اين حرف را زده كافر منكر معاد باشد، و علت تعبير از آن به انسان اين بوده باشد كه چون از همين طايفه از انسانها نيز توقع نمى‏رفت چنين حرفى را بزنند، چون خداى تعالى خود او را نيز مجهز به جهازات عقلى كرده، و او به يادش هست كه خداوند قبلا او را خلق كرده بود با اينكه هيچ بود، پس ديگر چه استبعادى مى‏كند از اينكه دوباره او را زنده كند، پس استبعاد او استبعاد دارد، و لذا لفظ انسان را تكرار كرد، چون جواب از اشكال و استبعاد او را چنين شروع كرد:” او لا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم يك شيئا،“ يعنى او با اينكه انسان است، جا نداشت چيزى را كه نظيرش را ديده استبعاد كند، با اينكه هنوز خلقت نخست خود را فراموش نكرده است .

اين آيات در صدد اثبات بازگشت بدنها است، به طورى كه مخلوق اولى و شخصيت انسانى دوباره برگردد، نه اينكه عين بدنها دوباره برگردد چون بدنها به تنهايى شخصيت انسانى را تشكيل نمى‏دهند، بلكه مجموع نفس و بدن آن را تشكيل مى‏دهد.

آيه 66 سوره مريم الميزان ج : 14 ص : 117

# کیفر استهزاء وقوع قیامت

* ” قُتِلَ الخَرَّصونَ‏، الَّذِينَ هُمْ فى غَمْرَةٍ ساهُونَ‏،
* يَسئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ‏،
* خدا بكشد كسانى را كه بى دليل و برهان در باره روز جزاء سخن مى‏گويند و مردم را منحرف مى‏كند،
* آنهايى كه در جهلى عميق غرق در غفلتند،
* و در چنين ظلمت و غفلتى مى‏پرسند روز جزاء كى است؟“

اين آيه جواب از سؤال آنان بود كه مى‏پرسيدند:” أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ؟ “ چيزى كه هست به جاى اينكه تاريخ آن را در پاسخ معين كند صفت آن را بيان كرد، و اشاره كرد به اينكه كفار در آن روز چه حالى دارند، و اين بدان جهت بود كه وقت قيامت جزء مسائل غيبى است، آن غيب‏هايى كه احدى از آن اطلاع ندارد، و جز خدا كسى را بدان آگاهى نيست، چون خداى تعالى بعضى از مسائل غيبى را به بعضى از انبيائش اطلاع مى‏دهد، ولى قيامت از آن حوادثى است كه علمش مخصوص به خود اوست، همچنان كه فرموده:” لا يجليها لوقتها الا هو.“

” ذوقوا فتنتكم هذا الذى كنتم به تستعجلون!“ بچشيد عذابى را كه مخصوص شما است، اين عذاب همان بود كه عجله مى‏كرديد، و به عنوان استهزاء مى‏گفتيد: چه وقت مى‏رسد؟

آيه 10تا 12 سوره ذاريات الميزان ج : 18 ص : 553

# چه كسي به آخرت ايمان يا شك دارد؟

* وَ مَا كانَ لَهُ عَلَيهِم مِّن سلْطنٍ إِلا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالاَخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فى شكٍ وَ رَبُّك عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ حَفِيظٌ،
* با اينكه ابليس سلطنتى بر آنان نداشت، بلكه ما مى‏خواستيم مؤمنين به آخرت را، از كسانى كه در باره آن شك دارند متمايز كنيم، و پروردگار تو بر هر چيزى آگاه است.“

منشا پيروي منكرين معاد از شيطان شكى است كه در باره مساله آخرت دارند، و آثارش كه همان پيروى شيطان است ظاهر مى‏شود.

پس اينكه خداى تعالى به ابليس اجازه داد تا به اين مقدار، يعنى به مقدارى كه پاى جبر در كار نيايد، بر ابناى بشر مسلط شود، براى همين بود كه اهل شك از اهل ايمان متمايز و جدا شوند، و معلومشان شود چه كسى به روز جزا ايمان دارد، و چه كسى ندارد، و اين باعث سلب مسؤوليتشان در پيروى شيطان نمى‏شود، چون اگر پيروى كردند به اختيار خود كردند، نه به اجبار كسى.

” الا لنعلم“ منظور از اين علم، رفع جهل نيست، كه بگويى در خدا محال است، بلكه منظور متمايز كردن است و معنايش اين است كه: اين كار را كرديم تا فلان و بهمان را از هم جدا كنيم.

”‌ الا لنعلم من يؤمن بالآخرة ممن هو منها فى شك - مگر آنكه مشخص و جدا كنيم، كسى را كه ايمان به آخرت دارد، از كسى كه از آن در شك است .“

اگر در آيه مورد بحث ايمان و شك هر دو مقيد به قيد آخرت شده، براى اين است كه تنها جلوگير آدمى از نافرمانى خدا، و تنها وادارنده‏اش به اطاعت او، ايمان به آخرت است، نه ايمان به خدا و رسول جداى از ايمان به آخرت، همچنان كه خود خداى سبحان در جاى ديگر فرموده:” ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.“

آيه 21 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 552

# لعنتي تا قيامت برای اولين گناهكار

* ” قَالَ فَاخْرُجْ مِنهَا فَإِنَّك رَجِيم،
* وَ إِنَّ عَلَيْك اللَّعْنَةَ إِلى يَوْمِ الدِّين،
* قَالَ رَب فَأَنظِرْنى إِلى يَوْمِ يُبْعَثُون،
* قَالَ فَإِنَّك مِنَ الْمُنظرِين،
* إِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم،
* قَالَ رَب بمَا أَغْوَيْتَنى لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فى الأَرْضِ وَ لأُغْوِيَنهُمْ أَجْمَعِينَ‏،
* إِلا عِبَادَك مِنهُمُ الْمُخْلَصِينَ‏،
* پروردگارت گفت: پس بيرون شو كه تو از رانده شدگانى،
* و بر تو است لعنت تا روز جزا،
* گفت: پروردگارا پس مرا تا روزى كه خلايق مبعوث مى‏شوند مهلت بده،
* پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانى،
* تا روز وقت معلوم،
* گفت: پروردگارا بخاطر اينكه اغوايم كردى هر آينه در زمين زينت مى‏دهم در نظر آنان، و هر آينه همگيشان را اغواء مى‏كنم،
* مگر بندگان مخلصت را.“

رجم باعث شد ابليس از مقام قرب كه مستواى رحمت خاص الهى است رانده شود. خداوند لعنت بر ابليس را مقرر تا يوم الدين كرده است.

اصولا ابليس - كه خدا عذابش را زياد كند - اولين كسى بود كه معصيت را در بشر فتح باب كرد، و خداى را در فرمانش معصيت نمود. پس به اين اعتبار هم وبال و لعنت گناه هر گناهكارى به او بر مى‏گردد .

و اما اينكه لعنت را مقيد به ”يوم الدين“ نمود براى اين است كه لعنت عنوان و نشانى گناه و وبال است كه از ناحيه معصيت عايد نفس مى‏گردد و نفس را نشاندار مى‏كند، و چون دنيا جاى عمل است نه جزاء، و آخرت محل جزاء است نه عمل، پس آثار معصيت محدود به روز جزا خواهد بود.

گویا شیطان از كلام خدای تعالی كه فرمود:” و ان عليك اللعنة الى يوم الدين،“ فهميده بود كه او با نوع بشر تا روز قيامت رابطه‏اى دارد، و آن اين است كه فساد اعمال بشر و شقاوتشان ناشى از سجده نكردن وى و مربوط به وى است، و به همين جهت در خواست كرد كه پس مرا تا روزى كه مبعوث مى‏شوند مهلت بده و نگفت مرا تا روزى كه آدم مى‏ميرد و يا تا زنده است مهلت بده بلكه عمر آدم و ذريه‏اش، همگى را در نظر گرفت و درخواست كرد تا روزى كه مبعوث مى‏شوند مهلتشان دهد. وقتى در خواستش مستجاب شد آنچه كه در دل پنهان كرده بود اظهار داشت و گفت: هر آينه همگى آنان را گمراه مى‏كنم!

” قال فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم،“

فرمود مهلت مى‏دهم اما تا روزى معلوم، نه تا قيامت! يوم وقت معلوم غير از يوم يبعثون است، تا روز ديگرى مهلت داده كه قبل از روز قيامت است.

* حال مى‏پردازيم به اينكه وقت معلوم به چه معنا است؟

**” و لقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون ! “**

روز وقت معلوم كه سرآمد مهلت ابليس است، روز اصلاح آسمانى بشر است كه ريشه فساد به كلى كنده مى‏شود و جز خدا كسى پرستش نمى‏گردد، نه روز مرگ عمومى بشر با نفخه اول !

اگر خداى تعالى ابليس را عليه بشر تاييد نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشر را هم به وسيله ملائكه كه تا دنيا باقى است باقى‏اند تاييد فرموده است. و لذا مى‏بينيم در پاسخ ابليس نفرموده: تو مهلت داده شدى بلكه فرمود: تو از زمره مهلت داده شدگانى! پس معلوم مى‏شود غير از ابليس كسان ديگرى هم هستند كه تا آخرين روز زندگى بشر زنده‏اند .

و نيز اگر ابليس را تاييد كرده تا بتواند باطل و كفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدايت به سوى حق تاييد نموده و ايمان را در قلبش زينت داده و محبوب ساخته، و به او فطرت توحيدى ارزانى داشته، و به فجور و تقوايش ملهم نموده و نورى پيش پايش نهاده تا اگر ايمان آورد با آن نور در ميان مردم آمد و شد كند، و همچنين تاييدات ديگر.

* ” الا عبادك منهم المخلصين!“

مخلَصين آنهايند كه پس از آنكه ايشان خود را براى خدا خالص كردند خدا آنان را براى خود خالص گردانيده، يعنى غير خدا كسى در آنها سهم و نصيبى ندارد، و در دلهايشان محلى كه غير خدا در آن منزل كند باقى نمانده است، و آنان جز به خدا به چيز ديگرى اشتغال ندارند، هر چه هم كه شيطان از كيدها و وسوسه‏هاى خود را در دل آنان بيفكند همان وساوس سبب ياد خدا مى‏شوند، و همانها كه ديگران را از خدا دور مى‏سازد ايشان را به خدا نزديك مى‏كند.

شيطان - كه خدا لعنتش كند - تزيين خود را در باره همه بشر، حتى مخلَصين بكار مى‏برد و ليكن تنها غير مخلَصين را اغواء مى‏كند!

* ” قَالَ هَذَا صِرَطٌ عَلىَّ مُستَقِيم،
* إِنَّ عِبَادِى لَيْس لَك عَلَيهِمْ سلْطنٌ إِلا مَنِ اتَّبَعَك مِنَ الْغَاوِينَ‏،
* گفت: همين است راه مستقيم كه من قضاءاش را رانده‏ام،
* بدرستى كه تو بر بندگان من تسلط ندارى، مگر آنهائى كه خودشان رام تو گردند.“

حاصل مطلب اين است كه آدم و فرزندانش همگيشان بندگان خدايند، و چنان نيست كه ابليس پنداشته بود كه تنها مخلصين بنده او هستند، و چون بنده خدا هستند به شيطان تسلطى بر ايشان نداده تا هر چه مى‏خواهد- كه همان اغواى ايشانست- مستقلا انجام دهد و گمراهشان كند، بلكه همه افراد بشر بندگان اويند، و او مالك و مدبر همه است، چيزى كه هست شيطان را بر افرادى كه خودشان ميل به پيروى او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده‏اند مسلط فرموده، اينهايند كه ابليس بر آنان حكمفرمايى دارد .

آيه34تا42 سوره حجر الميزان ج : 12 ص : 230

**فصل دوم**

براهين رستاخيز در قرآن

### قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت

# چنين است خروج انسانها از خاك - كَذاَلِكَ تُخْرَجُون

* ” وَ الَّذِى نَزَّلَ مِنَ السمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَنشرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتاً كَذَلِك تخْرَجُونَ‏،
* و همان خدايى كه آب را به اندازه از آسمان نازل كرد، پس به وسيله آن آب، سرزمينى مرده را زنده كرديم، شما هم همينطور سر از خاك در مى‏آوريد.“

خدای تعالی در این آیه، بعد از آنكه با نازل كردن آب به اندازه، و زنده كردن شهرى مرده، استدلال كرد بر خلقت و تدبير خود، در آخر نتيجه ديگرى هم از اين استدلال گرفت، نتيجه‏اى كه توحيد تمام نمى‏شود مگر به آن.

و آن عبارت است از مساله معاد، يعنى برگشتن همه به سوى خدا: ” و كذلك تخرجون،“ يعنى همانطور كه شهرى مرده را زنده مى‏كند، همينطور شما هم از قبورتان سر برمى‏داريد و زنده مى‏شويد .

آيه 11 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 128

# چنين است رستاخیز - كَذاَلِكَ النُّشور

* ” وَ اللَّهُ الَّذِى أَرْسلَ الرِّيَحَ فَتُثِيرُ سحَاباً فَسقْنَهُ إِلى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا كَذَلِك النُّشورُ،
* خداست آن كه بادها را مى‏فرستد تا ابرها را برانگيزد پس ما آن ابرها را به سوى سرزمين مرده مى‏فرستيم و به وسيله آن، آن سرزمين مزبور را بعد از آنكه مرده بود زنده مى‏كنيم، قيامت شما هم همين طور است.“

” فسقناه الى بلد ميت،“ يعنى ما ابرها را به سوى سرزمينى بدون گياه سوق مى‏دهيم، پس آن زمين را بعد از مردنش زنده مى‏كنيم، يعنى بعد از آنكه گياهى نداشت داراى گياه مى‏كنيم.

تغذيه و نمو و توليد مثل و هر عمل ديگرى كه مربوط به اين اعمال حياتى است همه اعمالى است كه از اصل حيات سرچشمه مى‏گيرد.

و به همين جهت بعث در روز قيامت و زنده شدن مردگان را به احياى زمين تشبيه كرد، تا بفهماند همان طور كه زمين در سال يك دوره زندگى را شروع مى‏كند، و در آخر مى‏ميرد، يعنى بعد از آنكه در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، دوباره در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر مى‏گيرد و در پائيز رو به خزان مى‏رود، و در زمستان به كلى از عمل مى‏ايستد.

انسانها هم همين طورند وقتى دوران زندگى‏شان در زمين به سر رسيد، و مردند دوباره در روز قيامت بعد از آنكه زنده شدند، و از قبرها درآمدند روى زمين منتشر مى‏شوند، لذا فرمود: **كَذاَلِكَ النُّشور !**

ايه 9 سوره فاطر الميزان ج : 17 ص : 26

# و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذاَلِكَ الخُرُوج

* ” وَ نَزَّلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً مُّبَرَكاً فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّتٍ وَ حَب الحَصِيد،
* وَ النَّخْلَ بَاسِقَتٍ لهّا طلْعٌ نَّضِيد،
* رِّزْقاً لِّلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتاً كَذَلِك الخُرُوج،
* و از آسمان، آبى پر بركت نازل كرديم و به دنبالش باغها و دانه‏هاى درو كردنى رويانديم،
* درختان خرماى بلند با ميوه‏هاى روى هم چيده،
* تا رزق بندگان باشد، همچنان كه با آن آب پر بركت شهرى مرده را زنده كرديم، زنده كردن انسانها نيز اين طور است! “

جمله ” و احيينا به بلدة ميتا كذلك الخروج،“ برهانى ديگر براى مساله بعث و معاد است. در اين جمله با اثبات امكان آن از راه نشان دادن نمونه‏اى كه همان زنده كردن گياهان بعد از مردن آنها است اثبات مى‏كند كه پس چنين چيزى ممكن است، زيرا زنده كردن مردگان عينا مثل زنده كردن گياهان در زمين است، بعد از آنكه مرده و از رشد افتاده‏اند.

آيه 9 تا 11 سوره ق الميزان ج : 18 ص : 510

# چگونه مردگان را زنده می کنیم!

* ” فَانظرْ إِلى ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كيْف يحْىِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا،
* إِنَّ ذَلِك لَمُحْىِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،
* پس آثار رحمت خدا را ببين، كه چگونه زمين را از پس موات شدنش زنده مى‏كند، اين همان خدا است كه زنده كننده مردگان است، و همو به همه چيز توانا است.“

” ان ذلك لمحى الموتى،“ مراد از جمله مذكور فهماندن اين معنا است كه زنده كردن مردگان مثل زنده كردن زمين موات است، چون در هر دو مرگ هست، كه عبارت از اين است كه آثار حيات از چيزي سلب شود، و نيز حيات عبارت از اين است كه چيزى بعد از ساقط شدن آثار حيات از او دوباره اثر حيات به خود بگيرد، و زمين در فصل بهار داراى اثر حيات مى‏شود، پس در فصل بهار خداوند زمين مرده را زنده كرده، و حيات انسان و حيوان نيز مثل حيات زمين است، و چيزى غير از آن نيست.

” و هو على كل شى‏ء قدير،“ چرا خدا نتواند مردگان را زنده كند؟ با اينكه قدرت او عمومى، و غير محدود، و غير متناهى است، و وقتى قدرت غير متناهى شد شامل احياى بعد از موت نيز مى‏شود.

آيه 50 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 304

# نشان حیات تازه در احیای در ختان میوه

* ” وَ هُوَ الَّذِى يُرْسِلُ الرِّيَحَ بُشرَا بَينَ يَدَى رَحْمَتِهِ حَتى إِذَا أَقَلَّت سحَاباً ثِقَالاً سقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كلّ‏ِ الثَّمَرَتِ كَذَلِك نخْرِجُ الْمَوْتى لَعَلَّكُمْ تَذَكرُونَ‏،
* وَالْبَلَدُ الطيِّب يخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِى خَبُث لا يخْرُجُ إِلا نَكِداً كذَلِك نُصرِّف الاَيَتِ لِقَوْمٍ يَشكُرُونَ‏،
* و او است كه در پيشاپيش رحمت (باران) خود بادها را مژده دهنده مى‏فرستد تا آنگاه كه ابرى سنگين بردارد آن را به سرزمين مرده برانيم بدانوسيله آب فرو باريم و با آن آب از هر گونه ميوه‏ها (از زمين) بيرون آوريم، همچنان مردگان را بيرون آوريم شايد شما متذكر شويد.“
* و سرزمين پاك روئيدنيش به اذن خدايش بيرون مى‏آيد و آنكه ناپاك است (گياهش) جز اندكى ناچيز بيرون نمى‏آيد، همچنان آيات را مى‏گردانيم(و پياپى ذكر مى‏كنيم،) براى مردمى كه سپاسگزارند.“

وقتى منكرين معاد احياى زمين را در فصل بهار به چشم خود مى‏بينند ناگزيرند معاد را هم قبول كنند، و نمى‏توانند بين آن دو فرق گذاشته و بگويند احياى زمين بيدار كردن درختان و گياهان خفته است، و اما معاد، اعاده معدوم است، زيرا انسان مرده هم به تمام معنا معدوم نشده، تا زنده كردنش اعاده معدوم باشد بلكه جانش زنده و محفوظ است، تنها اجزاى بدن است كه آنهم از هم پاشيده مى‏شود، نه اينكه معدوم شده باشد، بلكه در روى زمين به صورت ذراتى پراكنده باقى است، همچنانكه اجزاى بدن نبات در فصل پائيز و زمستان پوسيده و متلاشى مى‏شود، اما روح نباتيش در ريشه آن باقى مانده و در فصل بهار دوباره همان زندگى فعال خود را از سر مى‏گيرد .

پس مساله معاد و زنده كردن مردگان هيچ فرقى با زنده كردن گياهان ندارد، تنها فرقش اين است كه بعث بشر در قيامت بعث كلى، و بعث نباتات جزئى است .

آيه 57و58 سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 200

# رستاخيز طبيعت، و رستاخيز انسانها

* ” وَ اللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْض بَعْدَ مَوْتهَا،

إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لِّقَوْمٍ يَسمَعُون،

* خدا از آسمان آبى نازل كرد و با آن زمين را از پس موات شدنش زنده كرد كه در اين براى گروهى كه مى‏شنوند عبرت است.“

مقصود آيه، روياندن و سرسبز كردن زمين بعد از خزان و خمودى آن در زمستان است، كه پس از فرا رسيدن بهار و آمدن بارانهاى بهارى ريشه گياهان و تخم آنها بعد از يك دوره سكون، شروع به رشد و نمو مى‏كند، و اين خود يك زندگى، و از سنخ زندگى حيوانى است، هر چند كه يك مرحله ضعيف از آن است.

ان فى ذلك لاية لقوم يسمعون،“ براى كسى كه قريحه قبول كردن حق را دارد داستان فرستادن باران و زنده كردن زمين بعد از مردنش نقل شود همين داستان براى او آيت و دليلى است بر مساله بعث روز قيامت، و مى‏فهمد كسى كه بدين وسيله، زمين مرده را زنده كرد مى‏تواند مردگان را هم زنده كند.

آيه 65 سوره نحل الميزان ج : 12 ص : 417

# تولد انسان، رشد گياه، و زنده شدن مردگان

* ” يَأَيُّهَا النَّاس إِن كُنتُمْ فى رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ،

فَإِنَّا خَلَقْنَكم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضغَةٍ مخَلَّقَةٍ وَ غَيرِ مخَلَّقَةٍ لِّنُبَينَ لَكُمْ،

وَ نُقِرُّ فى الأَرْحَامِ مَا نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى،

ثمَّ نخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشدَّكمْ،

وَ مِنكم مَّن يُتَوَفى وَ مِنكم مَّن يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكيْلا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شيْئا، وَ تَرَى الأَرْض هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن كلّ‏ِ زَوْج بَهِيجٍ‏، ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الحَْقُّ وَ أَنَّهُ يحْىِ الْمَوْتى وَ أَنَّهُ عَلى كلّ‏ِ شىْ‏ءٍ قَدِيرٌ،

* وَ أَنَّ الساعَةَ ءَاتِيَةٌ لا رَيْب فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَث مَن فى الْقُبُورِ،
* اى مردم اگر در باره زندگى پس از مرگ در شكيد،

ما شما را از خاك آفريديم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره‏اى گوشت كه يا تصوير به خود گرفته و يا نگرفته، تا براى شما توضيح دهيم،

و هر چه خواهيم در رحم‏ها قرار دهيم تا مدتى معين،

پس آنگاه شما را كودكى بيرون آريم تا به قوت و نيروى خويش برسيد،

آنگاه بعضى از شما هستند كه در همين حد از عمر وفات يابند،

و بعضى از شما به پست‏ترين دوران عمر برسند،

و آن دوران پيرى است كه پس از سالها دانستن، چيزى نداند،

* نمونه ديگرى از قيامت اينكه تو زمين را مى‏بينى كه در زمستان افسرده است چون باران بهارى بر آن نازل كنيم به جنب و جوش در مى‏آيد و از همه گياهان بهجت‏آور نر و ماده بروياند،
* زيرا خدا حق است و حق تنها اوست، و او مردگان را زنده مى‏كند،

و او به همه چيز تواناست،

* رستاخيز آمدنى است و شك در آن نيست و خدا خفتگان قبور را زنده مى‏كند.“

مقصود از جمله ” لنبين لكم،“ مشاهده انتقال خاكى مرده به صورت نطفه، و سپس به صورت علقه، و آنگاه مضغه، و در آخر انسان زنده، براى هيچكس شكى نمى‏گذارد در اينكه زنده شدن مرده نيز ممكن است.

” و ترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربت و انبتت من كل زوج بهيج،“ يعنى زمين بعد از آنكه ما بر آن آب نازل كرديم از هر صنف از اصناف گياهان داراى بهجت برويانيد.

زمين در روياندن گياهان و رشد دادن آنها، اثرى دارد نظير اثر رحم در روياندن فرزند كه آن را از خاك گرفته به صورت نطفه، و سپس علقه، آنگاه مضغه، آنگاه انسانى زنده در مى‏آورد.

” ذلك بان الله هو الحق و انه يحيى الموتى و انه على كل شى‏ء قدير.“

خلقت انسان و گياه و تدبير امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبير، امرى است داراى واقعيت كه كسى نمى‏تواند در آنها ترديد كند.

خداى تعالى خود حق است، حقى كه هر موجودى را تحقق مى‏دهد و در همه چيز نظام، حق جارى مى‏كند .

جمله ” و انه يحيى الموتى،“ عبارت است از انتقال خاك مرده از حالى به حالى و رساندنش به مرحله انسانى زنده، و نيز انتقال زمين مرده به وسيله آب به صورت نباتى زنده، و اين كار همچنان ادامه دارد، به خاطر اينكه او كارش زنده كردن مردگان است.

همه اين ها به خاطر اين است كه خدا بر هر چيز قادر است و خلقت و تدبير انسان و نبات كشف مى‏كند از عموم قدرت او.

” و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور.“

آيه قبلى تنها مساله بعث مردگان، و ظرفى كه در آن مبعوث مى‏شوند را ذكر مى‏كرد، ولى بيان نمى‏كرد كه آن ظرف چه وقت است. آيه مورد بحث آن را معين نموده، و فرمود : ظرف آن، ساعت است. و اگر نفرمود: خدا ساعت را مى‏آورد، و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شايد از اين جهت بوده كه ناگهانى بودن آن را در نظر گرفته، كه اعتبار هيچ علمى به آن تعلق نمى‏گيرد، همانطور كه فرموده:” لا تاتيه الا بغتة ! “

نام قيامت و آمدن ناگهانى‏اش در كلام خداى تعالى بسيار آمده، و در هيچ جا فاعل و آورنده آن ذكر نشده، بلكه همه جا از آن بمانند ( آتية - خواهد آمد، تاتيهم - قيامتشان خواهد آمد، قائمة، و تقوم، و مانند اينها تعبير شده است.) و اما مظروف را كه عبارت است از احياى انسانهاى مرده، در جمله” وان الله يبعث من فى القبور،“ ذكر فرموده است.

آيه 5تا7 سوره حج الميزان ج : 14 ص : 485

### قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت

# تجديد خلقت، و برگشت به خلقت اوليه

* ” وَ قَالُوا أَ ءِذَا كُنَّا عِظماً وَ رُفَتاً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً،
* و نيزگفتند: آيا بعد از آنكه استخوان شديم و پوسيده گشتيم دو مرتبه به خلقتى از نو زنده مى‏شويم.“

مساله معاد واضح‏ترين مطلبى است كه از راه وحى و هم از راه عقل بر آن استدلال شده است، حتى خداى تعالى آن را در كلام خود چنين وصف كرده كه” لا ريب فيه - جاى شك در آن نيست،“ و اين منكرين هم غير از بعيد شمردن مساله معاد، هيچگونه دليلى بر انكار خود و بر نبودن معاد در دست ندارند.

بزرگترين چيزى كه اين استبعاد را در دلهايشان جلوه داده اين پندار است كه مرگ يعنى نابودى، و بعيد است چيزى بعد از نابودى دوباره موجود شود!

خداى سبحان اين استبعادشان را رد نموده و آن را با قدرت مطلقه خود و به رخ كشيدن خلقت نخست، جواب داده است.

* ” قل كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر فى صدوركم. . . .“

مي فرمايد: اگر سنگ يا آهن و يا هر چه بزرگ‏تر از آن و دورتر از انسان شدن باشيد باز هم خداوند شما را به صورت انسان در خواهد آورد!

بنا بر اين آيه شريفه، اشاره به اين است كه قدرت مطلقه الهى را تجديد خلقت هيچ چيزى به ستوه نمى‏آورد، چه استخوانهاى پوسيده و توتيا شده، و چه آهن و چه غير آن، خداوند به زودى شما را به خلقت اولتان برخواهد گردانيده، و مبعوثتان خواهد نمود.

خدا همان كسى است كه در مرتبه اول شما را خلق كرد در حالى كه آن روز استخوان پوسيده هم نبوديد. در آيه بعدى به جاى آنكه وقت قيامت را بيان كند اوصاف آن را بيان مى‏فرمايد و چنين ادامه مى‏دهد:

* ” يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قليلا،
* و آن روزى است كه شما را صدا مى‏زنند و شما در حالى كه حمد خدا مى‏گوئيد آن دعوت را اجابت مى‏كنيد و به نظرتان چنين مى‏آيد كه جز چند ساعتى نيارميده‏ايد! “

آيه 49 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 159

# موضع کفار در انکار خلقت جديد

* ” وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكمْ عَلى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ،
* و آنان كه كفر ورزيدند گفتند: آيا مى‏خواهيد شما را به مردى رهنمون شويم كه خبر آورده كه چون شما پس از مرگ پاره پاره شديد دو باره به خلقت جديدى در مى‏آييد.“

كسانى كه كافر شدند از در تمسخر به رسول خدا كه ايشان را از قيامت و جزاى آن مى‏ترساند، به يكديگر گفتند: آيا مى‏خواهيد شما را به مردى دلالت كنيم كه شما را خبر مى‏دهد از اينكه به زودى در هنگام پاره پاره شدن اجزايتان و در زمانى كه هيچ يك از اجزاى شما از يكديگر متمايز نيست در خلقت جديدى قرار مى‏گيريد؟ و هستى دو باره‏اى پيدا مى‏كنيد؟

” بل الذين لا يؤمنون بالآخرة فى العذاب و الضلال البعيد،“ در اين جمله سخن كفار را رد مى‏كند كه: اين مرد نه به خدا افتراء مى‏بندد، و نه دچار جنون شده، بلكه اين كفار در عذابى قرار گرفته‏اند كه به زودى برايشان ظاهر مى‏شود.

آيه 7 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 540

# اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید

* ” وَ قَالُوا أَ ءِذَا ضلَلْنَا فى الأَرْضِ أَ ءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدِ؟
* بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبهِمْ كَفِرُونَ‏،
* گويند: چگونه وقتى در زمين گم شديم، دوباره در خلقتى تازه در خواهيم آمد؟
* اينها كه مى‏گويند همه بهانه است، بلكه علت واقعى انكارشان اين است كه رفتن به پيشگاه پروردگار خود را منكرند.“

مراد از گم شدن در زمين اين است كه آيا وقتى مرديم و اجزاى بدنمان متلاشى گشت، و خاكش در زمين گم شد، و چيزى از ما باقى نماند آيا دوباره خلق مى‏شويم و به همان صورت اول كه داشتيم بر مى‏گرديم؟

جمله ” بل هم بلقاء ربهم كافرون،“ اعراض از سخن ايشان است، گويا فرموده: كفار منكر خلقت جديد و قدرت ما بر آن نيستند، و بهانه ديگرى هم ندارند، بلكه تنها علت اين انكارشان اين است كه رجوع به سوى ما و لقاى ما را منكرند.

آيه 10 سوره سجده الميزان ج : 16 ص : 375

# قادر بودن خدا بر خلقت جدید

* ” أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض قَادِرٌ عَلى أَن يخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لا رَيْب فِيهِ فَأَبى الظلِمُونَ إِلا كُفُوراً،
* آيا نديدند و ندانستند كه آن خدائى كه زمين و آسمان را آفريد قادر است كه مانند اينها را باز خلق كند و بر ايشان وقتى معين قرار دهد ولى ستمكاران جز راه كفر و عناد نمى‏پيمايند.“

اين آيه احتجاجى است از خداى سبحان بر مساله قيامت و زنده شدن بعد از مرگ، عليه كسانى كه آن را بعيد مى‏شمردند، چون زنده شدن بدن بعد از متلاشى گشتن را محال پنداشته مى‏گفتند:

* ” ء اذا كنا عظاما و رفاتا ء انا لمبعوثون خلقا جديدا،
* آيا بعد از آنكه به صورت اسكلتى در آمديم،

و آن اسكلت هم متلاشى و پوسيده شد،

دوباره با خلقت جديدى مبعوث مى‏شويم؟“

خداى تعالى در پاسخشان مى‏فرمايد خلقت بدن در نخستين بار دليل بر اين است كه چنين چيزى ممكن است، و وقتى ممكن شد ديگر فرقى ميان بار اول و بار دوم نيست، و خلاصه همينكه خود شما در اين دنيا هستيد و بدنى زنده داريد دليل بر اين است كه چنين خلقتى محال نيست، و وقتى محال نشد ديگر چه فرقى ميان اين بار و بار ديگر است .

در اينجا ممكن است به ذهن برسد كه خداوند خلقت بعدى را مثل خلقت قبلى دانسته نه عين آن پس يك فرد بشر در قيامت مثل آن فردى است كه در دنيا بوده، نه خود او، در جواب مى‏گوييم تشبيه و مانند بودن تنها در بدن است كه مورد انكار منكرين بود، نه جان آدمى كه حافظ وحدت و شخصيت انسان هم در اين دنيا و هم در آخرت است.

ملاك يكى بودن حسين فرزند تقى در دنيا و آخرت همان نفس انسانى او است كه آن هم نزد خداى سبحان محفوظ است و با مردن معدوم و باطل نمى‏گردد، و وقتى آن نفس به بدن جديد در آخرت تعلق گرفت باز اين بدن همان بدن حسين در دنيا خواهد شد همچنانكه در خود دنيا هم چند بار بدنش با همه اجزايش عوض شد و او همچنان حسين پسر تقى بود.

دليل قرآنى بر اين معنا آيه شريفة ” و قالوا ء اذا ضللنا فى الارض ء انا لفى خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون قل يتوفيكم ملك الموت الذى وكل بكم،“ است، كه در پاسخ كسانى كه گفتند آيا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تار و پود آن دوباره به خلقت جديدى خلق مى‏شويم؟ فرموده كه: شما بعد از مرگ نه متفرق مى‏شويد و نه نابود مى‏گرديد، بلكه آن ملك الموتى كه موكل بر شما است شما را به تمام و كمال مى‏گيرد و حفظ مى‏كند، و اما آنكه در قبر مى‏پوسد و تار و پودش متلاشى مى‏گردد آن بدن خاكى شما است كه تجديد بناى آن براى خدا آسان است، همانطور كه بار اول بنا نمود .

آيه 99 سوره اسري الميزان ج : 13 ص : 291

# اعاده عين نفس با بدني جديد

* ” أَ وَ لَيْس الَّذِى خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِقَدِرٍ عَلى أَن يخْلُقَ مِثْلَهُم بَلى وَ هُوَ الخَلاَّقُ الْعَلِيمُ‏،
* آيا كسى كه آسمانها و زمين را آفريده نمى‏تواند مانند آن بيافريند؟ چرا، و او آفريدگار داناست.“

مراد از خلق كردن مثل انسان اعاده او بعد از مردن است براى جزاء و اما بيان اينكه چگونه منظور از خلقت مثل، اعاده است؟ اين است كه: انسان موجودى است مركب از نفس و بدن، و بدن انسان در اين نشاه دستخوش تحليل رفتن و دگرگون شدن است، و پيوسته اجزاى آن تغيير مى‏كند، و از آنجا كه هر مركبى با نابودى يك جزءاش نابود مى‏شود، در نتيجه انسان در هر آنى، غير از انسان قبل است، و اين شخص آن شخص نيست، در حالى كه مى‏بينيم شخصيتش هست، و اين بدان جهت است كه روح آدمى شخصيت انسان را در همه آنات حفظ مى‏كند، چون روح آدمى مجرد است، و منزه از ماده و تغييرات عارض از طرف ماده است، و باز به همين جهت ايمن از مرگ و فنا است.

پس بدنى كه بعد از مرگ كالبد آدمى مى‏شود، وقتى با بدن قبل از مرگش مقايسه شود مثل آن بدن خواهد بود، نه عين آن، ولى انسان صاحب بدن لاحق وقتى با انسان صاحب بدن سابق مقايسه شود عين آن خواهد بود نه مثل آن براى اينكه: آن روحى كه وحدت بدن قبل از مرگ را در تمامى مدت عمر حفظ مى‏كرد، همين روحى است كه بعد از مرگ در كالبد لاحق درآمده است.

چون استبعاد مشركين از زنده شدن استخوانهاى پوسيده برگشت مى‏كند به استبعاد از خلقت بدنى جديد، نه از نفس و روحى جديد، به همين جهت خداى سبحان در پاسخ از آن استبعاد، امكان خلقت مثل آنان را ثابت كرد، و متعرض برگشتن عين آنان نشد، چون خلق شدن عين آنان بعد از مرگ، وقتى صورت مى‏گيرد كه روح ايشان كه نزد خدا محفوظ است به بدنهاى جديدشان متعلق شود و با تعلق مزبور عين انسانهاى موجود در دنيا دوباره موجود مى‏شوند.

آيه 81 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 169

# مفهوم ایجاد و اعاده

* ” أَمَّن يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرْزُقُكم مِّنَ السمَاءِ وَ الأَرْضِ أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَكُمْ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ‏،
* آنكه خلق را پديد كند و آن را باز آورد و آنكه از آسمان و زمين روزيتان دهد، چگونه با اين خدا خدايى هست؟ بگو اگر راست مى‏گوييد برهان خويش را بياوريد.“

بدء خلق به معناى ايجاد خلق است ابتداء و براى اولين بار، و اعاده خلق به معناى دوباره خلق كردن و برگرداندن آنان در قيامت است.

يكى از آن لطايفى كه آيه شريفه از حقايق قرآنى دارد، بر مى‏آيد كه بطور كلى بطلان و نيستى در عالم وجود راه ندارد، بلكه آنچه را كه خداى تعالى براى اولين بار هستى داده به زودى با اعاده به سوى او برمى‏گردد و اگر به چشم خود مى‏بينيم كه موجوداتى معدوم مى‏شوند ما آن را فقدان و نيستى بعد از هستى مى‏بينيم و گر نه در واقع چنين نيست بلكه براى ما فقدان است.

بعث عبارت است از: برگشتن خلق و رجوع آن- در حالى كه همان خلق اول است- به سوى پروردگارى كه مبدء آن است.

آيه 64 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 550

# سهولت ایجاد و اعاده خلقت براي خدا

* ” أَ وَ لَمْ يَرَوْا كيْف يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِك عَلى اللَّهِ يَسِيرٌ،
* آيا نمى‏بينند كه خدا خلقت خلايق را آغاز كرده و سپس آن را اعاده مى‏كند و اين براى خدا آسان است.“

خداي سبحان در اين آيه بر مساله معاد اقامه حجت نموده، و استبعاد مشركين را برطرف مى‏سازد. عمده در تكذيب رسل همين است كه كفار معاد را قبول ندارند، چه گذشتگان و چه آيندگان.

خداي تعالي مي فرمايد: آيا چگونگى ايجاد و اعاده موجودات را نمى‏دانند؟ يعنى بايد بدانند، كه كيفيت آن دو، مثل هم است، و آن عبارت است از پديد آوردن چيزى كه نبوده است.

جمله ” ان ذلك على الله يسير،“ اشاره به اعاده بعد از ايجاد است، و اين جمله مى‏خواهد استبعاد مشركين را برطرف سازد، و بفرمايد: وقتى اعاده عبارت است از ايجاد بعد از ايجاد، براى آن خدايى كه خود شما معتقديد كه عالم را ايجاد كرده، چرا ممكن نيست كه ايجاد بعد از ايجاد هم بكند، و حال آنكه در حقيقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه‏اى به خانه ديگر، و جاى دادن آنها در دار القرار.

آيه 19 سوره عنكبوت الميزان ج : 16 ص : 173

# وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است !

* ” وَ هُوَ الَّذِى يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الأَعْلى فى السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏،
* و او كسى است كه خلقت را آغاز كرد و اعاده‏اش مى‏كند، و اعاده برايش آسان‏تر است، و براى او در آسمانها و زمين از هر مَثل فرد اعلايش هست و او مقتدر حكيم است.“

جمله ” وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برايش آسانتر است،“ با جمله بعدى تعليل شده، و در آن فرموده كه چرا اعاده آسان‏تر است، و آن جمله:” ولله المثل الاعلى! “ است، كه در حقيقت حجتى است بر آسانتر بودن اعاده.

اعاده خدا آسان‏ترين اعاده، و انشايش آسان‏ترين انشاء، و هر كمال ديگرش كامل‏ترين كمال است.

آيه 27 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 260

# سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد

* ” مَّا خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلا كنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سمِيعُ بَصِيرٌ،
* خلق كردن شما، و از نو زنده كردنتان جز به مانند خلق كردن يك تن نيست، چون خدا شنوا و بينا است.“

اين جمله در مقام بيان امكان معاد است.

مشركين از اين جهت كه بسيارى مردگان و در هم و برهم شدن خاك آنها با خاك زمين را مى‏ديدند، و مى‏ديدند كه هيچ امتيازى بين خاك فلان شخص با خاك آن ديگرى نيست، لذا زنده شدن مردگان را بعيد مى‏شمردند.

به همين جهت خداى تعالى در اين آيه فرموده: خلقت و بعث همه شما عينا مانند بعث يك فرد است، همانطور كه بعث يك فرد براى ما ممكن است، بعث افراد در هم و برهم شده نيز مثل آن ممكن است چون هيچ چيزى خدا را از چيز ديگر باز نمى‏دارد، و بسيارى عدد او را به ستوه نمى‏آورد، و نسبت به قدرت او يكى با بسيار، مساوى است.

اگر در آيه مورد بحث با اينكه گفتگو از مساله بعث بود، خلقت را هم ضميمه فرمود، براى اين است كه در ضمن سخن بفهماند خلقت و بعث از نظر آسانى و دشوارى يكسانند، بلكه اصلا فعل خدا متصف به آسانى و دشوارى نمى‏شود.

آيه 28 سوره لقمان الميزان ج : 16 ص : 348

# بازگشت شبيه آغاز

* ” ... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ‏،
* فَرِيقاً هَدَى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيهِمُ الضلَلَةُ إِنَّهُمُ اتخَذُوا الشيَطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَ يحْسبُونَ أَنهُم مُّهْتَدُونَ‏،
* ... چنانكه شما را آغاز كرد بر مى‏گرديد،
* گروهى را هدايت كرد و گروهى گمراهى بر ايشان محقق شد، زيرا آنان شياطين را به جاى خدا سرپرست گرفتند و مى‏پندارند كه هدايت شده‏اند.“

بازگشت را شبيه به ابتداى خلقت نموده و فرموده: شما در قيامت مانند آن روزى كه خداى‏تان آفريد دو گروه خواهيد بود، نظير آيه:” ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم اول مرة،“ كه حشر انفرادى مردم را در قيامت به خلقت انفرادى آنان تشبيه مى‏كند .

مراد از بدء در اين آيه آغاز آفرينش نوع بشر است كه در اول داستان آدم گفته شده، و از آن جمله اين بود كه پس از اينكه ابليس را رجم نمود به وى فرمود:” اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منكم اجمعين،“ و در اين وعده‏اش بنى نوع بشر را به دو گروه تقسيم كرد: يكى آنان كه صراط مستقيم را دريافتند، و يكى آنان كه راه حق را گم كردند، اين يكى از خصوصيات ابتداى خلقت بشر بود كه در عودشان نيز اين خصوصيت هست.

آيه 29و30سوره اعراف الميزان ج : 8 ص : 92

# احياء استخوانهاي پوسيده !

* ” وَ ضرَب لَنَا مَثَلاً وَ نَسىَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْىِ الْعِظمَ وَ هِىَ رَمِيمٌ‏،
* قُلْ يحْيِيهَا الَّذِى أَنشأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكلّ‏ِ خَلْقٍ عَلِيمٌ‏،
* براى ما مثلى زده و خلقت نخستين خود را فراموش كرده مى‏گويد: چه كسى اين استخوانهاى پوسيده را در عين اينكه پوسيده است زنده مى‏كند؟
* بگو همان خدايى كه بار اول آن را بدون الگو ايجاد كرد دوباره زنده‏اش مى‏كند و او به همه مخلوقات دانا است.“

انسان براى ما مثلى زده و خلقت خود را فراموش كرده كه در بار اول از نطفه خلق شده، و اگر به ياد خلقت خود مى‏بود، هرگز آن مثل را نمى‏زد. خداى تعالى اين جواب را به رسول گرامى خود تلقين كرد، و آن اين است كه: ” قل يحييها الذى انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم.“

و آيه بعدی: ” الذى جعل لكم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون،“ در اين صدد است كه استبعاد از زنده كردن استخوان مرده را برطرف كند، استبعاد از اينكه چگونه ممكن است چيزى كه مرده است زنده شود با اينكه مرگ و زندگى متنافيند؟ جواب مى‏دهد: هيچ استبعادى در اين نيست، براى اينكه آب و آتش هم با هم متنافيند، مع ذلك خدا از درخت تر و سبز آتش براى شما قرار داده و شما همان آتش را شعله‏ور مى‏كنيد .

پس مرده را زنده كردن، عجيب‏تر از مشتعل كردن آتش از چوب تر نيست، با اينكه آب و آتش دو چيز متضادند .

آيه 78 و 79 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 166

# پاسخ قرآن به شبهات معاد

* ” وَ إِن تَعْجَب فَعَجَبٌ قَوْلهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَباً أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئك الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبهِمْ وَ أُولَئك الأَغْلَلُ فى أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَئك أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ‏،
* پس اگر شگفت آرى، شگفت از گفتار آنان است كه مى‏گويند: راستى وقتى خاك شديم از نو زنده مى‏شويم؟! آنها كسانى هستند كه به پروردگارشان كافر شده‏اند، آنان به گردنهايشان غلها دارند، آنان اهل جهنمند و در آن جاودانه‏اند.“

شبهه اي كه كفار درباره معاد راه انداخته بودند اين بود كه مي گفتند:

وقتي انسان كه هيكلى گوشتى به شكلى مخصوص و مركب از اعضاى خاص و مجهز به قوايى به قول ايشان مادى است تبديل به خاك گشته، و بطور كلى معدوم شده است، چگونه چيزى كه بكلى و از اصل نابود شده مشمول خلقت مى‏شود و دوباره بصورت مخلوقى جديد برمى‏گردد؟

اين شبهه ايشانست درباره معاد، كه خود جهات مختلفى دارد، و خداى سبحان در كلام خود از يك يك آن جهات و مناسب هر كدام جوابى داده كه ريشه شبهه را از بيخ و بن بركنده است:

1- يكى از آن جهات، اين استبعاد است كه خاك برگردد و انسانى تمام عيار شود، از اين شبهه جوابى داده شده كه مگر قبلا كه زنده بود از چه خلق شده بود؟ و مگر غير اين بود كه مواد زمينى بصورت منى و نطفه درآمده سپس علقه شده سپس مضغه گشته و سپس بصورت بدن انسانى تمام عيار درآمده است؟!

2- يكى ديگر از موارد استبعاد اين است كه بطور كلى چيزى كه معدوم شده دوباره موجود مى‏گردد، و از اين، جواب داده شده به اينكه: خلقت نخست چطور ممكن بود، اين نيز به همان نحو ممكن است.

3- جهت سوم اينكه انسان وقتى مرد، ذاتش معدوم مى‏شود، و ديگر ذاتى ندارد تا با خلقت جديد لباس وجود به تن كند، بله در ذهن اشخاص تصورى از او هست، و ليكن انسان خارجى نيست، پس چه چيز اعاده وجود مى‏يابد؟

خداى تعالى در كلام خود از اين نيز جواب داده و چنين فرموده كه: انسان، عبارت از بدن مركب از مشتى اعضاى مادى نيست تا با مرگ و بطلان تركيب و متلاشى شدنش بكلى معدوم شود، بلكه حقيقت او روحى است علوى - و يا اگر خواستى بگو حقيقت او نفس او است - كه به اين بدن مركب مادى تعلق يافته، و اين بدن را در اغراض و مقاصد خود بكار مى‏اندازد، و زنده ماندن بدن هم از روح است، بنا بر اين هر چند بدن ما به مرور زمان و گذشت عمر از بين مى‏رود و متلاشى مى‏شود، اما روح، كه شخصيت آدمى با آن است باقى است. پس مرگ معنايش نابود شدن انسان نيست، بلكه حقيقت مرگ اين است كه خداوند روح را از بدن بگيرد، و علاقه او را از آن قطع كند، آنگاه مبعوثش نمايد، و بعث و معاد هم معنايش اين است كه خداوند بدن را از نو خلق كند و دوباره روح را به آن بدمد، تا در برابر پروردگارش براى فصل قضاء بايستد .

پس براى آدميان حياتى است باقى كه محدود به عمر فانى دنيا نيست، و عيشى است دائمى در عالم ديگرى كه با بقاى خداوندى باقى است، و انسان در زندگى دومش بهره‏اى ندارد مگر آنچه كه در زندگى اولش از ايمان به خدا و عمل صالح كسب كرده، و از مواد سعادتى كه امروز براى فردايش پس‏انداز نموده است .

آيه 5 سوره رعد الميزان ج : 11 ص : 406

# قيامت آمدني است!

* ” وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَأْتِينَا الساعَةُ قُلْ بَلى وَ رَبى لَتَأْتِيَنَّكمْ عَلِمِ الْغَيْبِ لا يَعْزُب عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فى السمَوَتِ وَ لا فى الأَرْضِ وَ لا أَصغَرُ مِن ذَلِك وَ لا أَكبرُ إِلا فى كتَبٍ مُّبِينٍ‏،
* كسانى كه كفر ورزيدند گفتند: قيامتى به سر وقت ما نمى‏آيد، بگو: چرا مى‏آيد، و به پروردگار سوگند كه به طور قطع به سراغتان خواهد آمد، و او عالم غيب است، كه حتى به سنگينى ذره‏اى در همه آسمانها و زمين از او پوشيده نيست، و نه كوچكتر از آن ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر آنكه در كتاب مبين ثبت است.“

در اين آيه انكار منكرين معاد را به رخ ايشان مى‏كشد، چون با عموميت ملك خدا و علمش به همه موجودات جايى براى شك و ترديد در آمدن آن نيست، تا چه رسد به اينكه به ضرس قاطع آن را انكار كنند، و به همين جهت به رسول گرامى خود دستور داده كه به سخن ايشان جواب گويد كه:” بلى و ربى لتاتينكم - **آرى به پروردگارم سوگند، قيامت شما به طور قطع و مسلم خواهد آمد! “**

و چون علت عمده انكار ايشان اين بوده كه فكر كرده‏اند بدنهاى مردگان همه با هم مخلوط گشته، و صورتها تغيير و تبدل يافته، خاكى كه ديروز يك انسان بود، امروز خاك و فردا خشت، و چند صباح ديگر چيز ديگر مى‏شود، با اين حال چگونه ممكن است بار ديگر همان انسان به همان خصوصيات موجود شود؟ لذا براى دفع اين توهم، در جمله ”‌ عالم الغيب لا يعزب عن علمه مثقال ذرة فى السموات و لا فى الأرض،“ فرموده كه: هيچ محلى براى استبعاد نيست، براى اينكه خداى تعالى عالم به غيب است، و كوچكترين موجود از علم او دور نيست، حتى چيزى به سنگينى يك ذره معلق در فضا در همه آسمانها و زمين از علم او پنهان نيست، و با اين حال براى او چه اشكالى دارد كه ذرات وجودى زيد را با ذرات وجودى عمرو اشتباه نكند؟

” و لا اصغر من ذلك و لا اكبر الا فى كتاب مبين،“ اين جمله علم خدا را به تمامى موجودات تعميم مى‏دهد تا كسى نپندارد تنها موجودات نظير ذره را مى‏داند، بلکه كوچكتر از آن و بزرگتر را هم مى‏داند .

نكته‏اى كه در اين آيه بدان اشاره كرده، اين است كه اشياء هر چه باشند در كتاب مبين خدا ثبوتى دارند، كه دستخوش تغيير و تبديل نمى‏شوند و انسان و هر موجود ديگر هر چند اجزاى دنيوى‏اش از هم متلاشى گردد، و به كلى آثارش از صفحه روزگار محو و نابود شود، باز هم اعاده‏اش براى خدا كارى ندارد، چون همين نابودى در كتاب مبين بودى و ثبوتى دارد.

آيه 3 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 538

**قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز**

# إِنَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود

* ” إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقاًّ،

إِنَّهُ يَبْدَؤُا الخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ،

لِيَجْزِى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ بِالْقِسطِ،

وَ الَّذِينَ كفَرُوا لَهُمْ شرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمُ بِمَا كانُوا يَكْفُرُونَ‏،

* بازگشت همه شما به سوى او است، اين وعده خدا حق است،

كه همو خلقت را آغاز كرد و همو خلق را به سوى خود برمى‏گرداند،

تا كسانى را كه ايمان آورده اعمال صالح كردند به عدالت پاداش دهد،

و كسانى كه كفر ورزيدند براى آنان شرابى از آب جوشان جهنم است،

و به خاطر كفرشان عذابى دردناك دارند!“

وعده‏اى كه خداى تعالى مى‏دهد به اينكه معادى در پيش است حق بودنش به اين معنا است كه خلقت الهى به نحوى صورت گرفته كه جز با برگشتن موجودات به سوى او تام و كامل نمى‏شود، و از جمله موجودات يكى هم نوع بشر است كه بايد به سوى خداى تعالى برگردد .

” انه يبدؤا الخلق ثم يعيده ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ...،“ اين آيه به دو برهانى كه قرآن همواره به آن دو بر اثبات معاد استدلال مى‏كند اشاره مي نمايد:

برهان اول را جمله:” انه يبدؤا الخلق ثم يعيده،“ متضمن است، به اين بيان كه يكى از سنت‏هاى جارى خداى سبحان اين است كه هستى را به هر چيزى كه مى‏آفريند افاضه مى‏كند، و اين افاضه خود را به رحمتش آنقدر ادامه مى‏دهد تا آن موجود خلقتش به حد كمال و تماميت برسد. بعد از آنكه آن مدت بسر آمد و موجود نامبرده به نقطه انتهاى اجل معين خود رسيد، اين رسيدن به نقطه نهائى فناء و هيچ شدن آن موجود نيست، زيرا معناى فانى شدنش باطل شدن رحمت الهى‏ايست كه باعث وجود و بقاء و آثار وجود يعنى حيات، قدرت، علم و ساير آثار وجودى او بود، و معلوم است كه رحمت الهى بطلان نمى‏پذيرد، پس، رسيدن به نقطه نهائى اجل به معناى گرفتن و قبض كردن رحمتى است كه بسط كرده بود. آرى، آنچه خداى تعالى افاضه مى‏كند **وجه خدا و جلوه او است، و وجه خدا فنا پذير نيست!**

اينكه مى‏بينيم فلان موجود اجلش بسر مى‏آيد، اين سرآمدن اجل برگشتن آن به سوى خداى تعالى است، به همان جائى كه از آنجا نازل شده بود، و چون آنچه نزد خدا است باقى است، پس اين موجود نيز باقى است، و آنچه كه به نظر ما، **هست و نيست شدن مى‏باشد، در واقع بسط رحمت خداى تعالى و قبض آن است، و اين همان معاد موعود است!**

برهان دوم را جمله:” ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ...،“ متضمن است، به اين بيان كه عدل و قسط الهى- كه يكى از صفات فعل او است - اجازه نمى‏دهد كه در درگاه او دوغ و دوشاب يكسان باشد، با آن كسى كه با ايمان آوردن در برابرش خضوع نموده، و اعمال صالح كرده و با آن كسى كه بر حضرتش استكبار و به خود و به آياتش كفر ورزيده يك جور معامله كند.

آيه 4 سوره يونس الميزان ج : 10 ص : 11

# پايان نظام هستي انسان با موت و حشر

* ” وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْىِ وَ نُمِيت وَ نحْنُ الْوَرِثُون،
* وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُستَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا المُستَئْخِرِين،
* وَ إِنَّ رَبَّك هُوَ يحْشرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ‏،
* و بدرستى كه ماييم كه زنده مى‏كنيم و مى‏ميرانيم، و ما وارث و باز مانده‏ايم،
* و بتحقيق مى‏دانيم كدامتان زودتر به وجود مى‏آييد و كدام ديرتر،
* و به درستى پروردگار تو آنان را محشور مى‏كند چه او حكيم و دانا است.“

نعمتهايى مانند آسمان و برجهايش، زمين و كوههايش، گياهان و موزون بودن آن و معايش بودنش، بادها و تلقيحش، و ابرها و بارانش، همة اين نعمتها وقتى به صورت يك نظام تام و حكيمانه‏اى در مى‏آيند كه منضم به حيات و موت و حشر گردند.

جمله با حصري كه دارد تمامى حيات و موت‏ها را هر چه باشد به او مستند نموده و اختصاص مى‏دهد، و دنبالش مى‏فرمايد:” و نحن الوارثون،“ يعنى بعد از ميراندن شما كه عمرى از متاعهاى زندگى كه در اختيارتان گذاشتيم بهره‏مند شديد تنها خودمان باقى مى‏مانيم.

گويا فرموده: تدبير امر شما در دست ما است و ما بر شما احاطه داريم، ما شما را زنده مى‏كنيم پس ما قبل از شماييم، و نيز شما را مى‏ميرانيم وارث بر شما هستيم پس ما بعد از شما وجود داريم.

* ” و لقد علمنا المستقدمين منكم و لقد علمنا المستاخرين.“

خلقت و نظام آن تمام نمى‏شد مگر به انضمام حيات و موت. خداى تعالى محيط به مرگ و حيات انسانهاست لذا به دنبال مساله مرگ و زندگى مى‏فرمايد: ما مى‏دانيم كه كداميك از شما زودتر به وجود مى‏آيد و كدام ديرتر، و خلاصه مقدم و مؤخر شما را مى‏شناسيم.

* ” و ان ربك هو يحشرهم انه حكيم عليم!‌“

اين جمله نيز در سياق حصر است و مى‏فهماند كه جز پروردگار كسى مردم را محشور نمى‏كند، پس تنها او رب اين عالم است.

آيه مورد بحث با جمله:” انه حكيم عليم“ ختم شد، چون حكمت اقتضاى حشر، و حشر هم اقتضاى حساب اعمال و مجازات بدكاران و پاداش نيكو كاران را دارد، پس خدا حكيم است و نظام عالم را بدون حشر ناتمام نمى‏گذارد، و عليم است كه حتى احدى از قلمش نمى‏افتد .

آيه 23تا25 سوره حجر الميزان ج : 12 ص : 214

### براهين مهم معاد

# برهان اول :

* ” قُل لِّمَن مَّا فى السمَوَتِ وَ الأَرْض، قُل لِّلَّهِ !
* كَتَب عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ،
* لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لا رَيْب فِيه،
* الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ‏،
* بگو آنچه كه در زمين و آسمانها است از كيست؟ بگو از آن خدا است،
* خداوند، رحمت بر بندگان را بر خود واجب شمرده،
* و بدون شك همه شما را در روز قيامت يعنى روزى كه در قيام آن شكى نيست جمع‏آورى خواهد كرد،
* ولى كسانى كه خود را به فريب دنيا در زيان افكندند ايمان به آن روز نمى‏آورند.“

با اين سؤال و جواب **برهان اول بر معاد** شروع مى‏شود:

1. **خداى تعالى مالك است همه آنچه را كه در آسمانها و زمين است.**
2. **خداى سبحان متصف است به صفت رحمت، كه عبارتست از رفع حوائج محتاجان و رساندن هر چيزى به مستحق آن.**
3. **عده‏اى از بندگانش ( از آن جمله انسان ) صلاحيت زندگى جاودانه و استعداد سعادت در آن زندگى را دارند.**

اين سؤال و جواب برهانى است كه اثبات مى‏كند مالك على الاطلاق عالم خداى سبحان است، بنا بر اين مى‏تواند در ملك خود به دلخواه خود تصرف نمايد، زنده كند، بميراند، و بعد از مرگ مبعوث كند.

و چون با اثبات اين معنا يكى از مقدمات برهان ثابت شد، از اين رو مقدمه ديگر آنرا ملحق نموده، مى‏فرمايد:” كتب على نفسه الرحمة.“

چون رحمت، كه عبارت است از افاضه نعمت بر مستحق و ايصال هر چيزى به سعادتى كه لياقت و استعداد رسيدن به آن را دارد از صفات فعليه خداى تعالى است، از اين جهت صحيح است اين صفت را به كتابت ( قضاء حتمى) خود نسبت دهد و بفرمايد: خداوند رحمت و افاضه نعمت و عطاء خير بر مستحقين را بر خود واجب كرده است .

خداوند نعمت را بر بندگان تمام نموده و آنان را در روز قيامت جمع كرده، پاداش اقوال و اعمالشان را مى‏دهد. چون رحمت اقتضاى چنين تفضلى را دارد از اين جهت بعد از جمله:” كتب على نفسه الرحمة،“ چنين نتيجه گرفت:” ليجمعنكم الى يوم القيمة لا ريب فيه.“

ترتب اين نتيجه بر آن مقدمات را با رساترين وجه تاكيد فرمود، يعنى هم لام قسم بكار برد، و هم نون تاكيد، و هم در آخر صراحتا فرمود: ” لا ريب فيه.“

سپس اشاره كرد به اينكه در چنين روزى سود و ربح تنها براى مؤمنين است، و غير مؤمنين را جز خسران عايد نمى‏شود:” الذين خسروا انفسهم فهم لا يؤمنون.“

# مقدمه ديگر بر برهان اول:

* ” وَ لَهُ مَا سكَنَ فى الَّيْلِ وَ النهَارِ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ،
* جميع موجوداتى كه در ظرف زمان جاى دارند همه ملك خدايند، و او شنوا و دانا است.“

حجت بر معاد گر چه با جملات: ” قل لمن ما فى السموات و الارض قل لله كتب على نفسه الرحمة،“ تمام بود، و ليكن از آنجائى كه شنونده با نظر بدوى و ساده به اين معنا منتقل نمى‏شود كه ملك خداى تعالى نسبت به موجودات مستلزم علم نسبت به آنها است و ملكش نسبت به مسموعات ( اصوات و اقوال ) مستلزم شنوايى او نسبت به آنها است، از اين رو مجددا مالكيتش را نسبت به آسمانها و زمين تكرار نمود و خاطر نشان ساخت كه اين مالكيت مستلزم شنوائى و دانائى است. **( اين آيه شريفه - صرف نظر از اينكه ما نتوانستيم حق آنرا ادا كنيم و ادا كردنى هم نيست - از جهت معنا يكى از لطيف‏ترين آيات قرآنى و از جهت اشاره و حجت دقيق‏ترين و از جهت منطق رساترين آنها مى‏باشد.)**

# برهان دوم:

* ” و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا، ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار،
* ام نجعل الذين آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين فى الارض، ام نجعل المتقين كالفجار،“

1. در آيه اول از اين راه اقامه حجت شده است كه فعل خداى متعال باطل نيست، و در آن غايت و حكمتى هست،
2. در آيه دوم از اين راه اقامه شده كه همسان داشتن كافر و مؤمن و فاجر و ظالم و پرهيزكار و گنهكار لايق ساحت قدس خدا نيست. چون اين دو طبقه در دنيا امتيازى نداشتند، خداوند نشات ديگرى بر پا مى‏كند تا اين دو دسته در آن نشات از هم متمايز شوند كه بر يكى سعادت و بر ديگرى شقاوت نصيب شود.

# برهان سوم:

* ” قُلْ إِنى أَخَاف إِنْ عَصيْت رَبى عَذَاب يَوْمٍ عَظِيمٍ،
* بگو من از اين مى‏ترسم كه اگر در اين ماموريت عصيان بورزم به عذاب روزى بزرگ مبتلا شوم! “

يكي از براهين مشركين در اتخاذ معبود اين بود كه: پرستش خدايان آنان را از شمول سخط و نزول عذابى كه مترتب بر آنست ايمن مى‏سازد .

در اين آيه خداى تعالى همين برهان را براى اثبات توحيد اقامه نموده، با اين تفاوت كه مخوف‏ترين و تلخ‏ترين انواع عذاب را كه بايد بيش از هر عذابى از آن ترسيد در برهان خود اخذ كرده است و **آن عذاب قيامت است** كه آسمانها و زمين هم از تحملش عاجزند.

* ” مَّن يُصرَف عَنْهُ يَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِك الْفَوْزُ الْمُبِينُ‏.
* كسى كه عذاب در آنروز از او گردانده شود خداوند به او رحمت آورده است و اين خود رستگارى آشكارى است! “

آيه 12تا18 سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 36

# نمونه اي از مرگ موقت، و احياي مجدد

* ” أَ لَمْ تَرَ إِلى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضلٍ عَلى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَشكرُونَ،
* مگر داستان آنان كه هزاران نفر بودند و از بيم مرگ، از ديار خويش بيرون شدند نشنيدى كه خدا به ايشان گفت بميريد آنگاه زنده‏شان كرد كه خدا بر مردم كريم است ولى بيشتر مردم سپاسگزارى نمى‏كنند ! “

امر در اين آيه شريفه، امر تكوينى است و منافاتى ندارد كه مرگ اين گروه از مجراى طبيعى واقع شده باشد، همچنانكه در روايات هم آمده است كه به مرض طاعون مرده‏اند.

و جمله : ” ثم احياهم “ تا حدى دلالت دارد بر اينكه خداى تعالى زنده‏شان كرده تا زندگى كنند، و بعد از زنده شدن مدتى زندگى كرده‏اند. تمامى آياتى كه دلالت بر احياى مردگان دارد، مانند آيات مربوط به داستانهاى ابراهيم و موسى و عيسى و عزير، دلالتش به نحوى است كه قابل انكار نيست.

حيات دنيا اگر در وسطش مرگى اتفاق بيفتد دو حيات نمى‏شود، همچنانكه اين معنا با كمال خوبى از داستان عزير كه پس از زنده شدن مدتها از مرگ خود بى‏خبر بود استفاده مى‏شود، چون خود عزير و امثال او معتقد بودند يك بار به دنيا آمدند و يكبار هم مى‏روند.

در روايات اسلامي، در احتجاج از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده كه در ضمن حديثى فرمود: خداى تعالى قومى را كه از ترس طاعون از خانه‏هاى خود و از وطن مانوس خود بيرون شدند، و فرار كردند همه آنها را كه عددى بى شمار داشتند بميراند، مدتى طولانى از اين ماجرا گذشت، حتى استخوانشان پوسيد، و بند بند استخوانها از هم جدا شد، و خاك شدند، آنگاه خداى تعالى پيامبرى را به نام حزقيل مبعوث كرد و آن جناب در وقتى كه خدا هم مى‏خواست خلق خويش را زنده ببيند دعا كرد، و بدنهاى متلاشى شده آنان جمع شده جانها به بدنها برگشت، و برخاستند به همان هيئتى كه مرده بودند، يعنى حتى يك نفر از ايشان كم نشده بود، پس از آن مدتى طولانى زندگى كردند.

آيه 243 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 421

# نمونه زنده كردن مرده ها به وسيله مسيح(ع)

* ” وَ رَسولاً إِلى بَنى إِسرءِيلَ أَنى قَدْ جِئْتُكُم بِئَايَةٍ مِّن رَّبِّكمْ أَنى أَخْلُقُ لَكم مِّنَ الطينِ كَهَيْئَةِ الطيرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طيرَا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبْرَص وَ أُحْىِ الْمَوْتى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فى بُيُوتِكمْ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ‏،
* در حالى كه فرستاده‏اى است به سوى بنى اسرائيل، و به اين پيام كه من به سوى شما آمدم با معجزه‏اى از ناحيه پروردگارتان، و آن اين است كه از گِل برايتان چيزى به شكل مرغ مى‏سازم، سپس در آن مى‏دمم بلادرنگ به اذن خدا مرغى مى‏شود، و نيز كور مادر زاد و برص را شفا مى‏دهم، و مرده را به اذن خدا زنده مى‏كنم، و بدانچه در خانه‏هايتان ذخيره كرده‏ايد خبر مى‏دهم، و در اين معجزات آيت و نشانه‏اى است براى شما، اگر مؤمن باشيد.“

از اينكه فرمود:”و احيى الموتى،“ بطور صريح يا بطور اشاره فهميده مى‏شود كه عيسى عليه‏السلام يك بار و دو بار مرده زنده نكرده، بلكه متعدد اين كار را كرده است.

سياق جمله**:” باذن الله،“** مى‏فهماند كه صدور اين آيات معجزه‏آسا از عيسى عليه‏السلام‏ مستند به خداى تعالى و اذن او است، و خود آن جناب مستقل در آن و در مقدمات آن نبوده است.

آيه 49 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 313

# سرگذشت عيسي«ع» وسيله علم به قيامت

* ” وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلساعَةِ فَلا تَمْترُنَّ بهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِيم،
* و به درستى كه سرگذشت عيسى نسبت به قيامت علم آور است، پس زنهار كه در امر قيامت شك نكنى، و مرا پيروى كن كه اين است صراط مستقيم.“

عيسى وسيله‏اى است كه با آن مى‏توان به قيامت علم يافت، براى اينكه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اينكه مرده را زنده مى‏كند، پس براى خدا مشكلي نيست كه قيامت را بپا كند و موجودات مرده را زنده كند، پس ديگر در مساله معاد شك نكنيد، و به هيچ وجه ترديد نداشته باشيد.

آيه 61 سوره زخرف الميزان ج : 18 ص : 177

# زنده شدن اصحاب كهف و زنده شدن در قيامت

* ” ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِنَعْلَمَ أَى الحِزْبَينِ أَحْصى لِمَا لَبِثُوا أَمَداً،
* آنگاه بيدارشان كرديم تا بدانيم كداميك از دو دسته مدتى را كه درنگ كرده‏اند بهتر مى‏شمارند،
* وَ كذَلِك بَعَثْنَهُمْ لِيَتَساءَلُوا بَيْنهُمْ قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ كمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْض يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ...،
* چنين بود كه بيدارشان كرديم تا از همديگر پرسش كنند، يكى از آنها گفت: چقدر خوابيديد؟ گفتند روزى يا قسمتى از روز خوابيده‏ايم. گفتند پروردگارتان بهتر داند كه چه مدت خواب بوده‏ايد....“

مراد از دو حزب دو طائفه از اصحاب كهف است كه با هم اختلاف كردند يكى پرسيد:” كم لبثتم،“ ديگرى پاسخ داد:” لبثنا يوما او بعض يوم،“ گفتند پروردگارتان بهتر مى‏داند كه چقدر خوابيديد .

جمله:” و كذلك بعثناهم ليتسائلوا بينهم،“ كه در آيات بعدى است همين معنا را تاييد مى‏كند كه غرض از به خواب كردن اصحاب كهف همين بوده كه وقتى بيدار مى‏شوند اختلاف كنند و معلوم شود آيا به ذهن فردى از آنان مى‏رسد كه چقدر خوابيده‏اند، يا نه ؟

” سالهاى معدودى ايشان را در غار بخوابانديم و آنگاه بيدارشان كرديم تا معلوم شود كداميك از دو طائفه مدت خواب خود را مى‏داند، و آن را شمرده است.“

همانطور كه نام بردگان را روزگارى طولانى به آن صورت عجيب و مدهش كه خود يكى از آيات ما به شمار مى‏رود خوابانديم همانطور ايشان را مبعوث مى‏كنيم، و بيدار مى‏سازيم تا از يكديگر پرسش كنند.

اين تشبيه و همچنين اينكه پرسش از يكديگر را هدف بيدار كردن قرار داده با در نظر گرفتن دعائى كه در هنگام ورودشان به غار كردند، و بلافاصله به خواب رفتند، خود دليل بر اين است كه اصحاب كهف براى اين از خواب بيدار شدند، تا پس از پرسش از يكديگر حقيقت امر بر ايشان مكشوف گردد، و اصلا به خواب رفتنشان در اين مدت طولانى براى همين بوده .

آرى، اصحاب كهف مردمى بودند كه كفر بر جامعه‏شان استيلاء يافته بود، و باطل در ميان آنان غلبه كرده بود، و زورگوئى اقوياء از هر سو مردم را احاطه كرده، سپاه ياس و نوميدى از ظهور كلمه حق و آزاد شدن اهل دين بر دلهاى آنان يورش برده بود و حوصله‏ها از طول كشيدن عمر باطل و نيامدن دوران ظهور حق سر آمده بود، و مى‏خواستند دچار شك و ترديد شوند كه خدا نجاتشان داد.

همچنانكه آن شخصى را كه از خرابه دهى مى‏گذشت و ناگهان اين سؤال به نظرش رسيد كه آيا خدا بار ديگر اينان را زنده مى‏كند و آيا چنين چيزى ممكن است؟ خداى تعالى براى اينكه از آن سرگردانى نجاتش دهد او را براى صد سال ميراند، و مجددا زنده‏اش كرد.

سخن كوتاه اينكه، از آنجائى كه اين پندار ( كه ديگر حق ظاهر شدنى نيست،) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مايوس شدند**، خداوند سالهاى متمادى به خوابشان برده آنگاه بيدارشان كرد تا از يكديگر** **بپرسند چقدر خوابيده‏ايم**، يكى بگويد يك روز، ديگرى بگويد پاره‏اى از يك روز، آنگاه پيرامون خود نگريسته ببينند اوضاع و احوال دنيا طور ديگرى شده و كم كم بفهمند كه صدها سال است كه به خواب رفته‏اند و اين چند صد سال كه به نظر ديگران چند صد سال بوده به نظر ايشان يك روز و يا بعضى از يك روز مى‏آيد .

**از همين جا كه طول عمر دنيا و با كمى آن چنان نيست كه بتواند حقى را بميراند يا باطلى را زنده كند و اين خداى سبحان است كه زمينى‏ها را زينت زمين كرده، و دلهاى آدميان را مجذوب آنها ساخته قرنها و روزگارها جريان داده تا آنان را بيازمايد كه كدام نيكوكارترند، و دنيا جز اين نقشي ندارد كه طالبان خود را با زر و زيور خود بفريبد، و آنهايى را كه پيرو هوى و هوس‏اند و دل به زندگى زمينى داده‏اند گول بزند.**

و اين خود حقيقتى است كه همواره براى انسانها هر وقت كه به عمر رفته خود نظر بيفكنند روشن و مبرهن مى‏شود و مى‏فهمند آن هفتاد سالى كه پشت سر گذاشته و آن حوادث شيرين و تلخى كه ديده‏اند تو گوئى يك رؤيا بوده كه در خواب و چرت خود ديده و مى‏بينند .

چيزى كه هست مستى هوى و هوس و گرمى و بازى با امور مادى دنيوى نمى‏گذارد آنان متوجه حق بگردند، و پس از تشخيص حق آن را پيروى كنند.

ليكن براى خدا روزى است كه در آن روز اين شواغل، ديگر آدمى را به خود سرگرم نمى‏كند و اين دنيا و زرق و برقش آدمى را از ديدن حق بازنمى‏دارد، و آن روز مرگ است.

همچنانكه از على عليه‏السلام‏ نقل شده كه فرمود مردم در خوابند تا بميرند، وقتى مردند بيدار مى‏شوند. روز ديگرى نيز هست كه خداوند در آن روز بساط دنيا و زندگى‏هايش را بر مى‏چيند، و با فرمان قضايش بشر را به سوى انقراض سوق مى‏دهد .

* ” و كذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم....“

بعد از آنكه دلالت الهيه و حجت او به دست آمد خداوند همه‏شان را قبض روح كرد، پس بعد از بيدار شدن بيش از چند ساعت زنده نماندند، فقط به قدرى زنده بودند تا شبهه‏هاى مردم در امر قيامت برطرف گردد.

خواهى پرسيد كه از خواب بيدار شدن اصحاب كهف چه دلالتى دارد بر اينكه قيامت حق است؟ در جواب مى‏گوئيم: از اين جهت كه اصحاب كهف در عالم خواب جانشان از بدنهايشان كنده شد، و در اين مدت طولانى مشاعرشان به كلى تعطيل گشته بود و حواس از كار باز ايستاده و آثار زندگى و قواى بدنى همه از كار افتاد، يعنى بدنها ديگر نشو و نما نكرد، موي سر و رويشان و ناخن‏هايشان ديگر بلند نشد و شكل و قيافه‏شان عوض نگرديد. اگر جوان بودند پير نشدند و اگر سالم بودند مريض نگشتند، ظاهر بدنها و لباسهايشان پوسيده نشد، آن وقت پس از روزگارى بس طولانى يك بار ديگر كه داخل غار شده بودند برگشتند، و اين خود بعينه نظير قيامت است، و نظير مردن و دوباره زنده شدن است.

آيه 12 و 19 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 346

# محشر حاجيان، نمونه ای از محشر قيامت

* ” و اتقوا الله و اعلموا انكم اليه تحشرون!‌“

در اين آيه از ميان همه اسماء قيامت كلمه ”حشر“ را انتخاب نموده و فرمود: ”انكم اليه تحشرون،‌“ اشاره لطيفى است به حشرى كه حاجيان دارند، و همه در منا و عرفات يكجا جمع مى‏شوند و نيز اشعار دارد به اينكه حاجى بايد از اين حشر و از اين افاضه و كوچ كردن به ياد روزى افتد كه همه مردم به سوى خدا محشور مى‏شوند - و لا يغادر منهم احدا - و خداوند احدى را از قلم نمى‏اندازد!

در اين جمله امر به تقوا مى‏كند، و مساله حشر و مبعوث شدن درقيامت را تذكر مى‏دهد، چون تقوا هرگز دست نمى‏دهد، و معصيت هرگز اجتناب نمى‏شود، مگر با يادآورى روز جزا، همچنانكه خود خداى تعالى فرمود:

” ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب . “

آيه 203 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 122

# دانشمندان و متفكران، و اعتقادشان به حشر

* ” إِنَّ فى خَلْقِ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلَفِ الَّيْلِ وَ النهَارِ لاَيَتٍ لأُولى الأَلْبَبِ‏. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكرُونَ فى خَلْقِ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْت هَذَا بَطِلاً سبْحَنَك فَقِنَا عَذَاب النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّك مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظلِمِينَ مِنْ أَنصارٍ. رَّبَّنَا إِنَّنَا سمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِى لِلايمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَئَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كفِّرْ عَنَّا سيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلى رُسلِك وَ لا تخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّك لا تخْلِف الميعَادَ. فَاستَجَاب لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنى لا أُضِيعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثى بَعْضكُم مِّن بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَ أُوذُوا فى سبِيلى وَ قَتَلُوا وَ قُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ لأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الأَنْهَرُ ثَوَاباً مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوَابِ‏،
* همانا در خلقت آسمان و زمين و رفت و آمد شب و روز روشن، دلايلى است براى خردمندان. آنهائى كه در هر حالت ايستاده و نشسته و درازكشيده، خدا را ياد كنند، و دائم در خلقت آسمان و زمين تفكر كرده و گويند پروردگارا اين دستگاه با عظمت را بيهوده نيافريده‏اى، پاك و منزهى، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار !
* اى پروردگار ما ! هر كه را تو در آتش افكنى او را سخت خوار كرده‏اى و او ستمكار بوده و ستمگران را هيچ كس يارى نخواهد كرد!
* پروردگارا ! ما چون صداى مناديى را كه خلق را به ايمان مى‏خواند شنيديم اجابت كرديم و ايمان آورديم، پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتى كردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن، ما را با نيكان محشور گردان !
* پروردگارا ! ما را از آنچه به رسولان خود وعده دادى نصيب فرما و از آن محروم مگردان كه وعده تو هرگز تخلف نخواهد كرد!
* پس خدا دعاهاى ايشان را اجابت كرد كه البته من كه پروردگارم عمل هيچ كس از مرد و زن را بى مزد نگذارم، چه آنكه همه در نظر خدا يكسانند بعضى مردم بر بعض ديگر برترى ندارند، مگر به طاعت و معرفت. پس آنانكه از وطن خود هجرت نمودند و از ديار خويش بيرون شده و در راه خدا رنج كشيدند و جهاد كرده و كشته شدند ، همانا بديهاى آنان را در پرده لطف خود بپوشانيم و آنها را به بهشتهائى در آوريم كه زير درختانش نهرها جارى است، اين پاداشى است از جانب خدا، و نزد خدا است پاداش نيكو، يعنى بهشت و ملاقات خدا .“

نظر كردن و انديشيدن در آيات آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز در نظر كننده و انديشنده ذكر دائمى از خدا را پديد مي آورد و در نتيجه صاحبان اين نظر و انديشه ديگر در هيچ حالى خدا را فراموش نمى‏كنند، و نيز باعث مى‏شود كه در خلقت آسمانها و زمين تفكر كنند، و به اين وسيله متوجه شوند كه خداى تعالى بزودى آنان را مبعوث خواهد كرد، و به همين جهت از خداى تعالى درخواست رحمتش را نموده و از او مى‏خواهند وعده‏اى را كه داده، در حق آنان تحقق بخشد .

انديشمندان بعد از آنكه باطل را از عالم خلقت نفى مى‏كنند، اين معنا برايشان كشف مى‏شود كه پس بطور مسلم مردم براى جزا دوباره محشور خواهند شد، و در آن عالم ستمگران كيفر خواهند ديد، آن هم كيفرى خوار كننده، كه همان آتش باشد، و ممكن نيست كسى يا عاملى اين كيفر را و مصلحت آن را باطل و يا رد كند، چون بدون حشر مساله خلقت، باطل خواهد شد، پس اين است معناى اينكه مى‏گويند:” فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته و ما للظالمين من انصار!‌“

- ” ربنا اننا سمعنا مناديا ... “

در باطن اين كلمه همه معارف الهى نهفته است، چون رسولى كه به وى ايمان آوردند از ناحيه خدا به ايشان خبرهائى داده و از پاره‏اى امور از قبيل گناهان و بديها و مردن در حال كفر و گناه ترسانيده بود و به پاره‏اى امور از قبيل مغفرت و رحمت خدا و جزئيات زندگى آن بهشتى كه وعده‏اش را به بندگان مؤمن خود داده تشويق كرده بود، به همين جهت بعد از آنكه گفتند:” فامنا “ دنبالش درخواست كردند كه - خدايا ما را بيامرز، و گناهان ما را از ما بريز، و بديهاي ما را بپوشان و ما را با ابرار و نيكان كه وعده چنان بهشتى به ايشان داده‏اى بميران- و نيز درخواست كردند كه خدايا آن وعده بهشت و رحمتى كه داده‏اى و رسولانت به اذن خودت ضمانتش را كردند در حق ما منجز بفرما !

خدايا وعده‏ات را خلف مكن، كه اگر چنين كنى، بيچاره مى‏شويم، و لذا دنبالش فرمود:” انك لا تخلف الميعاد!‌“

از آيات مورد بحث اين معنا روشن گرديد كه صاحبان اين مناجات اعتقاد به خدا و روز جزا و مساله نبوت انبيا را به طور اجمال از راه نظر كردن به آيات آسمانى و زمينى به دست آوردند، و اما ايمان به جزئيات احكامى كه پيامبر خدا آورده از راه ايمان به رسالت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ به دست آوردند، پس صاحبان اين مناجات بر طريق فطرتند، و هر حكمى را كه فطرت كند به سمع و طاعت پذيرفتند .

* ” فاستجاب لهم ربهم ...“

تعبير به كلمه رب و اضافه كردن آن بر ضمير صاحبان مناجات، دلالت بر فوران رحمت الهى دارد، و نيز دلالت دارد بر اينكه خداى سبحان در اثر فوران رحمتش رحمت خود را عموميت داده و مى‏فرمايد: بطور كلى عمل هيچ عاملى از شما را ضايع نمى‏گرداند، پس در درگاه خدا فرقى نيست بين عملى و عمل ديگر، و عاملى و عامل ديگر .

آيه 190 تا194 سوره آل عمران الميزان ج : 4 ص : 136

# مقدمه ای بر روز جمع شدن خلايق

* ” رَبَّنَا إِنَّك جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْب فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِف الْمِيعَادَ!
* پروردگارا، تو در روزى كه شكى در آمدنش نيست مردم را يكجا جمع خواهى كرد، آرى خدا خلف وعده نمى‏كند “

اقامه نظام خلقت و دعوتهاى دينى و تلاش انسان در مسير وجودش همه مقدمه است براى جمع شدن در روز قيامت، روزى كه هيچ چيزى به جز رحمت خدا به درد نمى‏خورد، و جز رحمت او ياورى نيست.چنانكه خداى سبحان فرموده: ” ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا و لا هم ينصرون الا من رحم الله . “

راسخين در علم رحمت پروردگار خود را درخواست نموده، تعيين و تشخيص نوع آن را به خود خدا واگذار كردند، تا رحمتى را شامل حال آنان كند كه برايشان سودمند باشد. و در كلام خود روز قيامت را به اين صفت توصيف كردند كه روزى است كه در وقوع آن شكى نيست، تا به اين وسيله، كمال اهتمام خود و اصرار در سؤال را موجه سازند، و همين توصيف‏شان را هم با جمله:” ان الله لا يخلف الميعاد“ تعليل كردند، براى اين كه اين گفتار سخن راسخين در علم است، و علم به چيزى در دلى رسوخ نمى‏كند و ريشه‏دار نمى‏شود، مگر اين كه علم به علت آن نيز رسوخ كند، و علت شك نداشتن آنان در وقوع روز قيامت اين است كه خدا به وقوع آن وعده داده، و به همين جهت وقتى گفتند:” ليوم لا ريب فيه،“ دنبالش گفتند: براى اين كه خدا خلف وعده نمى‏كند.

نظير اين وجه در كلام ديگرشان هم آمده است، و آن اين است كه وقتى گفتند:”وهب لنا من لدنك رحمة، “ دنبالش علت آن را ذكر كردند كه ” انك انت الوهاب!“ پس وهاب بودن خدا موجب مى‏شود كه آنان درخواست رحمت كنند!

اين طايفه مردمى هستند كه به پروردگار خود ايمان آورده، و بر ايمان خود استوارى به خرج دادند، در نتيجه خداى سبحان هم هدايتشان كرد، و عقول‏شان را تكميل فرمود، و نتيجه كمال عقلشان، اين شد كه سخنى جز با داشتن علم، نگويند، و عملى جز با علم به صحت آن انجام ندهند، و به همين جهت خداى عزوجل ايشان را راسخين در علم ناميد و به كنيه اولوا الالباب ياد كرد.

آيه 9 سوره آل عمران الميزان ج : 3 ص : 28

# معاد، هدف خلقت

* ” وَ مَا خَلَقْنَا السمَاءَ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا لَعِبِينَ‏،
* آسمانها و زمين و هر چه را كه ميان آن دو است به بازى نيافريده‏ايم.“

اين آيات در اثبات معاد بيانى بديع آورده و تمامى احتمالاتى را كه منافى با معاد است نفى كرده است.

براى آينده بشر معادى است كه به زودى در آن عالم به حساب اعمال آنان مى‏رسند پس ناگزير بايد ميان اعمال نيك و بد فرق بگذارند و آنها را از هم تميز دهند و اين جز با هدايت الهى صورت نمى‏گيرد و اين هدايت همان دعوت حقى است كه مساله نبوت عهده‏دار آن است و اگر اين دعوت نبود خلقت بشر عبث و بازيچه مى‏شد و خدا بازيگر و لاهى، و خداى تعالى منزه از آن است .

پس معاد، غرض از خلقت و علت نبوت است، و اگر معادى نبود خلقت بدون غرض و هدف مى‏شد، و آفريدن جنبه بازى و سرگرمى به خود مى‏گرفت، و خداى تعالى منزه از بازى و سرگرمى است!

آيه 16 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 363

# اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده

* ” وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَ ءِذَا كُنَّا تُرَباً وَ ءَابَاؤُنَا أَ ئنَّا لَمُخْرَجُونَ‏
* كسانى كه كافرند گويند چگونه وقتى ما و پدرانمان خاك شديم دوباره از گور بيرون شدنى باشيم.“

چگونه ممكن است ما از دل زمين به صورت انسانى تام الخلقه درآييم، همانطور كه الآن هستيم، با اينكه بعد از مردن مى‏دانيم كه همه خاك مى‏شويم و پدرانمان نيز همه خاك شدند؟ اين بعث را قبلا هم انبياى گذشته به ما و به پدران ما وعده دادند و چيز نو ظهورى نيست، بلكه خيلى قديمى است و اگر درست بود و خبرى صادق بود تا به امروز اتفاق مى‏افتاد و مردم گذشته از قبرهايشان برمى‏خاستند؟

” قل سيروا فى الأرض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين.“ خداى تعالى دستور مى‏دهد تا مشركين را در برابر انكار بعث، انذار كند و دستورشان دهد كه در زمين سير كنند و عاقبت مجرمينى كه انبياء را تكذيب كردند و انذار آنان از روز قيامت را به هيچ گرفتند، ببينند، چون نظر و تفكر در عاقبت امر ايشان، آنطور كه خانه‏هاى خرابشان و آباديهاى ويران و خاليشان دلالت مى‏كند براى صاحب بصيرتى كه بخواهد عبرت بگيرد كافى است.

آيه شريفه، حجتى را بر معاد اقامه كرده، به اين بيان كه منتهى شدن عاقبت امر مجرمين به عذاب انقراض، خود دليل است بر اينكه جرائم و ظلم‏ها اين اثر را در پى دارد كه صاحبش را گرفتار مؤاخذه و عذاب كند.

بطور كلى عمل چه احسان و چه ظلم براى صاحبش نگهدارى مى‏شود، تا روزى طبق آن محاسبه گردد و اگر حساب تمامى اعمال مردم و كيفر آنها - مخصوصا پاداش اعمال صالح - در دنيا واقع نمى‏شود قطعا نشأه ديگرى هست كه در آنجا واقع خواهد شد و آن نشأه آخرت است .

آيه 67 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 554

# حقانيت خبر قيامت در قرآن

* ” وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِى أُنزِلَ إِلَيْك مِن رَّبِّك هُوَ الْحَقَّ وَ يَهْدِى إِلى صِرَطِ الْعَزِيزِ الحَمِيدِ،
* آنان كه علم داده شده‏اند، آنچه را كه از ناحيه پروردگارت به تو نازل شده حق مى‏بينند، حقى كه به سوى صراط عزيز حميد راه‏نمايى مى‏كند.“

مراد از” الذين اوتوا العلم“ كسانى است كه عالم بالله و عالم به آيات اويند، و مراد از” الذين انزل اليك،“ قرآن است، كه به پيامبر نازل شد.

كفار كه مى‏گويند: ” لا تاتينا الساعة - قيامتى به سر وقت ما نمى‏آيد،“ آن را از روى جهل انكار مى‏كنند، در حالى كه علماى بالله و به آيات او، مى‏بينند و مى‏دانند كه اين قرآن نازل بر تو قرآنى كه از قيامت خبر مى‏دهد حق است.

”و يهدى الى صراط العزيز الحميد.“ علماى بالله مى‏بينند كه قرآن و قيامتى كه از آمدن آن خبر مى‏دهد، حق است، و نيز مى‏بينند كه اين قرآن به سوى صراط كسى هدايت مى‏كند كه اجل از آن است كه كسى بر خواسته او غلبه كند، صراط كسى كه محمود است، و بر تمامى افعالش سزاوار حمد و ثناست.

آيه 6 سوره سبا الميزان ج : 16 ص : 539

# برهاني بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت

* ” إِنَّ هَؤُلاءِ لَيَقُولُونَ‏ إِنْ هِىَ إِلا مَوْتَتُنَا الأُولى وَ مَا نحْنُ بِمُنشرِينَ‏. . .،
* وَ مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الأَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا لَعِبِينَ‏،
* مَا خَلَقْنَهُمَا إِلا بِالْحَقّ‏ِ وَ لَكِنَّ أَكثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ‏،
* اين مشركين خواهند گفت مرگى بجز همين مرگ اول نداريم و ما مبعوث شدنى نيستيم...،
* آرى ما آسمانها و زمين و ما بين آن دو را به بازى نيافريديم،
* نيافريديمشان مگر به حق و ليكن بيشتر مردم نمى‏دانند.“

اين آيه اشاره به معتقدات قريش و ساير اعراب وثنى مسلك و منكرين معاد است. و اين كه گفتند:” ان هى الا موتتنا الاولى،“ منظورشان از آن اين است كه بعد از مرگ زندگى ديگرى نيست، و معلوم است كه لازمه نبودن زندگى بعد از مردن نبودن معاد است.

* ” و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بينهما لاعبين،
* ما خلقناهما الا بالحق و لكن اكثرهم لا يعلمون،“

مضمون اين دو آيه شريفه يك حجت برهانى است بر ثبوت معاد، به اين بيان كه اگر فرض كنيم ماوراى اين عالم عالم ديگرى ثابت و دائم نباشد، بلكه خداى تعالى لايزال موجوداتى خلق كند، و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتى ديگر بزند، باز همانها را معدوم كند اين را زنده كند، و سپس بميراند، و يكى ديگر را زنده كند، و همينطور الى ألابد اين عمل را تكرار نمايد، در كارش بازى‏گر و كارش عبث و بيهوده خواهد بود، و بازى عبث بر خدا محال است، پس عمل او هر چه باشد حق است، و غرض صحيحى به دنبال دارد .

در مورد بحث هم ناگزيريم قبول كنيم كه در ماوراى اين عالم عالم ديگرى هست، عالمى باقى و دائمى كه تمامى موجودات بدانجا منتقل مى‏شوند، و آنچه كه در اين دنياى فانى و ناپايدار هست مقدمه است براى انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگى آخرت.

آيه 34 و 35 سوره دخان الميزان ج : 18 ص : 221

# زنده شدن مردگان، و اشتباه منكرين در موقف آن

* ” وَالَّذِى قَالَ لِوَلِدَيْهِ أُفٍ لَّكُمَا أَ تَعِدَانِنى أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلى وَ هُمَا يَستَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَك ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلا أَسطِيرُ الأَوَّلِينَ‏،
* أُولَئك الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فى أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِْنّ‏ِ وَ الانسِ إِنهُمْ كانُوا خَسِرِينَ‏،
* و آن كس كه به پدر و مادرش مى‏گفت: اف بر شما تا كى مرا مى‏ترسانيد از اينكه دوباره زنده شوم اين همه مردم كه قبل از من مردند كدامشان برگشتند؟ پدر و مادرش به خدا پناه مى‏برند تا شايد فرزندشان را هدايت كند و به فرزند مى‏گويند: واى بر تو به روز جزاء ايمان آور كه وعده خدا حق است، و او همچنان مى‏گويد: اينها خرافات عهد قديم است،
* چنين كسانى عذاب خدا بر آنان حتمى شده است و در زمره امت‏هاى گذشته از جن و انسند كه زيانكار شدند.“

آن جوان به پدر و مادرش گفت: آيا مرا تهديد مى‏كنيد كه يك بار ديگر از قبرم بيرونم كنند، و براى پس دادن حساب حاضرم سازند؟ در حالى كه امت‏هايى كه قبل از من بودند و هلاك شدند، احدى از آنان زنده و مبعوث نشد؟

گفتند: واى بر تو، به خدا و به آنچه رسولش آورده كه يكى از آنها وعده به معاد است، ايمان بياور، و مطمئن باش كه وعده خدا به معاد كه به وسيله رسولانش داده، وعده‏اى است حق !

اين استفهام در حقيقت به پندار آنان حجتى بوده بر نفى معاد، به اين بيان كه اگر در اين ميان احياء و بعثى مى‏بود، بايد بعضى از افرادى كه تاكنون مرده‏اند زنده شده باشند، با اينكه مردگان تا امروز بشر، در اين قرنهاى طولانى كه نمى‏توان آغازش را دقيقا معين كرد، آن قدر زياد بودند كه از حد شمار بيرونند، و از هيچ يك آنها خبر و اثرى نشده است.

ولى اين نابخردان اينقدر نفهميده‏اند كه اگر بعضى از مردگان گذشته زنده مى‏شدند، در دنيا زنده مى‏شدند، و تهديد و وعيد خداى سبحان اين نيست، بلكه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشأه ديگر است نه در دنيا.

آيه 17 و 18 سوره احقاف الميزان ج : 18 ص : 310

# چرا قيامت و جزا را باور نداريد؟!

* ” نحْنُ خَلَقْنَكُمْ فَلَوْ لا تُصدِّقُونَ‏،
* ما شما را آفريده‏ايم، پس چرا تصديق نمى‏كنيد؟“

سياق اين آيه سياق گفتگو در باره قيامت و جزا است، در زمينه‏اى سخن مى‏گويد كه مشركين قيامت و جزا را انكار و تكذيب كرده بودند، و در چنين زمينه‏اى جمله ” فلو لا تصدقون“ تحريك و تشويق به تصديق مساله معاد و ترك تكذيب آن است، و مى‏فهماند اينكه شما را تشويق مى‏كنيم به تصديق معاد، و دست برداشتن از تكذيب و انكار آن، علتش اين است كه آخر ما خالق شما هستيم، ما شما را آفريده‏ايم، پس چرا گفته ما را در باره معاد تصديق نمى‏كنيد؟

خواهيد گفت: به چه جهت خلقت خدا ايجاب مى‏كند كه مردم جزا و آمدن قيامت و وجود معاد را تصديق كنند؟ جواب مى‏گوييم به دو جهت: اول اينكه: وقتى خداى تعالى پديد آورنده انسانها از هيچ باشد او مى‏تواند براى بار دوم هم ايشان را خلق كند. جهت دوم اينكه: وقتى پديد آورنده مردم و مدبر امورشان و كسى كه خصوصيات و امرشان را او تقدير و اندازه‏گيرى مى‏كند خداى تعالى است، پس او به آنچه با آنها مى‏كند و حوادثى كه برايشان پيش مى‏آورد داناتر است، و چون داناتر است وقتى به ايشان خبر مى‏دهد كه به زودى مبعوثشان مى‏كند، و بعد از مردن بار ديگر زنده‏شان نموده جزاى اعمالشان را چه خير و چه شر مى‏دهد، ديگر چاره‏اى جز تصديقش ندارند، پس هيچ عذرى براى تكذيب كنندگان خبرهايى كه او در كتابش داده باقى نمى‏ماند، و يكى از آن خبرها بعث و جزا است.

آيه 57 تا 59 سوره الواقعه الميزان ج 19 ص 227

# خبر عظيم !

* ” عَمَّ يَتَساءَلُونَ‏، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ‏،
* الَّذِى هُمْ فِيهِ مخْتَلِفُونَ‏، َكلا سيَعْلَمُونَ‏...
* مردم از چه خبر مهمى پرسش و گفتگو مى‏كنند؟
* از خبر بزرگ قيامت!
* كه در آن با هم به جدل و اختلاف كلمه برخاستند،
* چنين نيست كه منكران پنداشته‏اند به زودى وقت مرگ را خواهند دانست...! “

سوره نبأ خبر از آمدن يوم الفصل و صفات آن و استدلال بر حقيقت آن، و ترديدناپذيرى آن است، و از اينجا آغاز مى‏شود كه مردم از يكديگر از خبر قيامت مى‏پرسند، آنگاه در سياق جواب و با لحنى تهديدآميز مى‏فرمايد: به زودى از آن آگاه خواهند شد!

سپس آن روز را با ذكر حوادثش توصيف مى‏كند كه مردم همگى در آن احضار مى‏شوند، و همه يكجا جمع مى‏گردند، طاغيان به سوى عذابى دردناك و متقين به سوى نعيمى مقيم منتقل مى‏شوند.

” عن النبا العظيم الذى هم فيه مختلفون،“ مراد از خبر عظيم خبر بعث و قيامت است، كه قرآن عظيم در سوره‏هاى مكى و مخصوصا در سوره‏هايى كه در اوائل بعثت نازل شده كمال اهتمام را درباره اثبات آن دارد، مؤيد اين معنا سياق آيات اين سوره است كه در آنها جز به مساله قيامت، و صفات يوم الفصل، و استدلال بر حقيت و واقعيت آن پرداخته نشده است.

آيه 1 تا 4 سوره **نبأ** الميزان ج 20 ص 257

# دلایلی از آیات بر خبر عظیم

* ” أَ لَمْ نجْعَلِ الأَرْض مِهَدا،
* آيا ما زمين را مهد آسايش خلق نگردانيديم . . .؟ “

اين آيه تا يازده آيه بعدش در مقام احتجاج و استدلال بر ثبوت بعث و جزا و تحقق خبر عظيم قيامت است.

بيان آن حجت اين است كه عالم محسوس با زمين و آسمانش و شب و روزش و انسانهايش كه نسلا بعد نسل مى‏آيند و مى‏روند، و نظام جارى در سراپايش، و تدبير متقن و دقيقى كه در همه امورش جريان دارد، ممكن نيست صرفا به خاطر بازى و سرگرمى پديد آمده باشد، و هيچ هدف و غرضى در نظر پديد آورنده‏اش نباشد، پس به طور مسلم و بديهى بايد در پى اين نظام متحول و متغير و گردنده، عالمى باشد كه نظام در آن ثابت و باقى باشد، و در آن عالم اثر صلاح و فساد اين عالم، ظهور پيدا كند، صلاحى كه فطرت بشر بدان دعوت مى‏كرد، و فسادى كه از آن نهى مى‏نمود، و ما مى‏بينيم كه اثر صلاح و فساد، كه همانا سعادت متقين و شقاوت مفسدين است در اين عالم محسوس ظاهر نشده، و اين از محالات است كه خداى تعالى در فطرت بشر آن دعوت غريزى را و اين ردع و منع غريزى را به وديعه بسپارد، در حالى كه نه آن دعوت اثرى در خارج داشته باشد و نه آن منع، پس به طور يقين در اين ميان روزى وجود دارد كه در آن روز انسان صالح اثر صلاح خود را، و انسان فاسد اثر فساد خود را مى‏بيند.

در اين ميان روزى هست كه انسان آن را ديدار خواهد كرد، و در آن روز به جزاى آنچه كرده چه خير و چه شر مى‏رسد، پس مشركين نمى‏توانند در آن اختلاف نموده، و يا شك كنند. مي فرمايد:

**” مگر ما نبوديم كه زمين را براى شما قرارگاه كرديم،**

**تا بتوانيد در آن قرار گيريد، و در آن تصرف كنيد؟**

**و كوهها را ميخ‏هايى در آن نساختيم؟**

**و شما را جفت زن و مرد آفريديم،**

**و خواب را براى شما مايه قوام حيات و استراحت قرار داديم،**

**و پرده سياه شب را ساتراحوال خلق گردانيديم،**

**و روز روشن را براى تحصيل معاش آنان مقرر داشتيم،**

**بر بالاى سرتان هفت آسمان سخت بنياد، قرار داديم،**

**و چراغى چون خورشيد رخشان بر افروختيم،**

**از فشار و تراكم ابرها آب باران فرو ريختيم،**

**تا دانه‏ها و نباتاتى كه مايه قوت آدميان و حيوانات است بيرون آوريم،**

**و باغهاى پر درخت و انواع ميوه‏ها پديد آورديم.“**

آيه 6 تا 16 سوره **نبأ** الميزان ج 20 ص 260

# بعث و قيامت: هدف خلق آسمانها و زمين

* ” خَلَقَ السمَوَتِ وَ الأَرْض بِالْحَقّ‏ِ يُكَوِّرُ الَّيْلَ عَلى النهَارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلى الَّيْلِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ كلٌّ يجْرِى لأَجَلٍ مُّسمًّى أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّرُ،
* آسمانها و زمين را به حق آفريد و داخل مى‏كند شب را بر روز و داخل مى‏كند روز را بر شب و آفتاب و ماه را آن چنان مسخر كرده كه هر يك براى مدتى معين در جريانند، آگاه باش كه او عزيز و آمرزنده است.“

جمله ” خلق السموات و الأرض بالحق،“ اشاره است به مساله خلقت، و عبارت” بالحق“ اشاره است به مساله بعث و قيامت، چون خلقت وقتى به حق و غير باطل است كه غرض و غايتى در آن باشد، و خلقت به سوى آن غرض سوق داده شود. و اين همان بعث است كه خداى تعالى در باره‏اش فرموده:” و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما باطلا.“

آيه 5 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 361

**فصل سوم**

شرح مقدمات رستاخيز

در قرآن

# موضوع رجعت

* ” هَلْ يَنظرُونَ إِلا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فى ظلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَئكةُ وَ قُضىَ الأَمْرُ وَ إِلى اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ .
* آيا انتظار اين را دارند كه خدا و ملائكه بر ابرها سوار شده نزد آنان بيايند و تكليفشان يكسره شود؟ و بازگشت امور به خداى تعالى است .“

آيه فوق در روايتي از مرحوم صدوق از امام صادق عليه السلام ‏ به روز رجعت تفسير شده است. **روز رجعت يكى از مراتب روز قيامت است.**

رواياتى كه **رجعت** را اثبات مى‏كند هر چند آحاد آن با يكديگر اختلاف دارند، الا اينكه با همه كثرتش متجاوز از پانصد حديث است در يك جهت اتحاد دارند، و آن يك جهت اين است كه سير نظام دنيوى متوجه به سوى روزى است كه در آن روز **آيات خدا** به تمام معناى ظهور **ظاهر** مى‏شود، روزى كه در آن روز ديگر خداى سبحان نافرمانى نمى‏شود، بلكه به خلوص عبادت مى‏شود، عبادتى كه مشوب و آميخته با هواى نفس نيست، عبادتى كه شيطان و اغوايش هيچ سهمى در آن ندارد.

**روزى كه بعضى از اموات كه در خوبى و يا بدى برجسته بودند، يا ولى خدا بودند، و يا دشمن خدا، دوباره به دنيا بر مى‏گردند تا ميان حق و باطل حكم شود .**

اين معنا به ما مى‏فهماند روز **رجعت** خود يكى از مراتب روز **قيامت** است، هر چند كه از نظر ظهور به روز قيامت نمى‏رسد، چون در روز رجعت باز شر و فساد تا اندازه‏اى امكان دارد، به خلاف روز قيامت كه ديگر اثرى از شر و فساد نمى‏ماند.

باز به همين جهت روز ظهور حضرت **مهدى** عليه‏السلام هم معلق به روز **رجعت** شده است چون در آن روز هم **حق** به تمام معنا **ظاهر** مى‏شود، هر چند كه باز **ظهور حق** در آن روز كمتر از ظهور در روز **رجعت** است.

آنچه از كلام خداى تعالى در باره قيامت و اوصاف آن به دست مى‏آيد، اين است كه قيامت روزى است كه هيچ سببى از اسباب، و هيچ كارى و شغلى از خداى سبحان پوشيده نيست، روزى است كه تمامى اوهام از بين مى‏رود، و آيات خدا در كمال ظهور ظاهر مى‏شود، و در سراسر آيات قرآنى و روايات هيچ دليلى به چشم نمى‏خورد كه دلالت كند بر اينكه در آن روز عالم جسمانى به كلى از بين مى‏رود، بلكه بر عكس ادله‏اى به چشم مى‏خورد كه بر خلاف اين معنا دلالت دارد، چيزى كه هست اين معنا استفاده مى‏شود كه در آن روز بشر يعنى اين نسلى كه خداى تعالى از يك مرد و زن به نام آدم و همسرش پديد آورده قبل از قيامت از روى زمين منقرض مى‏شود .

خلاصه ميان نشئه دنيا و نشئه قيامت مزاحمت و مناقضتى نيست تا وقتى قيامت بيايد دنيا به كلى از بين برود، همچنانكه ميان برزخ كه هم اكنون اموات در آن عالمند، با عالم دنيا مزاحمتى نيست و دنيا هم مزاحمتى با آن عالم ندارد.

آيه 210 سوره بقره الميزان ج : 2 ص : 150

# آخرالزمان- مرگ آخرين نفرات روي زمين

* مَا يَنظرُونَ إِلا صيْحَةً وَحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يخِصمُونَ‏،
* فَلا يَستَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لا إِلى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ‏،
* آنان منتظر جز يك صيحه نيستند صيحه‏اى كه ايشان را بگيرد در حالى كه سرگرم مخاصمه باشند،
* صيحه‏اى كه وقتى رسيد ديگر اينان نه مى‏توانند سفارشى كنند و نه به اهل خود برگردند.“

مراد از صيحه همان نفخه اول صور است كه وقتى دميده مى‏شود همه مى‏ميرند.

نتيجه چنين صيحه‏اى كه به ناگهانى مى‏رسد و مهلتشان نمى‏دهد، اين است كه همگى فورا بميرند، در نتيجه ديگر نه مى‏توانند سفارشى بكنند - چون مرگشان عمومى است، و كسى نمى‏ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشى كنند- و نه مى‏توانند به اهل خود برگردند، چون بر فرض كه مرگشان در بيرون خانه برسد باز به اهلشان برنمى‏گردند.

در روايات اسلامي، در تفسير قمى در ذيل آيه” ما ينظرون الا صيحة واحدة “ آمده كه اين صيحه در آخر الزمان خواهد بود، مردم در آن روزگار گرفتار يك صيحه مى‏شوند و در حالى كه مردم در بازارها مشغول مخاصمه هستند، ناگهان گرفتار اين صيحه گشته و همه در جا مى‏ميرند، و احدى نيست كه به خانه خود برگردد، و يا سفارشى به كسى بكند، و همين است معناى جمله: ” فلا يستطيعون توصية و لا الى اهلهم يرجعون.“

آيه 48 تا 50 سوره يس الميزان ج : 17 ص : 145

# هلاكت همه موجودات درآسمانها، در زمين، و در برزخ

* ” فَذَرْهُمْ حَتى يُلَقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى فِيهِ يُصعَقُونَ‏،
* رهايشان كن، تا روز خود را ديدار كنند، روزى كه در آن هلاك مى‏شوند!“

مراد از يومى كه در آن يوم هلاك مى‏شوند، روز نفخه صور است كه تمامى موجودات زنده در آسمانها و زمين مى‏ميرند، و خود يكى از علامتهاى قيامت است، همچنان كه در جايى ديگر فرموده:” و نفخ فى الصور فصعق من فى السموات و من فى الأرض . “

مؤيد اين معنا آيه بعدى است كه مى‏فرمايد:” يوم لا يغنى عنهم كيدهم شيئا و لا هم ينصرون.“ روزى كه كيدشان كارى برايشان نمى‏سازد و هيچ كس هم ندارند كه ياريشان كند چون به درد نخوردن كيد، و نيز ياور نداشتن از خواص روز قيامت است كه در آن روز تمامى سببها از كار مى‏افتند، و امر در آن روز تنها به دست خدا است.

در آن روز همه زندگان **در زمين و در عالم برزخ مى‏ميرند**، و اين مكذبين در آن روز اگر روى زمين زنده نيستند در عالم برزخ زنده هستند.

آيه 45 سوره طور الميزان ج 19 ص 35

# با نفخه اول همه مي ميرند !

* ” وَ نُفِخَ فى الصورِ فَصعِقَ مَن فى السمَوَتِ وَ مَن فى الأَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّه،
* **و در صور دميده مى‏شود، كه ناگهان آنچه جنبده‏اى در آسمانها و هر كس كه در زمين است مى‏ميرند، مگر كسى كه خدا خواسته باشد !**

ظاهر آنچه در كلام خداى تعالى در معناى نفخ صور آمده اين است كه اين نفخه دو بار صورت مى‏گيرد، يك بار براى اينكه همه جانداران با هم بميرند، و يك بار هم براى اينكه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر كسى كه خدا خواسته باشد،“ استثنايى است از اهل آسمانها و زمين.

آيه 68 تا 75 سوره زمر الميزان ج : 17 ص : 444

# تحولات طبيعي قبل از خروج انسانها از زمين

* ” وَ مِنْ ءَايَتِهِ أَن تَقُومَ السمَاءُ وَ الأَرْض بِأَمْرِهِ ثمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تخْرُجُونَ‏،
* و از جمله آيات او اين است كه آسمان و زمين را با امر خود سر پا نگه داشته پس چون شما را با يك دعوت مى‏خواند همه از زمين خارج مى‏شويد.“

* **” ثمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تخْرُجُونَ‏ .** “

مراد از قيام آسمان و زمين به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالاتى كه عبارت است از حركت و سكون و تغيير و ثبات كه خدا به آنها داده است.

مي فرمايد: خروج انسانها از زمين بعد از اين قيام است، و وقتى است كه ديگر آسمان و زمين قائم نيستند، يعنى ويران شده‏اند، همچنان كه آيات بسيارى ديگر در مواردى از كلام مجيد بر اين خرابى دلالت دارد.

” و له من فى السموات و الأرض كل له قانتون،“

قنوت به معناى لازم بودن اطاعت با خضوع است. و مراد از اطاعت با خضوع، اطاعت تكوينى است .

آيه 25و26 سوره روم الميزان ج : 16 ص : 253

# درهم كوبيده شدن سد ذوالقرنين ( نشانه آغاز قيامت)

* ” قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبى فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبى جَعَلَهُ دَكاءَ وَ كانَ وَعْدُ رَبى حَقًّا،
* گفت: اين رحمتى از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بيايد آن را هموار سازد و وعده پروردگارم حق است.“

ذو القرنين - بعد از بناى سد- گفت: اين سد خود رحمتى از پروردگار من بود، يعنى نعمت و سپرى بود كه خداوند با آن اقوامى از مردم را از شر ياجوج و ماجوج حفظ فرمود.

” فاذا جاء وعد ربى جعله دكاء.“ و اين سد و اين رحمت تا آمدن وعده پروردگار من باقى خواهد ماند، وقتى وعده پروردگار من آمد آن را در هم مى‏كوبد و با زمين يكسان مى‏كند.

مقصود از وعده يا وعده‏اى است كه خداى تعالى در خصوص آن سد داده بوده كه به زودى يعنى در نزديكى‏هاى قيامت آن را خرد مى‏كند، در اين صورت وعده مزبور پيشگويى خدا بوده كه ذو القرنين آن را خبر داده است.

و يا همان وعده‏اى است كه خداى تعالى در باره قيام قيامت داده، و فرموده: كوهها همه در هم كوبيده گشته و دنيا خراب مى‏شود. هر چه باشد قضيه را با جمله” و كان وعد ربى حقا،“ تاكيد فرموده است.

آيه 98 سوره كهف الميزان ج : 13 ص : 506

# يورش يأجوج و مأجوج ( از علايم آغاز قيامت )

* ” حَتى إِذَا فُتِحَت يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُم مِّن كلّ‏ِ حَدَبٍ يَنسِلُونَ‏،
* تا وقتى كه سد ياجوج و ماجوج گشوده شود و از هر تپه و بلندى سرازير گردند.“

با توجه به آيات قبل كه فرمود:” اعمال صالح مؤمنين را مى‏نويسيم و سعيشان را مشكور مى‏داريم و قراء ظالمه را هلاك نموده و رجوعشان را بعد از هلاكت تحريم مى‏كنيم،“ در اين آيه مي فرمايد: مدام امر به همين منوال جريان مى‏يابد، تا آن روزى كه راه بسته ياجوج و ماجوج و سدشان گشوده شود، يعنى ياجوج و ماجوج از بلنديهاى زمين با سرعت به سوى مردم بتازند و اين خود يكى از علامتهاى قيامت است. همچنانكه آيه” فاذا جاء وعد ربى جعله دكاء و كان وعد ربى حقا و تركنا بعضهم يؤمئذ يموج فى بعض و نفخ فى الصور فجمعناهم جمعا،“ نيز بدان اشاره مى‏كند.

آيه 96 سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 461

# خروج دَابَّةِالأَرْضِ ( از حوادث قبل از قيامت)

* ” وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيهِمْ أَخْرَجْنَا لهُمْ دَابَّةً مِّنَ الأَرْضِ تُكلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاس كانُوا بِئَايَتِنَا لا يُوقِنُونَ‏،
* و چون فرمان عذاب آنها رسد جانورى را از زمين براى آنها بيرون آريم تا با آنها تكلم كند اين مردم آيه‏هاى ما را باور نمى‏كرده‏اند.“

مراد از اينكه فرمود: وقتى قول بر ايشان واقع مى‏شود، تحقق مصداق قول، در ايشان و تعين ايشان در صدق قول بر آنان است.

و معنايش اين است كه زمانى كه امت اسلام مصداق قول خدا قرار مى‏گيرند و قول خدا درباره آنان محقق مى‏شود، همچنان كه در آيه بعدى هم كه مى‏فرمايد:” و وقع القول عليهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمى كه كردند قول بر ايشان واقع شد،“ مراد همين است، يعنى عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند.

و اما اينكه اين قول چيست كه بر آنان واقع مى‏شود، آنچه از كلام خداى تعالى صلاحيت دارد كه اين قول را تفسير كند آية ” سنريهم اياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق،“ مى‏باشد، براى اينكه مي دانيم مراد از اين آيات كه خدا به زودى به آنان نشان مى‏دهد غير آيات آسمانى و زمينى است، كه خود آنان همواره آنها را مى‏بينند، و دائما در پيش رو و بيخ گوششان قرار دارد، بلكه مراد، بعضى از آياتى است كه جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از ديدن آن ناگزير به ايمان شوند و در حالى فرا رسد كه به هيچ يك از آيات آسمانى و زمينى معمولى ايمان نداشته باشند، ولى از ديدن آن آيت كه گفتيم ايمان بياورند.

از اين بيان روشن مى‏شود كه جملة ” ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون - مردم قبلا به آيات ما ايمان نمى‏آوردند،“ تعليل باشد براى اينكه چرا قول بر ايشان واقع مى‏شود.

” اخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم،“ بيان آن آيتى است كه گفتيم مراد از آن، آيت خارق العاده‏اى است كه در آية ” سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق،“ آن را وعده داده، و همين كه جمله مورد بحث صفت قرار گرفته براى آن آيت خارق العاده، خود دليل است بر اينكه مراد از اخراج از زمين، يا احياء و بعث بعد از مرگ است و يا امرى است نزديك بدان، حال ببينيم كدام يك مى‏تواند باشد.

و اما اينكه آن جنبنده، جنبنده‏اى باشد كه با مردم صحبت كند، از آنجا كه كلمه جنبنده به هر صاحب حياتى اطلاق مى‏شود كه در زمين راه مى‏رود، مى‏تواند انسان باشد و مى‏تواند حيوانى غير انسان باشد، اگر انسان باشد كه تكلم و سخن گفتنش امرى عادى است، نه خارق العاده و اگر حيوانى بى زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بيرون شدنش از زمين امرى است خارق العاده.

ليكن متاسفانه در آيات كريمه قرآن چيزى كه بتواند اين آيت را تفسير كند و معلوم سازد كه اين جنبده‏اى كه خدا به زودى از زمين بيرون مى‏آورد چيست؟ و چه خصوصياتى دارد؟ و صفات و نشانيهايش چيست؟ و با مردم چه تكلمى مى‏كند و چه خصوصياتى دارد؟ و چگونه از زمين بيرون مى‏آيد؟ و چه مى‏گويد؟ وجود ندارد، بلكه سياق آيه بهترين دليل است بر اينكه مقصود مبهم گويى است و جمله مزبور از كلمات مرموز قرآن است.

حاصل معنا اين است كه: وقتى برگشت امر مردم به اين شود- كه به زودى هم مى‏شود- كه از آيات حسى و مشهود ما يقين برايشان حاصل نشود و به عبارت ديگر استعدادشان براى ايمان آوردن به ما به كلى باطل گشته، تعقل و عبرت‏گيرى از دستشان خارج شود، در اين هنگام وقت آن مى‏رسد كه آن آيت خارق العاده كه وعده داده بوديم نشانشان دهيم، و حق را برايشان آنچنان بيان مى‏كنيم كه ديگر جز اعتراف به حق چاره‏اى برايشان نماند، پس در آن هنگام آن آيت را كه دابه و جنبنده‏اى است از زمين بيرون مى‏آوريم، تا با ايشان صحبت كند . اين آن معنايى است كه با كمك سياق و به هدايت تدبر در آيه به دست مى‏آيد.

آيه 82 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 568

# حشر فوجي از هر امتى ( از حوادث قبل از قيامت)

* ” وَ يَوْمَ نحْشرُ مِن كلّ‏ِ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن يُكَذِّب بِئَايَتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ‏،
* به خاطر بياور روزى را كه از هر امتى دسته‏اى از آنها را كه آيه‏هاى ما را دروغ شمرده‏اند محشور كنيم و رديف شوند.“

مراد از حشر، جمع كردن بعد از مرگ است، چون محشورين عبارتند از فوجى از هر امت، و تمامى امتهاى زنده هيچ وقت در زمان واحد جمع نمى‏شوند.

و مراد از آيات در جمله:” يكذب باياتنا،“ مطلق آياتى است كه بر مبدأ و معاد دلالت مى‏كند، كه از آن جمله‏اند انبياء و امامان و كتب آسمانى، نه اينكه مراد از آيات، قيامت و حوادث واقعه در آن و هنگام قيام آن باشد و نه آيات قرآنى به تنهايى، براى اينكه حشر، منحصر در امت اسلامى نيست، بلكه از امتهاى مختلف، از هر امتى فوجى محشور مى‏شوند.

و از ظاهر آيه برمى‏آيد كه حشر در آن، حشر در غير روز قيامت است، زيرا حشر در روز قيامت اختصاص به يك فوج از هر امت ندارد، بلكه تمامى امت‏ها در آن محشور مى‏شوند و حتى به حكم آيه ” و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،“ يك نفر هم از قلم نمى‏افتد و اما در اين آيه مى‏فرمايد: از هر امتى فوجى را محشور مى‏كنيم.

مؤيد گفتار ما - كه منظور حشر مزبور در قيامت نيست - اين است كه اين آيه و دو آيه بعدش بعد از داستان بيرون شدن دابه از زمين واقع شده‏اند، كه خود يكى از علائمى است كه قبل از قيامت واقع مى‏شود، قيامتى كه در چند آيه بعد درباره آن مى‏فرمايد:” و نفخ فى الصور،“ و تا چند آيه بعد اوصاف وقايع آن روز را بيان مى‏كند، و معنا ندارد كه قبل از شروع به بيان اصل قيامت و وقايع آن، يكى از وقايع آن را جلوتر ذكر كند، چون ترتيب وقوعى اقتضاء مى‏كند كه اگر حشر فوج از هر امتى هم جزو وقايع قيامت باشد آن را بعد از مساله نفخ صور ذكر فرمايد، ولى اينطور ذكر نكرد، بلكه قبل از نفخ صور مساله حشر فوج از هر امتى را آورده، پس معلوم مى‏شود اين حشر جزو وقايع قيامت نيست.

آيه شريفه نمى‏تواند مربوط به وقايع قيامت باشد، بلكه از حشرى خبر مى‏دهد كه قبل از روز قيامت واقع مى‏شود، البته در افاده اين معنا نيز صريح نيست، بطورى كه قابل تاويل نباشد.

” حتى اذا جاؤا قال ا كذبتم باياتى و لم تحيطوا بها علما اما ذا كنتم تعملون. “ مراد از آمدن، حضور در موطن خطاب است.

معناى آيه اين است كه: از هر امتى فوجى از تكذيب كنندگان به آياتمان را محشور مى‏كنيم و همچنان بازداشت مى‏شوند، تا آنكه در محضر خطاب، حضور به هم رسانند، در آن هنگام خداى تعالى به ايشان مى‏فرمايد: آيا آيات مرا تكذيب كرديد در حالى كه هيچ احاطه علمى به آن نداشتيد؟ و يا چه كارها غير از تكذيب مى‏كرديد؟ و اين سؤال متضمن توبيخ آنان است از اين جهت كه جز تكذيب آيات كار ديگرى نداشته‏اند .

” و وقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون،“ قول، به سبب اينكه ظالم بودند، عليه ايشان واقع گشت.

با اين بيان، اين احتمال تاييد مى‏شود كه مراد از آن قولى كه عليه ايشان واقع مى‏شود اين قول است كه:” ان الله لا يهدى القوم الظالمين،“ و معنا اين است كه ايشان به خاطر اينكه در تكذيبشان به آيات ستمكار بودند، به عذرى كه با آن اعتذار جويند راه نيافتند و در نتيجه از سخن فرو ماندند-” فهم لا ينطقون!“

آيه 83 سوره نمل الميزان ج : 15 ص : 569

# وقتي قيامت بيايد!

* ” هَلْ يَنظرُونَ إِلا أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلَئكَةُ أَوْ يَأْتىَ رَبُّك أَوْ يَأْتىَ بَعْض ءَايَتِ رَبِّك يَوْمَ يَأْتى بَعْض ءَايَتِ رَبِّك لا يَنفَعُ نَفْساً إِيمَنهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَت مِن قَبْلُ أَوْ كَسبَت فى إِيمَنهَا خَيراً قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ‏،
* مگر انتظارى دارند جز اينكه فرشتگان به سويشان آيند، يا فرمان پروردگارت بيايد يا بعضى نشانه‏هاى پروردگارت بيايد روزى كه پاره‏اى از آيات پروردگارت بيايد كسى كه از پيش ايمان نياورده يا در مدت ايمان خويش كار خيرى نكرده ايمان آوردنش سودش ندهد، بگو منتظر باشيد كه ما نيز منتظريم.“

مراد از آمدن پروردگار آمدن قيامت است كه روز ملاقات پروردگار است، زيرا آنروز روز انكشاف تام و جلوه حق و ظهور توحيد خدا است، در آنروز ديگر حجابى بين او و بين مخلوقات نيست، چون شان قيامت همين است كه پرده از روى حقيقت هر چيز بردارد. همين انكشاف و ظهور بعد از خفا، و حضور بعد از غيبت مصحح اطلاق آمدن خدا است نه اينكه - العياذ بالله - آمدن او مانند آمدن ديگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد .

اما مراد از آمدن بعضى از آيات پروردگار، آمدن آيه و حادثه‏اى است كه باعث تبدل و دگرگونى نشأه حيات ايشان باشد، بطورى كه ديگر نتوانند به قدرت و اختيارى كه قبلا داشتند برگردند، مانند حادثه مرگ كه نشأه عمل را به نشأه جزاى برزخى مبدل مى‏سازد، يا آيه‏اى است كه مستلزم استقرار ملكه كفر و انكار در نفوس آنان باشد بطورى كه نتوانند به مساله توحيد اذعان و ايمان پيدا كنند، و دلهايشان به حق اقبال نكند، و اگر هم به زبان اعتراف كنند از ترس عذابى باشد كه با آن روبرو شده‏اند.

و يا آمدن عذابى است از ناحيه خداوند كه برگشت نداشته مفرى از آن نباشد، و ايشان را مضطر به ايمان كند تا بلكه با ايمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند، و ليكن ايمانشان سودى نبخشد، چون ايمان وقتى اثر دارد كه از روى اختيار باشد.

پس اين امور يعنى آمدن ملائكه و يا آمدن پروردگار و يا آمدن بعضى از آيات پروردگار همه امورى هستند كه به وقوع پيوستن آن همراه با قضاى به قسط و حكم به عدل است، و مشركين كه هيچ حجتى و موعظتى در آنان اثر نمى‏كند جز همين پيشامدها را نخواهند داشت اگر چه خودشان از آن غافل باشند، آرى پيشامدى كه دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند .

* ” يوم ياتى بعض آيات ربك ....“

اين آيه اثر و خاصيت روز بروز و ظهور اين آيات را كه در حقيقت خصوصيت و اثر خود آيات نيز هست شرح مى‏دهد، به اين بيان كه ايمان در روز ظهور آيات وقتى مفيد است كه آدمى در دنيا و قبل از ظهور آيات نيز به طوع و اختيار ايمان آورده و دستورهاى خداوند را عملى كرده باشد.

و اما كسى كه در دنيا ايمان نياورده و يا اگر آورده در پرتو ايمانش خيرى كسب نكرده و عمل صالحى انجام نداده، و در عوض سرگرم گناهان بوده چنين كسى ايمانش، كه ايمان اضطرارى است، در موقع ديدار عذاب و يا در موقع مرگ سودى به حالش نمى‏دهد، همچنانكه فرموده:” و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال انى تبت الان !“

ايمان نافع آن ايمانى است كه اولا از روى اختيار و طوع و رغبت بوده باشد نه اينكه ديدن مرگ و يا عذاب مضطر به ايمان آوردنش كرده باشد، و ثانيا گناهان آنرا فاسد و تباه نساخته باشد.

## ارتباط آيه فوق با روايات آخرالزمان

در تفسير عياشى از حضرت ابى جعفر و حضرت صادق عليه‏السلام روايت شده كه در ذيل جمله:” يوم ياتى بعض ايات ربك لا ينفع نفسا ايمانها،“ فرمودند: مقصود از اين آيات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمين و پديد آمدن دود است كه انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ايمانى بجا نياورد و اين آيه‏ها ظاهر شود ايمانش سودى نخواهد داشت.

و نيز در همان كتاب از ابى بصير از يكى از دو بزرگوار سابق الذكر روايت شده كه در ذيل جمله:” او كسبت فى ايمانها خيرا،“ فرموده: مؤمن گنهكار كمى حسنات و كثرت گناهانش ميان او و ايمانش حائل گشته و در نتيجه باعث مى‏شود كه وى در ايمانش كسب خيرى نكرده باشد.

و در الدر المنثور است كه احمد و عبد بن حميد در مسند خود و ترمذى و ابو يعلى و ابن ابى حاتم و ابو الشيخ و ابن مردويه همگى از ابى سعيد خدرى از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏وآله‏وسلّم‏ روايت كرده‏اند كه در تفسير جمله: ” يوم ياتى بعض ايات ربك،“ فرموده است: اين آيات عبارت است از طلوع آفتاب از مغربش .

مؤلف: از ظاهر اين روايات برمى‏آيد كه از باب تطبيق كلى بر مصداق باشد و ليكن احتمال هم دارد كه تفسير بوده باشد، و مراد از بعض آياتى كه در آيه شريفه است همين آيات بوده باشد، و به هر حال روز طلوع آفتاب از مغرب روز بروز غضب الهى است كه مردم از شدت عذاب آن روز متوسل به ايمان مى‏شوند، و ليكن ايمانشان سودى نمى‏بخشد.

مساله طلوع آفتاب از مغرب در روايات بسيارى از طرق شيعه از امامان اهل بيت عليهم‏السلام‏ و از طرق اهل سنت از جمعى از صحابه رسول خدا صلى‏الله‏ عليه‏وآله‏وسلّم‏ از قبيل ابى سعيد خدرى، ابن مسعود، ابى هريره، عبد الله بن عمر، حذيفه، ابى ذر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن أبى اوفى، صفوان بن عسال، انس، عبد الرحمن بن عوف، معاويه، ابى امامه و عايشه و غير ايشان وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشى وجود دارد .

نظريه‏هاى علمى امروز هم انكار ندارد كه ممكن است روزى كره زمين بر خلاف حركتى كه تا آن روز شرقى بوده حركت غربى كند، و يا دو قطب آن تغيير يافته شماليش جنوبى، و يا جنوبيش شمالى شود، حال يا بطور تدريج همچنانكه رصدخانه‏ها آنرا پيش بينى نموده‏اند و يا آنكه يك حادثه جهانى و عمومى جوى اين تحول را يكمرتبه به وجود بياورد، البته همه اين سخنان در جايى است كه كلمه طلوع خورشيد از مغرب در روايات رمزى در باره سرى از اسرار حقايق نبوده باشد.

به هر حال، از جمله آيت‏هايى كه در روايات ذكر شده **مساله بيرون شدن دابة الارض و دخان و خروج ياجوج و ماجوج است .**

قرآن كريم نيز به اين چند امر ناطق است، **و نيز از آن جمله خروج مهدى عليه‏السلام‏ و نزول عيسى بن مريم و خروج دجال و غير آن است**.

اين چند امر گر چه از علائم آخر الزمان است و ليكن بودنش از آن آيت‏هايى كه در هنگام بروزش توبه قبول نمى‏شود و ايمان سود نمى‏بخشد، روشن نيست.

در تفسير برهان از برقى نقل مى‏كند كه وى به سند خود از عبد الله بن سليمان عامرى از امام صادق عليه‏السلام‏ روايت كرده كه فرمود: **همواره در روى زمين از ناحيه پروردگار حجتى كه حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت كند بوده و خواهد بود، و اين رابطه بين خدا و خلق هيچگاه در زمين قطع نمى‏شود مگر چهل روز مانده به قيامت كه در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمين برمى‏دارد، در آن روزها است كه در توبه به روى گنهكاران بسته مى‏شود،** و ايمان آوردن در آن ايام بى فايده است، گنهكاران و كفارى كه تا آن روز توبه نكرده و ايمان نياورده‏اند از بدترين خلقند و كسانى هستند كه قيامت بر آنان قيام مى‏كند.

آيه 158سوره انعام الميزان ج : 7 ص : 533 و ص539

# ايمان بعد از ظهور علايم و اشراط قيامت

* ” فَهَلْ يَنظرُونَ إِلا الساعَةَ أَن تَأْتِيهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشرَاطهَا فَأَنى لهَُمْ إِذَا جَاءَتهُمْ ذِكْرَاهُمْ‏،
* آيا اين كفار منتظر آنند كه قيامت ناگهانى بيايد آن وقت ايمان آورند اينك علامت‏هاى آن آمده، ايمان بياورند و اما خود قيامت اگر بيايد ديگر كجا مى‏توانند به خود آيند و از تذكر خود بهره‏مند شوند.“

گويا مردم در موقفى ايستاده‏اند كه يا از حق پيروى مى‏كنند و عاقبت به خير مى‏گردند، و يا منتظر قيامت هستند و به هيچ وظيفه‏اى عمل نمى‏كنند تا اين كه مشرف بر آن مى‏شوند آنگاه يقين به وقوعش پيدا نموده و متذكر مى‏شوند و ايمان آورده پيرو حق مى‏گردند .

اما امروز گوششان بدهكار پيروى حق نيست و با هيچ صحبت و موعظه و يا عبرتى خاضع نمى‏شوند. اما تذكرى كه بعد از وقوع قيامت برايشان دست مى‏دهد، هيچ سودى به حالشان ندارد، چون قيامت بدون اطلاع قبلى مى‏آيد.

**وقتى علامت‏هاى آن پيدا مى‏شود ديگر مهلتشان نمى‏دهد كه به دنبال آن تذكر و خضوع و ايمان، دست به عملى صالح زنند تا تذكرشان مايه سعادتشان شود.**

و وقتى قيامت برپا شود ديگر وقت عمل باقى نمانده، چون آن روز، روز جزاء است، نه روز عمل، همچنان كه قرآن فرموده:” يومئذ يتذكر الانسان و انى له الذكرى يقول يا ليتنى قدمت لحياتى.“ علاوه بر اين، اشراط و علامتهاى قيامت آمده و محقق شده است.

و شايد مراد از علامتهاى آن، خلقت انسان و دو نوع بودن آن - نوعى صلحاء و نوعى مفسدين، نوعى متقيان و نوعى فجار- باشد كه خود همين، قيامتى مى‏خواهد تا بين اين دو نوع جدايى بيندازد. يكى هم مرگ است كه آن نيز از اشراط وقوع قيامت است.

” فانى لهم اذا جاءتهم ذكريهم،“ چگونه مى‏توانند متذكر شوند بعد از آمدن قيامت؟ يعنى چگونه از تذكر خود در آن روز انتفاع مى‏برند، روزى كه عمل سودى ندارد و فقط روز جزاء است.

آيه 17 سوره محمد الميزان ج : 18 ص : 357

# ارث زمين به بندگان صالح مي رسد!

* وَ لَقَدْ كتَبْنَا فى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْض يَرِثُهَا عِبَادِى الصلِحُونَ‏،
* إِنَّ فى هَذَا لَبَلَغاً لِّقَوْمٍ عَبِدِينَ‏،

وَ مَا أَرْسلْنَك إِلا رَحْمَةً لِّلْعَلَمِينَ‏،

* در زبور از پى آن كتاب چنين نوشتيم كه زمين را بندگان شايسته من به ميراث مى‏برند،
* كه در اين براى گروه عبادت پيشه بلاغى هست،
* و ما تو را جز رحمتى براى جهانيان نفرستاده‏ايم ! “

مراد از وراثت زمين اين است كه سلطنت بر منافع، از ديگران به صالحان منتقل شود و بركات زندگى در زمين مختص ايشان شود، و اين بركات يا دنيايى است كه بر مى‏گردد به تمتع صالحان از حيات دنيوى كه در اين صورت خلاصه مفاد آيه اين مى‏شود كه: به زودى زمين از لوث شرك و گناه پاك گشته و جامعه بشرى صالح كه خداى را بندگى كنند و به وى شرك نورزند در آن زندگى كنند همچنانكه آيه:” وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض ... يعبدوننى لا يشركون بى شيئا،“‌ از آن خبر مى‏دهد.

اگر اين بركات اخروى باشد عبارت است از مقامات قربى كه در دنيا براى خود كسب كردند، چون اين مقامات هم از بركات حيات زمينى است، هر چند كه خودش از نعيم آخرت است، همچنانكه آيه:” و قالوا الحمد لله الذى اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حيث نشاء،“ كه حكايت كلام اهل بهشت است و آيه:” اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس،“ بدان اشاره مى‏كنند.

از همينجا معلوم مى‏شود كه آيه مورد بحث خاص به يكى از دو وراثت‏هاى دنيايى و آخرتى نيست بلكه هر دو را شامل مى‏شود.

مفسرينى كه آن را به وراثت آخرتى اختصاص داده‏اند و به آياتى كه مناسب با آن وراثت است تمسك جسته و چه بسا گفته‏اند همين معنا متعينا مقصود است چون بعد از اعاده ديگر زمينى نيست تا صالحان آن را ارث ببرند، حرف درستى نزده‏اند، زيرا معلوم نيست كه آيه مورد بحث عطف بر آيه قبلى‏اش كه متعرض مساله اعاده بوده شده باشد تا بگوييد بعد از اعاده ديگر زمينى باقى نمى‏ماند.

آن مفسرينى هم كه آيه را به وراثت دنيايى اختصاص داده حمل بر دوره ظهور اسلام و يا دوران حضرت مهدى عليه‏السلام‏ كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه ‏وآله ‏وسلّم‏ در اخبار متواتره از آن خبر داده و شيعه و سنى آنها را نقل كرده‏اند، نموده‏اند باز راه درستى نرفته‏اند زيرا روايات مذكور هر چند متواتر و مسلم است اما آيه را تخصيص نمى‏زند.

كوتاه سخن، همانطورى كه گفتيم آيه شريفه مطلق است و شامل هر دو وراثت مى‏شود چيزى كه هست از نظر سياق آنچه كه عقل و اعتبار اقتضاء مى‏كند اين است كه آيه شريفه عطف بر همان جمله:” فمن يعمل من الصالحات و هو مؤمن ...“ باشد چون آن آيه به تفصيل حال اهل اختلاف از نظر جزاى اخروى اشاره مى‏كرد و اين آيه به تفصيل حال آنان از نظر جزاى دنيوى اشاره مى‏كند، و در نتيجه حاصل كلام اين مى‏شود كه: ما بشر را به سوى دينى واحد دعوت كرديم ليكن ايشان دين را قطعه قطعه نموده در آن اختلاف كردند و مجازاتشان هم مختلف شد، اما در آخرت آنهايى كه ايمان آوردند سعيشان مشكور و عملشان مكتوب شد - و از كفار بر خلاف اين شد - و اما در دنيا، آنهايى كه ايمان آوردند زمين را به وراثت مالك شدند - به خلاف ديگران.

” ان فى هذا لبلاغا لقوم عابدين،“ آنچه در اين سوره بيان كرديم كه رب عالم واحد است و غير او ربى نيست و واجب است كه از طريق نبوت پرستش شود تا به اين وسيله آماده روز حساب گردند و اينكه جزاى مؤمنين چنين و چنان و جزاى كافران چنين و چنان است براى مردم عابد كافى است، البته در صورتى كه آنرا اخذ نموده و به آن عمل كنند كه در اين صورت به آرزوى خويش مى‏رسند .

- ” و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين،“ يعنى تو رحمتى هستى كه به سوى همه جماعتهاى بشرى فرستاده شده‏اى!

آيه 104تا108سوره انبياء الميزان ج : 14 ص : 464